



خدا کند که جان من شود فدای مادرم
تا که نفس به لب رسد، چونکه گدای مادرم
زحمت بی منت او چگونه پاسخی دهم
اگر چه بوسه ها زخم به دست و پای مادرم
دسته گل آماده کنم، تا بروم سرای او
چون که دوباره این دلم، کرده هوای مادرم
رضا ترابی

نقاش: مهراد حمیدی



علی مقدمی

وکیل رسمی دادگاه های ایالتی و فدرال

- + جراحات و صدمات بدنی + دعاوی تجاری
- + امور کارمند و کارفرما + امور جنایی
- در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- + حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

(408) 332-5885

شان انصاری

مشاور سرمایه گذاری در املاک

نامی آشنا و مشاوره مطلع و مطمئن
در امور خرید و فروش املاک در پی اریا

با بیش از ۳۰ سال تجربه

(408) 529-4574

www.ShawnAnsari.com



DRE #0188988

SHAWN ANSARI PRESENTS

شان انصاری

نامی آشنا و مشاوره و مطلع و مطمئن در امور خرید و فروش املاک در بی ایریا
با بیش از ۳۰ سال تجربه

Expertise You Need, Results You Can Count On!



SOLD - Represented Seller
Portola Valley



SOLD - Represented Seller
Saratoga



SOLD - Represented Seller
Santa Clara



Shawn Ansari, Realtor

MS, e-PRO, Certified SRES, SFR, Probate



SOLD - Represented Buyer
Brooke Acres, Los Gatos



SOLD - Represented Buyer
Burgoyne, Mountain View



SOLD - Represented Buyer
Oak Drive, Menlo Park

(408) 529-4574

www.shawnansari.com

Shawn.Ansari@Compass.com

DRE: 01088988

COMPASS

Compass is a real estate broker licensed by the State of California and abides by Equal Housing Opportunity laws. License Numbers 01079009 and 01272467. All materials presented herein is intended for information purposes only and is compiled from sources deemed reliable but not verified. Changes in price, condition, sale or withdrawal may be made without notice. No statement is made as to accuracy of any description. All measurements and square footage are approximate.

THE LAW OFFICES OF
CAROLINE J. NASSERI

(408)298-1500

وکيل تصادفات و صدمات بدنی
Accident & Personal Injury Attorney



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکيل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

دسترسى به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112

طرح نور در خیابان‌های ایران

مریم دهکردی

ساعاتی پیش از اینکه ایران بیش از ۳۰۰ موشک بالستیک، کروز و پهپاد را روانه خاک اسراییل کند، صدها مامور نیروهای انتظامی و پلیس امنیت اخلاقی در تهران و برخی از دیگر شهرهای ایران، برای اجرا شدن طرحی به نام «نور» با هدف مقابله با مخالفان حجاب اجباری به خیابان‌ها فرستاده شدند.

شنبه ۲۵ شهریور ۱۴۰۳ تصاویر، ویدیوها و گزارش‌های منتشر شده در شبکه‌های اجتماعی نشان می‌داد که ماموران پلیس در تهران و برخی دیگر از شهرهای ایران،



همراه با خودروهای ون سفید بی‌نام و نشان یا خودروهای سمند و پژو، در کمین زنان نشسته‌اند تا با مخالفان حجاب اجباری مقابله کنند. این گزارش مشاهدات میدانی زبانی است که هر یک روایت خود را از ۲۵ فروردین ۱۴۰۳، از حال و هوای شهرهای خود به اشتراک گذاشته‌اند.

خوزستان: «من حاضرم بمیرم، اما به شهریور ۱۴۰۱ برنگردم و دوباره این شال کوفتی را به سر نکشم»، این جمله را «فاطمه» می‌گوید، زن جوان ۲۵ ساله ساکن اهواز که بعد از کشته شدن «مهسا (ژینا) امینی»، حتی یک روز هم حاضر نشده به حجاب اجباری تن بدهد: «محلای که من و خانواده‌ام در اهواز زندگی می‌کنیم، هم سنتی است و هم مذهبی، من اما سنگ‌هایم را با خودم و خانواده وا کنده‌ام. هرچه بوده، گذشته. همیشه با خودم تکرار می‌کنم دوباره تن دادن به لچکی که هیچ اعتقادی به آن ندارم، لگدمال کردن خون کسانی است که اکثرشان هم سن و سال من یا حتی کوچکتر از من بودند». فاطمه می‌گوید ۲۵ فروردین در اهواز در اغلب معابر اصلی شهر، مخصوصاً میدان‌ها و چهارراه‌هایی که شلوغ و پرتردد است، ماموران نیروی انتظامی و زنان چادرپوش ایستاده بودند: «توی اهواز فقط کیانپارس و میدان شهدا را دیدم که ون ایستاده بود. سر خیابان نهم کیانپارس و جاده ساحلی پر از مامور بود. میدان شهدا و خیابان طالقانی هم زیاد بودند، اما زنان بی‌حجاب هم کم نبودند. توی چهارراه نادری ولی بیشتر لباس شخصی می‌ایستند. آن طرف بسیجی‌ها و

پایگاه‌هایشان خیلی قدرت دارند و تقریباً نیروی انتظامی سروکله‌اش آنجا پیدا نمی‌شود، به گفته فاطمه، او مسیر خانه تا محل کارش را با ماشین شخصی و بدون حجاب طی کرده است: «ماشین من به خاطر پیامک‌های زیادی که گرفتم، سیستمی توقیف است، ولی نبرده‌ام تحویل بدهم. اگر اتفاقی بیفتد باید ببرم ماشین را پارکینگ بخوابانم و بعد پیگیر کار ماشین شوم. نه می‌توانم ماشین را بیرون ببرم، نه می‌شود با خیال راحت ببرم. زندگی برای ما ساخته‌اند که جنگ ایران و اسراییل توش گم است».

فارس: ویدیویی فرستاده که در آن چند زن و مرد، احتمالاً توریست، در حال دست زدن و شادمانی هستند. یکی از کوچه‌های نزدیک به ارگ کریمخان در روزهای خوش‌رنگ و بوی شیراز که هوا مست از عطر بهارنارنج‌هاست. «نغمه» می‌گوید: «کمی بالاتر از همین جایی که این زنان و مردان شجاع ایستاده بودند و خوشحالی می‌کردند، پر از مامور بود. من اطلاعیه یا آگهی از پلیس یا نیروی انتظامی شیراز ندیده بودم برای این که بگویند از شنبه قرار است با مردم بیشتر برخورد شود، اما تعداد انبوه ماموران توی خیابان‌ها، مخصوصاً جاهایی که توریست‌ها بیشتر تردد می‌کنند و عموماً مردم برای گردش می‌آیند، نشان می‌داد قصدشان همین است.» **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

صفحه ۱	آگهی
صفحه ۲	اخبار - فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	نامه‌های شگفت‌انگیز... (پهرام فره وش)
صفحه ۵	آگهی
صفحه ۶	طنز در رمان و داستان کوتاه (حسن جوادی)
صفحه ۷	جدالی بر جدل‌ها (ایرج پارسى نژاد)
صفحه ۸	آگهی
صفحه ۹	اخبار
صفحه ۱۰	گاندی کیست؟ (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	زندگی و پیدایش کولیان (هماگرامی فره وش)
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	آگهی
صفحه ۱۵	آگهی
صفحه ۱۶	نقد و بررسی فیلم
صفحه ۱۷	آگهی
صفحه ۱۸	آگهی
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	آگهی
صفحه ۲۱	زندگی با طعم عشق و آرامش (مریم حجتیان)
صفحه ۲۲	اخبار
صفحه ۲۳	آگهی
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب نژاد)
صفحه ۲۵	تازه‌های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	دکامرون (سیروس مرادی)
صفحه ۲۸	آگهی
صفحه ۲۹	اخبار
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	شناخت ذهن و کنترل آن (رامین کریمی)
صفحه ۳۳	فردوسی در گفتار و... (رسول سرخابی)
صفحه ۳۴	جدول
صفحه ۳۵	فال - نیازمندی‌ها
صفحه ۳۶	انگلیسی با لهجه فارسی (فیروزه جزایری دوما)
صفحه ۳۷	آمریکا (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	داستان (ابوالقاسم حالت)
صفحه ۳۹	خاطراتی از هنرمندان (پرویز خطیبی)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	اخبار
صفحه ۴۲	دلبوشته
صفحه ۴۳	ساخت و اجرای طراحی دکوراسیون (هستی موسوی)
صفحه ۴۴	از اینجا و آنجا (گلنار)
صفحه ۴۵	اخبار
صفحه ۴۶	اخبار
صفحه ۴۷	اخبار
صفحه ۴۸	اخبار
صفحه ۴۹	دنباله مطالب
صفحه ۵۰	دنباله مطالب
صفحه ۵۱	دنباله مطالب
صفحه ۵۲	دنباله مطالب
صفحه ۵۳	دنباله مطالب
صفحه ۵۴	دنباله مطالب
صفحه ۵۵	دنباله مطالب
صفحه ۵۶	دنباله مطالب
صفحه ۵۷	دنباله مطالب
صفحه ۵۸	دنباله مطالب
صفحه ۵۹	دنباله مطالب
صفحه ۶۰	انگلیسی

در خواست اشتراک نشریه پژواک



شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۸۰ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157

ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز: مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

♦ مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ♦ استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ♦ ماهنامه پژواک در انتخاب، حک و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ♦ دیدگاه نویسندگان الزاماً بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

شماره تلفن: ۲۲۱-۸۶۲۴ (۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳۳ (۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,
SAN JOSE, CA 95157

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.



LOS GATOS MEMORIAL PARK & DARLING FISCHER FUNERAL HOMES

Celebrating Life, One Story at a Time

We are one of the highest reviewed cemeteries in Bay Area, providing excellent service since 1889

◆Funeral Services ◆Immediate Need ◆Pre Planning ◆Burial Services ◆Cremation Services



The passing of a loved one is a tragedy that every family will experience.

By planning ahead, you help insure that someone you love will not have to make these difficult decisions alone.

◆Prearranging freezes the cost at today's prices ◆Payment plans are available

قبل از هر پیش آمد ناگوار برای خود یا عزیزانتان و برای آرامش خاطر و اطمینان از آینده، هم اکنون با حوصله و فرصت کافی، آرامگاهی در محل دلخواه با بهای مناسب انتخاب و اقساط آن را طی پنج سال پرداخت نمایید.

تخفیف های ویژه، با پیش پرداخت و اقساط ماهیانه: فقط قبل از فوت

برای اطلاعات بیشتر و بازدید از پارک زیبای لاس گاتوس، با خانم رامسینا، مشاور فارسی زبان، دلسوز و با تجربه تماس حاصل فرمایید.

فارسی ۶۷۶۸-۳۹۶ (۴۰۸)

2255 Los Gatos-Almaden Road, San Jose, CA 95124

خیال می کردیم که این مرافعه پایان یافته است ولی چنین نبود. وارتاپت ها که در جلفا نفوذ و اقتدار داشتند، از چند نفر از مسیحیان ما که ترسیده بودند، نوشته ای گرفته بودند که در آن، آنها متعهد شده بودند که یا دیگر در کلیسای ما ظاهر نگردند و یا در صورتی که در کلیسا دیده شوند، جریمه ای سنگین بپردازند. حتی چند نفر از کاتولیک ها را غافلگیرانه یا به زور به کلیساهای ارمنیان برده بودند و کلیساهای ما تقریباً خالی مانده بودند. ولی در میان این نابسامانی ها و محنت ها و سختی ها، از نمونه استقامت و شهامتی که نوجوانی چهارده یا پانزده ساله از خود نشان داده بود، خداوند ما را بطرزی محسوس تسلی داد و ما از آن تهذیب یافتیم. از این موضوع هیچ متعجب نشدیم. ما می دانیم همان روح مقدسی که می تواند زبان کودکان را بلیغ و خوش بیان کند، وقتی که میل و خواست او باشد، می تواند قلب آنها را نیز بی پروا و بی باک سازد. این نوجوان مدتی بود که مدرسه ما را ترک گفته بود و او را به شاگردی نزد یک نفر ارمنی گماشته بودند. کارفرمای او، وی را از آمدن به مراسم دعای کلیسای ما منع کرده بود. او وی را آزار داده بود ولی نتیجه ای از این کار نگرفته بود. در روز عروج مریم مقدس، وی می خواست او را با خود به کلیسای ارمنیان ببرد. ترس از تنبیه نتوانست او را متزلزل کند و فرار کرد و برای مراسم اعتراف به گناه و قربانی مقدس به کلیسای ما آمد. این مقاومت عالی یک کودک بی پشتیبان ما را از رنج بی غیرتی نفرت انگیز این همه مردم خجول که سودی بی ارزش و حقیر آنها را از دین جدا کرد، تسلی داد.

آقایان «شریمن» که دیدند عده ای ترک دین کرده اند، آزرده خاطر شدند و با رنج و پریشانی به سمتی که بر دین وارد آمده بود، می نگرستند و اندیشیدند که در این باره چاره موثری بکنند و برای این کار لازم بود اشخاصی را که به دین ما توجه کرده بودند از تحت نفوذ و قدرت آنهائی که وعده هایشان اینان را فریفته بود، درآورند. بنابراین از شاهزاده درخواست فرمائی کردند که با آن هر کس مجاز باشد به دینی که پذیرفته است عمل کند و برای موفق شدن در این امر، می بایستی مخارجی را متحمل گردند و آنان با کمال میل مخارج را پذیرفتند. هنگامی که مجد خداوندی و مذهب در میان باشد، در برابر آن هیچ چیز برای این خانواده شریف و جوانمرد ارزشی ندارد. آنان برای این که به طور اطمینان بخش تری این فرمان را بدست آوردند، به آقای «لی سگ» مراجعه کردند. وی لطف و مهر بسیار به آنان و به ایرانیان دارد و رئیس کمپانی هلندی است.

پس از چندی فرمان، همانطور که ما انتظارش را داشتیم، صادر شد و با این حکم صلح و آرامش برقرار گشت. ما در حقیقت در معرض کینه ارمنیان لجوج بودیم، ولی خود را از این که مورد نفرت آنها بودیم، خوشبخت می پنداشتیم، به شرط آن که مذهب کاتولیک پیروز گردد.

ارمنیان که ناامید شده بودند، به هیچ وجه جسارت خود را از دست ندادند و با مشورت و همدستی وارتاپت ها تصمیم گرفتند اقدام تازه دیگر کنند و اطمینان داشتند که اگر پدران روحانی از کشور رانده شوند، همه مردم ارمنی خواهند شد. بنابراین همان وارتاپت و همان کشیش را با پول و پیشکش به مشهد فرستادند و سفارش کردند که از شاهزاده درخواست کنند که بدون هیچ قیدی میسیونرها را اخراج کند.

مبلغ پولی که می بایستی برای این کار خرج کنند نامحدود بود. به آنها وعده داده شده بود که تمام حواله هایی را که بفرستند، پرداخت خواهد شد و به قول خود وفا کردند. از اسقف اعظم خود نیز که ظاهراً برای همین مقصود به مشهد رفته بود، خواستند تا درخواست آنها را در پیش شاهزاده تأیید و از آن پشتیبانی کند. این رئیس مذهب ارمنیان نیز از سوی خود پیشکش های باشکوه تقدیم شاهزاده کرد و طرفداری شاهزاده جوان را به سوی خود جلب کرد و فرمان را گرفت.

با درج آگهی در نشریه پژواک کسب و خدمات خود را به ایرانیان شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

www.pezhvak.com

(408) 221-8624



نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانکسوی در دوران صهیون و اشکوبه

(بخش هفتاد و پنجم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

طرف دعوی ما یعنی وارتاپت ها، داروغه و کلانتر در طرف راست ما بودند. عالیجناب اسقف در راس ما قرار گرفته بود. حاکم، نواب و مشاوران دیگر در بین خود زمانی چند به مشاوره پرداختند. سپس نواب آغاز به سخن کرد و به کلانتر دستور داد تا اتهاماتی را که در دادخواست آمده است، ثابت کند و به او گفت موارد زیر را به ما جواب دهید:

۱- «چگونه پدران روحانی، جاسوسان دربارهای اروپائی هستند و از سوی آنها از اینان پشتیبانی می شود. در مدت یک قرن که اینان مقیم ایران شده اند، هرگز در اعمال و رفتار آنها چیزی کشف نشده است که بتواند ظنی چنان که مدعی هستید درباره آنها برده شود.»

کلانتر که غافلگیر شده بود، پاسخی نداشت جز حدس های مبهم.
۲- «آنهائی که این پدران روحانی موجبات خروج شان را از کشور فراهم کرده اند، کیستند؟»

کلانتر چند نفر از کاتولیک ها را که از ایران رفته و در ونیز ساکن شده بودند، نام برد ولی نواب که قبلاً اطلاعاتی به وی داده شده بود پاسخ داد و گفت: «چند نفر از ارمنیان شما مقیم هند و مسکو شده اند؟» کلانتر جرات نکرد آن را انکار کند و نواب گفت: «اگر کاتولیک ها را نیاز دارید، آنها نخواهند رفت تا در جای دیگر مقیم شوند.»

۳- «چگونه این پدران روحانی مردم را اغفال می کنند؟»
کلانتر جرات نمی کرد تهمت های خشنی را که وارتاپت ها از خود ساخته بودند، تکرار کند و سکوت را ترجیح داد. حاکم چون او را شرمنده و متحیر دید، ارمنیان را شدیداً سرزنش کرد و ما تبرئه و مرخص شدیم و بازگشتیم.



Shiva Moozoun
Attorney at Law

شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



- ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست ♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE
- ♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی
- برای اشخاص و شرکت ها ♦ تصادفات ♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق
- ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت ♦ اشتباهات پزشکی

- ♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals & small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate
- ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Personal Injury
- ♦ Immigration Services ♦ Medical Malpractice

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

51 E. Campbell Ave., Campbell, CA 95008

پیام شایانی

وکیل تصادفات و صدمات بدنی

800-261-1314

Payam Mark Shayani, ESQ

Accident Attorney

Auto, Motorcycle, Pedestrian
Slip & Fall, Work Injury

- تصادفات رانندگی
- صدمات ناشی از کار
- زمین خوردگی
- صدمات منجر به مرگ
- حمله حیوانات

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات
دریافت صدها میلیون دلار خسارت
با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Road, Suite 203
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200
San Francisco, CA 94105

شیکی تنش بود، نام داشت، طنز نویسنده متوجه جوانی است فضل فروش، ژینگولومآب و فرانکوفیل. نویسنده که دوست اوست مانند کاندید، قهرمان مشهور ولتر، خوش باوری بی حدی از خود نشان می دهد و نه تنها در معلومات و فضایل دوستش شک نمی کند، بلکه او را می دارد که مقاله ای در باب عقاید خود بنویسد. آقای نوپور مقاله کذایی را که هیچ محتوایی ندارد و بیشتر درباره انتخاب پارچه پالتوش است می نویسد و مایه تحسین همگان می شود. به نظر می رسد که علوی در نوشتن این داستان تحت تأثیر «وغ و ساهاب» قرار داشته و از هدایت و فرزاد الهام گرفته است. هر چند که مقاله آقای نوپور یک نوشته معمولی و پیش پا افتاده است و پولش را خیاط محل داده است، کسی از موضوع و مفهوم آن حرفی نمی زند، بلکه سبک تحریر آن مورد بحث است. هر صاحب سبکی از دیدگاه خودش به آن نگاه می کند. علوی با مهارت زیاد سبک فضیلتی قدیمی را که می خوانند کلمات عربی به کار ببرند و در مقابل آنها تجددطلبان که به سوی فارسی «اصیل» گرایش دارند تقلید و مسخره می کند. سبک هر دو دسته مضحک است و هر دو دسته اهمیتی به آنچه می نویسند نمی دهند، بلکه توجه شان به این است که چگونه می نویسند. (۳) بعد از هدایت داستان کوتاه یکی از عمده ترین گونه های ادبیات فارسی شد. بیشتر نویسندگان احساس تعهدی نسبت به اجتماع خود می کردند و انتقادات خود را به صورت طنز در داستان های خود می آوردند. در میان نویسندگان جدید ایران شاید بتوان دو دسته متفاوت را از این لحاظ مشخص کرد. اول دسته ای که در اساس رمان نویس و داستان کوتاه نویس بودند و گاه در آثارشان به نوشته های طنز آمیز بر می خوریم و دسته دوم کسانی بودند که داستان کوتاه را بیشتر به صورت وسیله ای برای طنز به کار برده اند. صادق چوبک، جلال آل احمد، غلامحسین ساعدی، جمال میرصادقی، سیمین دانشور و رضا براهنی از دسته اول و خسرو شاهانی، ایرج یزیشکزاد، ابوالقاسم حالت، و غ. داوود را از دسته دوم می توان یاد کرد. البته واضح است که من به علت احتراز از اطاله کلام در اینجا اسم بسیاری از نویسندگان بزرگ سالهای اخیر را نیاورده ام.

صادق چوبک (۱۳۷۷ - ۱۲۹۵) یکی از باذوق ترین و ارزنده ترین نویسندگان معاصر ایران بود. رمان ها و داستان های کوتاه چوبک با وسواس ریزه کاری و توجه خاص به ساختمان زبان آنها نوشته شده اند. چوبک در زندگی روزانه اش وسواس و دقت بی اندازه ای داشت و این دقت و باریک بینی خاص خود را به داستان هایش نیز منتقل کرده است. آشنایی او با شخصیت های داستان ها و زبان و افکار آنها فوق العاده است و اغلب آنها را از میان محروم ترین و توسری خورده ترین قشرهای جامعه انتخاب می کند. حسن کامشاد درباره این انتخاب می گوید: «با این همه چوبک با صحنه های معمولی و روزانه قانع نیست، و چشم تیز و میکروسکوپی او زشت ترین و تهوع آورترین سایه های زندگی را می بیند و او آنها را ترسیم می کند. (۴) زمینه داستان های او محرومیت، شهوت، گرسنگی و تنهایی هستند. مثلا در سنگ صبور (۱۳۴۵) او تنهایی و درماندگی گروهی را زیر فشار دیکتاتوری بی اغماض رضاشاه، روزگاری که توأم با فقر مادی ترعیب روحی و سکوت اختناق آوری بود، توصیف می کند. در دنیای تاریخ داستان های چوبک گاهگاهی شخصیت های مضحک و طنز آمیز پیدا می شوند، و آنها هم نمی توانند بار بدبختی و فساد را از میان ببرند. رضا براهنی درباره لحظه های طنز در داستانهای چوبک می نویسد: «در این دنیای مصیبت بار هر ایستگاهی بی شباهت به موقعیت دلک در تراژدی های شکسپیر نیست که بر روی صحنه ظاهر می شود تا برای لحظه ای روال مصیبت بار تراژدی شدت خود را از دست بدهد و کمی مزاح و خنده بر نمایش نامه حاکم شود. ولی بعد از آن که دلک از صحنه بیرون رفت بلافاصله تراژدی با شدت بیشتری ادامه پیدا می کند.» (۵)

در بعضی از داستان های مجموعه داستان هایش چون «خیمه شب بازی» (۱۳۲۴) «روز اول قبر» (۱۳۴۴) و «چراغ آخر» (۱۳۴۴) چوبک طنز و انتقاد اجتماعی را در هم می آمیزد. او به ندرت مستقیماً به انتقاد می پردازد بلکه از طریق شخصیت ها و وقایع داستان هایش به انتقاد اوضاع اجتماعی ایران می پردازد. از بعضی لحاظ چوبک شباهت به چخوف دارد با این فرق که زبان چوبک خیلی بیشتر جنبه ناتورالیسم دارد. در اینجا من به بحث در مورد چند داستان از دو مجموعه اولیه او خواهم پرداخت که داستان های طنز آمیز زیادی دارند.

«دسته گل»، که قصه ای است در مجموعه «روز اول قبر» در اساس خیلی شبیه نامه های بزرگ علوی است با این فرق که در داستان علوی دختر قاضی سنگدل برای تنبیه و هدایت کردن پدر به راه راست، نامه هایی بدون اسم برایش می فرستد و او را می ترساند، در صورتی که در داستان چوبک نویسنده نامه ها ضباط دون پایه ای است که با نوشتن نامه هایی افشاگر و تهدیدآمیز روزگار مأموری فاسد و رشوه خوار را تباه می سازد و آخر کار در نقشه خود موفق می شود.

دنباله مطلب در صفحه ۳۸۸

طنز در رمان و داستان کوتاه

بخش ششم
دکتر حسن جوادی



بعد از هدایت باید از بزرگ علوی (۱۲۸۲-۱۳۷۵) ذکری کرد که به همان نسل هدایت تعلق دارد و جزو دوستان او به شمار می رفت. در اینجا احتیاجی به شرح حال بزرگ علوی و سال های زندان و دوری از وطن او نیست. همین قدر باید گفت که پس از سال ها استادی دانشگاه هومبولت (Humboldt) و آفریدن آثاری پرمایه، در برلین شرقی اقامت گرفت و به فعالیت ادبی خود ادامه داد. علوی که هدایت را به عنوان مدل خود در داستان های اولیه اش انتخاب کرد، راه متفاوتی را برگزید. ایران شناس معاصر، خانم و را کویچکو، (۱) در حق او می گوید: «از دیدگاهی بدبینانه که رنگی از فردیت گرایی رمانتیکس داشت، علوی به نظر گاهی، سوسیالیستی رسیده است که لحن امیدوارانه آثار اخیرش از آن سرچشمه می گیرد.» (۲) هر چند که علوی داستان های کوتاه بسیار زیبایی از قبیل «گیله مرد»، «سرباز سربی» و غیره و رمان هایی چون «چشم هایش» (۱۳۳۱) دارد، اما طنزنویسی در آثار او مقام چشمگیری ندارد. در اینجا فقط به ذکر دو داستان او یعنی «شیک پوش» و «پنج دقیقه بعد از دوازده» می پردازم که هیچ کدام قابل مقایسه با آثار مشهور او نیستند.

داستان دوم که جزو مجموعه «نامه ها» (۱۳۳۰) است، بوروکراسی اداری ایران را به باد انتقاد می گیرد. مأموری که قرار است برای طفل جدید الولاده نویسنده شناسنامه صادر کند به بهانه این که پنج دقیقه از وقت اداری گذشته است از صدور آن سر باز می زند. نه شکایت به رئیس می تواند مشکل را حل کند و نه پادرمیانی یک دوست، و سرانجام وقتی که تمام قضیه به صورت مسخره ای پیچیده می شود، نویسنده به طرز غیر مترقبه ای با انداختن دو تومان در کشو میز کارمند آن را حل می کند. در داستان اول که در چاپ های قبلی مجموعه «چمدان» (۱۳۱۳) «مردی که پالتوی



دکتر فرانک پورقاسمی متخصص و جراح پا

♦ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم ♦ درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا ♦ ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا
♦ درمان بیماری های پا در کودکان ♦ صافی کف پا و صدمات ورزشی

♦Hammer Toe, Bunion, Callus, Corn
♦Foot related diseases
♦Heel Pain & Ingrown Toe Nail
♦Sports Medicine & Injuries
♦Diabetic Foot Care
♦Ankle Arthroscopy
♦Pediatric Foot Conditions
♦Flat Feet & Orthotics
♦Skin & Nail Conditions

Dr. Faranak Pourghasemi, DPM

My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

National Foot & Ankle Center

(408)884-5851

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032

پینگری (David Pingree)، از متخصصان برجسته تاریخ علم، به ویژه نجوم و ریاضیات، در شرق باستان و یونان و رُم و هند و عالم اسلام بود و همه زبان هایی را که لازمه این تخصص است، از یونانی و لاتین و سانسکریت و اکدی و عربی می دانست. درحقیقت از نوابغ دانشمندان تاریخ علم در جهان باستان بود. پینگری مشاور «دانشنامه ایرانیکا» در تاریخ علم بود. نخستین مقاله ای که برای «ایرانیکا» نوشت (حدود سال ۱۹۷۷) درباره ابومعشر بلخی، منجم و ریاضیدان ایرانی اوایل اسلام بود. مقاله را که خواندم، آنقدر خوب و عالمانه بود که خستگی چند ماه را از تن من بیرون کرد.» (ص ۴۰۹-۴۱۰)

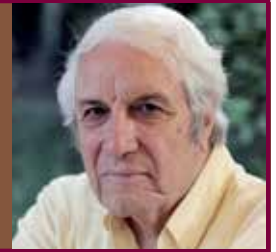
آنچه در «یادداشت ها» بیش از نوشته های دیگر نظر مرا جلب کرد «غلط های مشهور» است. می گوید: «گاه تصور خطایی رواج می یابد. مردم آن را می پذیرند و تکرار می کنند و به نسل بعد از خود می سپارند، به طوری که حتی دانشمندان و اهل پژوهش نیز این گونه اشتباهات را مسلم می گیرند و بر آن بنا می کنند. بدین گونه اندیشه ای که از آغاز نادرست بوده و یا جز اندک حقیقتی نداشته جزء لوازم ذهنی ما می شود.» (ص ۲۴۴) در اینجا یراشاطر می کوشد در این نظر که دین اسلام مانع پیشرفت مسلمانان شده تردید کند. او البته اعتراف دارد که پیشرفت زندگی مادی مسلمانان امروز نسبت به صدوپنجاه سال پیش حاصل بهره برداری از پیشرفت های علمی و صنعتی کشورهای غربی بوده است. هرچند ضعف و ناتوانی ملل مسلمان منحصر به قلمرو علم و صنعت نیست، در امور اجتماعی هم این سستی و فتور به چشم می خورد. این که این جامعه ها به تقلید غرب تظاهر به مردم سالاری می کنند، اما در پس این ظاهر ساختگی حکومت های آنها بر بنیاد استبداد می چرخد.

یراشاطر نظر اندیشمندانی که علت مسئله را در دین و آیین جامعه های اسلامی دانسته اند نادرست می داند. می گوید: «باید در نظر آورد که همین اسلام در اندک مدتی موجب تمدنی درخشان شد و سرزمین های پهناوری را از اسپانیا گرفته تا سرحدات چین در زیر یک لوا متحد ساخت. این تمدن از حیث فرهنگ در اوائل قرن سوم هجری و مقارن خلافت مأمون در بغداد و در اواخر همان قرن در بخارای سامانی و در قرن چهارم در مصر فاطمی به اوج رسید و گسترش علمی و ادبی اش تا چند قرن دیگر نیز ادامه یافت و متفکرانی چون فارابی و ابن سینا و دانشمندی مثل خوارزمی و رازی و بیرونی و مورخانی چون بلاذری و طبری و مسعودی و ادیبانی چون ابن قتیبه و جاحظ به عالم عرضه کرد.» (ص ۲۶۰) (۱) دنباله مطلب در صفحه ۵۹

جدالی بر جدل ها

بخش اول

دکتر ایرج پارسی نژاد



احسان یراشاطر، یادداشت ها، واشینگتن: بنیاد مطالعات ایران، ۲۰۲۱

به یاد دارم در نامه هایی به استاد یراشاطر اشتیاق خود را در فراهم آوردن یادداشت های سودمندش در مجلات «ایران نامه» و «ایران شناسی» به صورت کتاب اظهار کرده بودم. استاد در پاسخ یادآور شده بود در فرصت مناسب به این کار خواهد پرداخت. خوشبختانه پژوهنده کوشا و صاحب نظر محمد توکلی طرقي اهتمام کرد و گزیده ای از گفتارهای استاد را در موضوعات فرهنگ و هنر جهانی، زبان ها و لهجه های ایرانی، کیش مانوی و مزدکی، تاریخ تمدن ایران و اسلام و دانشنامه نویسی انتشار داد. او در پیشگفتار کتاب اظهار امیدواری کرده بود که یادداشت های یراشاطر را نیز در مجموعه ای منتشر کند که ظاهراً توفیق آن را نیافت. حالا باید به همت بنیاد مطالعات ایران سپاس گزارم و به سعی و حوصله ماندانا زندیان درود فرستاد که به این کار اقدام کرده اند.

درباره فضائل و کمالات احسان یراشاطر بسیار گفته اند، اما نکته ای را که در اینجا به مناسبت باید بر آن تأکید کرد، اشرف و آگاهی تیزبینانه ای است که او بر مرتبت و حیثیت متخصصان هر موضوع در قلمرو دانش و هنر و فرهنگ ایرانی داشته است. گفتنی است که این احاطه و آشنایی در حد تسلط بر زبان ها و لهجه های ایرانی و ادبیات فارسی، که رشته تخصصی او بود، موقوف نمی شد. او بسیاری از نویسندگان هر اثری را در موضوعات گوناگون مطالعات ایرانی در ایران و جهان می شناخت؛ به شرط آن که آن اثر ارزش و اعتبار عالمانه ای می داشت. گذشته از علم و آگاهی آن استاد به مقام دانش و دانشمندان، معرفت و عشق شگفت انگیز او به آثار اصیل و با ارزش چنان است که... بهتر است از خودش بشنوید: «استاد دیوید

دکتر فتنه هوشداران کایروپراکتر

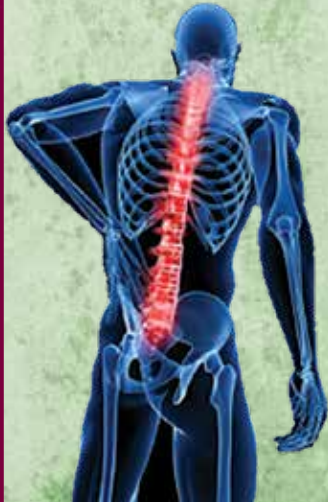
تشخیص، معالجه و جلوگیری از ناراحتی های مفاصل و استخوان، ورزشی، صدمات کاری و تصادفات رانندگی با پیشرفته ترین وسایل پزشکی

Chiropractic care is more than just making the pain disappear. It is about learning, understanding & taking care of your body to improve your quality of life

مطب مجهز به دستگاه های فیزیکیال تراپی و ماساژ طبی، ورزشی و میز Doc Decompression Table برای تسکین و بهتر کردن دردهای:



Fataneh Hooshdaran, D.C.



♦ سر درد ♦ رماتیسم ♦ دیسک ♦ شانه درد و زانو درد
♦ دردهای عصبی ♦ دردهای گردن ♦ دردهای کمر ♦ دردهای دست
♦ Headache ♦ Sciatica ♦ Degenerative Disc ♦ Rheumatism
♦ Lower Back Pain ♦ Shoulder & Knee Pain ♦ Neck & Hand Pain

Serving: San Jose & Santa Clara
www.chiropracticusaca.com

(408)244-7677

2797 Park Ave., Suite #103
Santa Clara, CA 95050



کیک و شیرینی بی بی

مجله ترین و جدیدترین کیک های عروسی، نامزدی، تولد و جشن های شما. تازه ترین انواع شیرینی تر، خشک و میوه ای با مرغوب ترین مواد اولیه اروپایی.



(408) 247-4888

441 Saratoga Ave., San Jose, CA 95129

در دفاع از زن خانهدار

الهه رضوی

بردگان می‌تاختند که چرا برده شده‌اند؟ کسانی که زن خانهدار را ناآگاه می‌دانند اغلب چشم بر استثمار نیروی کار، و به ویژه زنان، در بازار کار ایران می‌بندند یا این امر را در قضاوت‌های خود نادیده می‌گیرند. چرا پس از همه‌گیری کرونا یک میلیون زن از بازار کار ایران خارج شدند و نیمی از این تعداد دیگر به فضای کار برگشتند؟ چرا دو سوم زنان بیکار فارغ‌التحصیل دانشگاه هستند، در حالی که کمتر از یک سوم مردان جویای کار، تحصیلات عالی دارند؟ چرا بیش از ۸۵ درصد از زنان بالای پانزده سال نه شاغل‌اند و نه در جست‌وجوی کار، درحالی‌که این نسبت در بین مردان ۳۱ درصد است؟ آیا پاسخ این پرسش‌ها حاکی از ناآگاهی و وابستگی و تنبلی زنی است که خانهداری را برگزیده؟

زنان بسیاری را می‌شناسم که می‌گویند حقوقی که از کارفرما دریافت می‌کنند آن‌قدر ناچیز است که حتی کفاف هزینه‌های رفت‌وآمد و یک وعده غذای بیرون از خانه را نمی‌دهد. ساعت‌های طولانی کار می‌کنند، ماه به ماه با آنها قرارداد کار بسته می‌شود و هر آن نگران‌اند که قرارداد به پایان برسد و کارفرما عذرشان را بخواهد، تازه اگر در بهترین حالت بیمه داشته باشند. اگر زنی بخواهد هم شاغل باشد و هم در انجام امور خانه در کنار همسری برابری خواهد به اندازه سهم خود، و نه بیشتر، تلاش کند چاره‌ای جز این نیست که بعضی خدمات برون‌سپاری شود، لباس‌ها به خشک‌شویی داده شود، برخی وعده‌های غذایی بیرون از خانه مصرف شود، و نظافت خانه را فرد دیگری غیر از اعضای خانواده بر عهده گیرد. اگر بچه‌ای هم داشته باشند مخارج مهد کودک و کلاس هم هست. این هزینه‌ها خانواده را با تنگنا مواجه می‌کند، خانواده‌ای که نیمی یا بیشتر درآمدشان معمولاً صرف اجاره خانه می‌شود.

مردان بسیاری را نمی‌شناسیم که غیر از روی کاغذ، در عمل هم برابری خواه باشند و خارج و داخل خانه به اندازه همسرشان تلاش کنند. پس چگونه بی‌اعتنا به این مردسالاری ریشه‌دار، تنها زنی را قوی و مستقل می‌دانیم که صاحب شغل است و چیزی غیر از خانهداری را برگزیده؟ آیا از این زن نمی‌خواهیم که هم بیرون از خانه تلاش کند و هم به محض این که به خانه می‌رسد خانهداری را از سر بگیرد؟ فشاری مضاعف که می‌خواهد زن را در همان قالبی بگنجانند که بی‌توجه به شرایط زندگی، و بی‌اعتنا به دیدگاه اطرافیان و ترجیحات خود، فقط و فقط یک گزینه مطلوب دارد و اگر چیزی غیر از آن را انتخاب کند دچار از خودبیگانگی است. چرا نوک پیکان مثل همیشه زنان را نشانه گرفته است؟

فمینیسم ظهور کرد تا آدم‌ها به حقوق برابر دست یابند و خواسته‌های خود را آزادانه و فارغ از سنت‌های ریشه‌دوانده پدرسالاری و مردسالاری دنبال کنند. یکی از این حقوق، حق اشتغال بود که بر اساس آن زنان حق دارند تا وارد بازار کار شوند و شغلی داشته باشند و از آن شغل درآمد کسب کنند. بلافاصله این پرسش مطرح شد که اگر زن بیرون از خانه کار کند، چه کسی به امور خانه رسیدگی می‌کند؟ و پاسخ این بود که امور خانه باید با مشارکت همه اعضای خانواده، فارغ از هر جنسیتی، انجام شود. رسیدگی به امور خانه نباید فقط بر دوش زنان باشد و وظیفه آنها تلقی شود. تمام این گزاره‌های ساده گاهی با کج‌راه‌هایی مواجه شدند. یکی از این کج‌راه‌ها تعریفی است که گاهی از زن مستقل ارائه می‌شود. طبق این تعریف، زن مستقل کسی است که حرفه و مهارتی دارد که درآمدزاست و با همان مهارت و آرد بازار کار می‌شود و حقوق دریافت می‌کند و در پرداخت هزینه‌ها با همسر یا سایر اعضای خانواده شریک و سهیم می‌شود. زن مستقل از آزادی و رهایی که به لطف سال‌ها مبارزه زنان به دست آمده، بهره می‌برد و به آن پشت پا نمی‌زند. بنا به این تعریف، زنی که چنین ویژگی‌هایی نداشته باشد و از این الگو تخطی کند، زن مستقل به حساب نمی‌آید، به حقوق خود واقف نیست و نمی‌تواند خود را انسانی مطالبه‌گر و ارزشمند بداند. در این تعبیر، حق انتخاب که باید برای همه انسان‌ها محترم شمرده شود، جایی ندارد و زنی که انتخاب دیگری دارد طرد می‌شود. تحمیل‌کنندگان حتی چهره‌ای برابری طلب و خیرخواه به خود می‌گیرند و فراموش می‌کنند که چتر حمایتی فمینیسم تمام جنسیت‌ها با انتخاب‌های متنوعشان را در بر می‌گیرد.

مگر مردسالاری جز این بود که سبک خاصی از زندگی را به زنان و مردان تحمیل می‌کرد و غیر از آن را بر نمی‌تابید و هر انتخاب متفاوتی را با برچسب‌ها و انگ‌های بی‌شمار از اعتبار ساقط می‌کرد؟ دیده‌ام که بلافاصله این استدلال مطرح می‌شود که بردگان هم به انتخاب خود برده نبودند. مگر بردگان برای زنده ماندن گزینه دیگری جز بردگی داشتند؟ می‌توانستند ارباب باشند و به‌رغم آن، بردگی را برگزیده بودند؟ اما آیا جنبش‌های اجتماعی به جای تاختن به نظام برده‌داری، به

دنباله مطلب در صفحه ۴۹

دکتر علی اسماعیلی

دندانپزشک و جراح ایمپلنت های دندانی

۲۰ سال تجربه در درمان و آموزش در دانشکده های دندانپزشکی ایران و آمریکا

Clinical Assistant Professor at University of the Pacific, San Francisco



Dr. Ali Esmaili DDS

♦ دندانپزشکی عمومی ♦ جراحی ایمپلنت های دندانی ♦ جراحی کشیدن دندان و پیوند استخوانی

♦ General Dentistry ♦ Dental Implants ♦ Surgical Extractions & Bone Graft



Thursday & Saturday 9:00AM – 6:00 PM

Tel: (408) 320-2849

Text: (408) 549-4840

info@nobleprodental.com

www.nobleprodental.com

2150 The Alameda San Jose, CA 95126

بزرگ هند تبدیل شده و «چرچیل ها» را یکی پس از دیگری به خاک می افکند. در پاییز ۱۹۱۳ از گاندی برای شرکت در گفتگوهای میزگرد در لندن دعوت می شود. وی تنها نماینده رسمی کنگره هند است. در این گفتگو ها مهاراجه های ثروتمند، زمین داران بزرگ و امیران و حاکمان دست نشانده انگلستان شرکت دارند. گاندی به همه یادآور می شود که نمایندگان دهقانان، مردم واقعی هند، در این میزگرد دیده نمی شوند. این گفتگو ها به جایی نمی رسند، اما گاندی به محله های فقیر نشین لندن می رود و به مردم می گوید گفتگوهای راستین میزگرد در اینجا صورت می گیرند. به دیدار کارگران کارخانه های پارچه بافی که در نتیجه مبارزه های او در هند بیکار شده اند می رود و از شور بختی و درماندگی کارگران و دهقانان سرزمین خود با آنان سخن می گوید. کارگران انگلیسی با او همدردی می کنند. در لندن به هرجا که می رود جمعیت بسیار به دیدارش می آیند و هیاهوی بسیار می شود. گویی این انسان از یکی دیگر از کره های آسمانی به زمین آمده است. لباس عجیب و حیرت انگیز گاندی که یکی از جنبه های «نمایشی» زندگی او است به شدت سبب فشرده گی جمعیت می شود. گاندی با این لباس ساده نیمه، برهنه و نا آشنا به راستی مردم هند را به نمایش می گذارد. شلوار لنگ ماندش حکایت از فرهنگ و تمدنی دیگر دارد، پاهای استخوانی و برهنه اش نماینده فقر مردم هند و دم پایی های چوبینش یادآور پابرهنگان شبه قاره است. افزون بر این، گاندی به همه می فهماند که او نماینده یا نمودار فقر وحشتناک مردم هند است و آنچه او می گوید همان است که یک ملت می گوید. وی با چنین تن پوشی مردم هند را نیز به مصرف پارچه های ساده پوشی و سادگی در زندگی فرا می خواند.

گاندی در مدت بیش از سه هفته که در انگلستان به سر می برد افکار عمومی مردم این کشور را به سود خواسته های انسانی و قانونی ملت هند تغییر می دهد. با «برنارد شو» نویسنده شوخ طبع انگلیسی دیدار می کند. زمانی که از این نویسنده می پرسند دیدار با گاندی چه اثری بر رویش گذاشته! می گوید همان اثری که عظمت کوه های هیمالیا بر انسان می گذارد. بی آن که فیلم های «چارلی چاپلین» را دیده باشد با او به گفتگو می نشیند. با همان تن پوش دهقانی خود به دیدار شاه انگلیس «جورج پنجم» و ملکه انگلستان می رود.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

گاندی کیست!

بخش شانزدهم

دکتر احمد ایرانی



ارمغان های راه پیمایی نمک: «راه پیمایی نمک» و پیامدهای هیجان انگیز آن سبب گسترش نافرمانی در سراسر شبه قاره هند می شود. گاندی رهبر این جنبش تاریخی و توده ای به مردی جهانی تبدیل شده است. در زمان بازداشت رهبران سیاسی هند بر دامنه تظاهرات خیابانی و شورش های محلی افزوده می شود. با زندانی شدن گاندی موج اعتراض ها به اوج می رسد. پلیس با خشونت فراوان و با سرسختی بسیار تظاهر کنندگان را می کوبد. هزاران تن زخمی و گروهی کشته می شوند. هند به شدت ناآرام است و بیم انفجار می رود. دولت امپراتوری به دست و پا می افتد تا راه چاره ای بیابد. در آخرین ماه های سال راه پیمایی نمک «گفتگوهای میز گرد» برای رسیدگی به اوضاع هند در لندن تشکیل می شود. دولت بریتانیا به نماینده خود در هند یا فرماندار کل دستور می دهد تا با گاندی گفتگو کند.

گاندی و تعدادی از رهبران سیاسی هند از زندان آزاد می شوند. گاندی و فرماندار کل هند به به گفتگو می پردازند. موضوع تولید نمک از سوی مردم هند به میزان محدود آزاد می شود. و در پایان این گفتگوهاست که گاندی دستور نافرمانی یا سرپیچی از قانون را لغو می کند. بسیاری از رهبران سیاسی هند با فریادهای گوش خراش به گاندی اعتراض می کنند. اما گوش این رهبر ملایم و آرامش دوست ناگهان سنگین می شود. در این زمان «چرچیل» یکی از هواداران آتشین منافع امپراتوری بریتانیا، از این که بزرگان امپراتوری یک فقیر هندی را داخل آدم دانسته و با او گفتگو می کنند به سختی خشمگین است. وی منظره بالا رفتن مرتاضی هندی و نیمه برهنه را از پله های کاخ نایب السلطنه انگلستان در هند برای گفتگو، به طور برابر آن هم با نمایندگان شاه امپراتور را تهوع آور و خفت بار می خواند. اما دیگر کار از کار گذشته و این «مرتاض هندی و نیمه برهنه» به راستی به «مهاتما» با روح



WWW.AMINIRANIANLAW.COM



شکوفه امین

وکیل سابق دادگستری

♦ انتقال قانونی پول از ایران به آمریکا OFAC معاف از پرداخت مالیات

♦ تهیه وکالتنامه و ارسال آن به ایران

♦ تنظیم وصیتنامه ایرانی و صلحنامه

♦ اخذ شناسنامه و گذرنامه ایرانی

♦ ثبت ازدواج، طلاق، و فوت

(۷۲۸۲-۶۴۲) (۸۱۸)

(۷۱۴) ۶۴۲-۰۰۳۰

با ذکر نام ماهنامه پژواک ۱۰٪ تخفیف بگیرد

Gabeh Rug Gallery

با ۴۰ سال تجربه و با ارائه بهترین سرویس و خدمات

مجموعه ای از بهترین فرش های دست باف (تبریز، نائین، کاشان، قم، تابلو فرش و غیره)

متخصص در شستشوی فرش های دست باف و ارزشمند



رفوگری،
لکه و رنگ برداری،
براق شور

*Wash
&
Repair*

خرید، فروش
و
معاوضه

*Buy, Sale
&
Trade-ins*

برآورد و
قیمت گذاری
جهت بیمه

*Expert
Appraisals
for Insurance*

(408) 876-9495

By Appointment Only

3911 Stevens Creek Blvd, Suite 201, Santa Clara, CA 95051

شد به جایی دیگر می روند و همینطور این سیر ادامه دارد. علت دیگری برای کوچ و گردش کولی ها وجود دارد که آن هم عوامل طبیعی است. عوامل نظیر سرما و برف، باد و طوفان و باران در یک منطقه باعث می شود که کولی ها آن منطقه را ترک کنند زیرا این عوامل، زندگی در زیر چادر را بسیار مشکل می کنند. در این شرایط، ساختن کوره و روشن نگه داشتن آن و کار کردن غیرممکن است و چون در اطراف چادرها، جدارهایی موجود است و بدنه شان کلفتی و ضخامت چندانی ندارند، سرما به درون آنها نفوذ می کند و آب تولید شده از باران، در چادرها، جاری می شود. پس در شرایطی که باران و برف می بارد و هوا سرد است امکان خوابیدن و زندگی کردن در چادر برای کولی ها وجود ندارد. این است که آنها در دهکده ای که باران و برف و سرما، باد و طوفان باشد چادر نمی زنند و سعی می کنند از آن محل ها حتی عبور نکنند و یا اگر در آن محل ها قیلا اقامت کرده باشند، کوچ می کنند. به همین دلایل است که کولی ها، بیشتر در مناطق گرم به گردش می پردازند.

در شمال ایران که زراعت رواج بیشتری از نقاط دیگر ایران دارد، بازارهای خوبی برای کارهای دستی که کولی ها می سازند یافت می شود و کولی های آن منطقه، به خاطر آشنایی با مردم و هم زبان و هم لباس بودن آنها، این بازارها را در دست دارند و وسایل خود را بهتر از کولی های نقاط دیگر به فروش می رسانند. به خاطر داشتن این برتری ها، معمولاً در همان مناطق، به کوچ می پردازند و از آن حدود خارج نمی شوند. فصل سرما به خانه هایی در کاروانسراها پناه می برند و مبلغی بابت اجاره آن می پردازند و دیگر فصول را زیر چادر هستند و در فصل هایی از قبیل بهار که باز باران در شمال فراوان می بارد، آنها برای حفظ خود و خانواده شان، اطراف چادرها را با گل و آجر و آهن می پوشانند تا باران به درون چادر نفوذ نکند. دسته های دیگر آنها که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم، سه فصل پاییز، بهار و تابستان را به کار زراعت و آهنگری می پردازند. آنان در این سه فصل در خانه هایی که خودشان خریده، یا ساخته اند زندگی می کنند و فصل دیگر را که پشه در مکان هایی که زندگی می کنند فراوان است، به زیر چادر می روند و از آن مناطق کوچ می کنند و به جایی دیگر، از قبیل کرج و جاهای بیلاقی خارج از منطقه خویش می روند. در حقیقت کوچ برای آنان حکم رفتن به بیلاق را دارد.

افراد قبایل کولی، از پیرترین مرد قبیله خود، اطاعت می کنند و او را رئیس خود می دانند، این شخص که او را معمولاً «وتاف» می نامند، در حل مسایل و مشکلات آنها، نقش بسیار مهمی دارد. یکی از وظایف مهم او دخالت در امر کوچ و جابجایی، که برای کولی ها یک امر حیاتی است، می باشد. او مسیرها و محل های اردو را انتخاب می کند. «وتاف»، چون پیرترین مرد قبیله است، مدت بیشتری از آنها در کوچ به سربرده و شهرهای زیادی را زیرپا گذاشته است و تجارب زیادی در امور مختلف مربوط به زندگی کولی ها، کسب کرده است. او با این نقش سرپرستی ایل را برعهده دارد، ولی خود، به کار آهنگری نیز می پردازد و معمولاً از صبح تا پاسی از شب کار می کند. چند روز قبل از آن که قبایل کولی از محلی حرکت کنند، «وتاف» یکی از جوانان قبیله را به دهات اطراف می فرستد تا از وضع آنجا و این که در همین روزها قبیله دیگری در آنجا چادر زده و یا در آنجا بوده و تازه از آنجا کوچ کرده است اطلاع کسب کند. این جوان در دهات یا شهرک های نزدیک به آن منطقه این اطلاعات را کسب می کند، به قبیله باز می گردد و آنها را در اختیار «وتاف» می گذارد. او این اطلاعات را با تجارب قبلی خویش در مورد مسیر و چگونگی آن، به دهکده ها یا شهرک ها می سنجد و مسیر و مکانی برای حرکت و همین طور اردو زدن انتخاب می کند و راهنمایی قبیله را به عهده می گیرد. وقتی که قبیله از مکان مورد نظر و مسیر آن آگاه شد، وسایل خویش، از قبیل چادر و کوره و سندان و وسایل ضروری اولیه که برای رفع احتیاجات زندگی شان با خود حمل می کنند روی الاغ می بندند. هر چادر نشین حداقل یک یا دو الاغ برای حمل وسایل خود دارد. روی یکی از الاغ ها وسایل را می گذارند و یکی از بچه ها را روی آن سوار می کنند و الاغ دیگر را زن و بچه ها سوار می شوند و مردها با پای پیاده دنبال آنها به راه می افتند.

در هر قبیله کولی، معمولاً دو یا سه سگ پاسبان که حفاظت از چادرها را به عهده دارند، وجود دارد. آنها حین کوچ، با فاصله های زیاد، یکی با رئیس در جلوی کاروان و دیگری در وسط و دیگری در عقب حرکت می کنند. کولی ها در سر راه شان معمولاً به مشکلی برخورد نمی کنند، چون سهل ترین راه ها را که موانعی نداشته باشد، انتخاب می کنند. «وتاف»، زمان حرکت، قبیله را طوری با طول مسیری که می خواهند به پیمایند تنظیم می کند که هیچ وقت شب در حرکت نباشند. آنها طوری حرکت می کنند که تا شب، به مکان مورد نظر خویش برسند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۷



زندگی و پیدایش کولیان (بخش دوم)

دلایل پیدایش کولی ها: با در نظر گرفتن گفته های قبایل کولی که در شماره پیش آمد و به استناد مدارک، روایات، متون قدیمی و پژوهش های اروپاییان، می توان پیدایش کولی ها را وابسته به دو دلیل دانست:

۱- نیاز اقتصادی شدید ناشی از علل طبیعی از قبیل خشکسالی و زلزله و سیل که باعث از بین رفتن گاو و گوسفند و زمین تعدادی از انسان ها می شود، نیاز ادامه حیات، آنها را به مکان دیگری کوچ می دهد.

۲- علل سیاسی از قبیل هجوم و حمله یک فاتح و یا یک سردار به یک کشور و رانده شدن عده ای از کشور خویش. پس می توان در مورد پیدایش کولی ها به این نتیجه رسید که ایشان از جزیره سوماترا، یا هند به دلیل علت های طبیعی و یا علل سیاسی، به ایران آمده و از آن جا به دیگر کشورهای جهان رفته اند.

زندگی: کولی ها چادر نشین هستند و دائماً در کوچ و جابجایی به سر می برند، به جز دسته معینی از آنها که مسیر مشخصی را برای کوچ انتخاب می کنند و باز به منطقه قبلی باز می گردند. دسته های فراوان آنها مسیر معینی برای کوچ ندارند و به هر کجا بخواهند می روند. کار اصلی قبایل، به خصوص آنها که در شمال ایران هستند، آهنگری است. آنان از قطعات آهنی که دیگر به کار نمی آیند و دور ریخته شده اند، وسایلی نظیر قندشکن، چکش، بیل، داس، چاقو و دیگر وسایل مورد احتیاج مردم روستایی و شهرنشین را می سازند. در کنار ساختن این وسایل به کار تهیه سبد و غربال و چیزهایی از این قبیل نیز می پردازند.

در بین قبایل، دسته ها و خانواده هایی نیز وجود دارند که از طریق نواختن سازهای موسیقی و رقص و آواز، زندگی خود را می گذرانند. کولی های رامشگر در شمال ایران در عروسی ها و جشن هایی که در دهات و شهرک ها بر پا می شود، شرکت می کنند. این رامشگران، معمولاً برای رقص از پسران خردسال خود که مدت ها تعلیم شان داده اند، استفاده می کنند. این پسران در موقع شرکت در جشن ها مانند زنان لباس می پوشند و مانند آنها آرایش می کنند و در مواردی هم ماهر تر از آنها می رقصند. آنچه کولی ها را از دیرباز به امر کوچ و حرکت همیشگی واداشته، شغل و نیاز اقتصادی آنها است. آنها در کنار دهات و شهرک ها چادرهای خویش را بر پا می کنند و مردان و پسرهای جوان به کار آهنگری می پردازند و زنان به داخل دهات یا شهرهایی که در کنارش چادر زده اند می روند و وسایل مورد نیاز مردمان ساکن آن محل ها را که معمولاً داس، بیل، چاقو، تیشه، قندشکن، قیچی و سبد، می باشد به فروش می رسانند. آنها به مدت چند روز تمام محل را زیرپا می گذارند، به در خانه ها می روند، به دکان ها و بازار و مزارع اطراف آن مکان سر می کشند و این کار را هر روز از صبح تا غروب تکرار می کنند تا وقتی که دیگر مردم به وسایل آنها نیاز نداشته باشند و این وسایل به فروش نرسند. آن وقت قبیله به منطقه دیگری کوچ می کند و در آن مکان چادرها را بر پا می کنند و وقتی که در آنجا هم مانند شهر یا ده قبلی نیاز مردم برطرف

فرامرز رفیع زاده

کارگزار مستقل و متخصص در امور بیمه مدیکر

با اخذ قرارداد از شرکت های خصوصی
ارایه دهنده بیمه مدیکر در ایالت کالیفرنیا

Medicare Advantage Plans
Medicare Supplement Plans
Medicare Prescription Drug Plans

مشاوره رایگان و فروش بیمه مدیکر
در سرتاسر ایالت کالیفرنیا

(408)-309-7006

Email: Faramarz@Medicareforcalifornians.com

CA License# OH15555



Faramarz Rafizadeh
Independent Insurance Agent



خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا
شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین



Islamic Services Offered by ICCNC (Via ZOOM)



Islamic Burial: ICCNC provide burial services in accordance to the Islamic laws.

Please contact the office for details **(510-832-7600)**



Marriage: Islamic marriage ceremony and recitation of "Khutbeh Aghd" at ICCNC or via ZOOM.

ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran in Washigton D.C.



Accepting Islam: ICCNC helps the individual interested in giving "Shahada" and become a Muslim.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
info@iccnc.org or facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc



برنامه های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه های می و جون ۲۰۲۳

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 www.iccnc.org (510) 832-7600
info@iccnc.org facebook.com/ICCNCORG Telegram: @iccnc

کلاس های دکتر عبدالکریم سرّوش

کلاس های علم و دین و یا گفتار دفتر ششم مثنوی: هر یکشنبه، ساعت ۱۱ صبح، از طریق زوم و یوتوب
کلاس های گزینش و شرح کیمیای سعادت غزالی: اولین شنبه هر ماه، ساعت ۵ بعد از ظهر، از طریق زوم و یوتوب

نماز جمعه در مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا از ساعت یک بعد از ظهر

درخواست مرکز اسلامی فرهنگی شمال کالیفرنیا برای اهدای انواع پوشاک،
کیسه خواب، پخش مواد غذایی و احتیاجات روزمره به بی خانمان‌ها.

suzaun.hirbod@iccnc.org

برای دریافت اطلاعات دیگر برنامه های این مرکز، لطفاً به دفتر و یا وبسایت مرکز مراجعه شود!

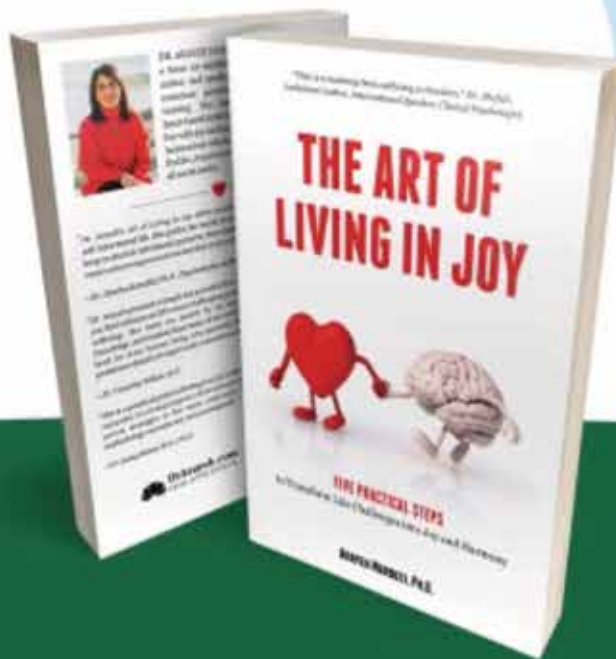
وبسایت www.iccnc.org کانال تلگرام @iccnc

برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۷۶۰۰-۸۳۲ (۵۱۰) تماس بگیرید و یا با ایمیل info@iccnc.org مکاتبه کنید

- ◀ راهکار قدم به قدم برای کاهش اضطراب و افسردگی
- ◀ مدیریت احساسات و نشخوارهای فکری
- ◀ ابزارهای عملی برای ارتقای سلامت جسم و روان
- ◀ تحول روابط به سمت رشد، آگاهی و آرامش
- ◀ ساخت باورهای فراوانی و تجلی آرمان های زندگی

کلاس پنج گام تا عشق، آزادی و شادمانی

بر اساس کتاب پر فروش



کوچینگ فردی
۳۰ دقیقه

کلاس گروهی
۲۰ ساعت

توسط نویسنده کتاب:

دکتر آرایه نوروزی، دکترای روانشناسی از آمریکا، مربی تحول زندگی

۱۰ پنجشنبه از ۶ تا ۸ شب به وقت لس آنجلس

شروع کلاس: ۲ می در زوم ۲۲۲ دلار

<https://coaching.drarayeh.com/joy-class-farsi>

اگر در ایران زندگی می کنید لطفا با ایمیل زیر تماس بگیرید:

drarayeh@gmail.com



ETMINAN MARKET



Hot Food Special

زرشک پلو بامرغ



\$16.99

باقالی پلو با ماهیچه



\$18.99

چلو خورشت فسنجان



\$18.99

چلو خورشت قیمه بادمجان



\$14.99

چلو خورشت قورمه سبزی



\$14.99

روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه

BBQ KABOB

کباب کوبیده



Ground Kabob
\$5.99

جوجه کباب زعفرانی



Zaafrani Chicken Kabob
\$7.99

کباب تیکه ای (چنجه)



Shish Kabob
\$9.99

1373 Kooser Rd. San Jose CA 95118
(408) 622 - 6778

نقد و بررسی فیلم «تلماسه ۲» (Dune: Part Two)

منتقد: میثم کریمی

کارگردان و فیلمنامه‌نویس: دنی ویلنوو
هنرپیشگان: تیموتی شلامی، زندایا، ربکا فرگوسن، جاش برولین، آستین باتلر، فلورنس پیو، دیو باتیستا، کریستوفر واکن، استیون مک‌کینلی هندرسون، لئا سیدو، سهیلا یعقوب، استلان اسکاشگورد، شارلوت رملینگ، خاویر باردیم

نقد فیلم: بخش دو «Dune: Part Two» دومین قسمت از فیلم «تلماسه» به شمار می‌رود. اثری که در سال ۲۰۲۱ منتشر شد و با ستایش فراوان تماشاگران و کارشناسان سینما مواجه شد. موفقیت قسمت اول خیلی سریع کمپانی برادران وارنر و لجندری



اینترتینمنت را واداشت تا ساخت قسمت دوم را در دستور کار قرار دهند. قسمت دوم فیلم تلماسه داستان پُل (تیموتی شلامی) را روایت می‌کند که حالا در پی گرفتن انتقام خون پدرش است. با این حال، مراد او با گروه فرمن باعث می‌شود که او روند متفاوتی را پیش بگیرد و

تبدیل به آخرین منجی بشریت گردد و... «Dune: Part Two» برخلاف قسمت اول که سعی در معرفی شخصیت‌ها و دنیای فیلم داشت، رویه‌ای متفاوتی را در قسمت دوم پیش گرفته و تبدیل به یکی از تحسین‌برانگیزترین اکشن‌های تاریخ سینما شده است. در قسمت دوم، روند شخصیت‌پردازی پُل به عنوان شخصیت اصلی، به بهترین شکل انجام شده است. شخصیت‌پردازی که انگیزه‌های درونی و بیرونی این شخصیت را به خوبی به تصویر کشیده و در نهایت او را در بین دو راهی سختی قرار می‌دهد. تمام روند این تغییر شخصیت در طول داستان به بهترین شکل ممکن پیش رفته است. نکته حائز اهمیت این است که «Dune: Part Two» به خوبی موفق شده تا دنیای خود را بزرگ کند و مانند آنچه که اسپیلبرگ پس از تماشای فیلم بیان کرده بود، کمتر کارگردانی مانند ویلنوو موفق به انجام این کار شده است. صحبت‌های اسپیلبرگ در خصوص فیلم به نظر کاملاً درست است. شخصیت‌های فرعی داستان در این فیلم به حدی پرداخت مناسب دارند که به راحتی می‌توانند صاحب عنوانی مستقل در دنیای سینمایی فیلم تلماسه شوند.

در «Dune: Part Two» حتی شخصیت‌های خبیث داستان نیز ارزشمند هستند. شخصیت‌های مجنونی که تماشاگر می‌تواند جنون آنها را حس کند و با آنها همراه شود. یکی از این شخصیت‌ها، فید روتا با بازی آستین باتلر است که علی‌رغم حضور کوتاه مدتش در فیلم می‌تواند تأثیر لازم را بر تماشاگر بسازد. این شخصیت و جنون آنی او، یکی از جذابیت‌های فیلم را تشکیل می‌دهد.

اما بزرگ‌ترین امتیاز فیلم «Dune: Part Two» نه قصه و توسعه شخصیت‌ها که در سطح بالایی قرار دارد، بلکه جلوه‌های ویژه و کارگردانی هنری اثر است که چند سطح بالاتر از سینمای اکشن در هالیوود است. فیلمی که به طور قطع، بهترین تصویربرداری آثار اکشن در سال‌های اخیر در سینما را رقم زده و زیبایی‌شناسی‌های هنری در آن (مخصوصاً صحنه‌های نبرد) تماشای آن را لذت‌بخش‌تر کرده است. نکته حائز اهمیت این که مدت زمان فیلم بیش از دو ساعت و نیم است، اما جذابیت‌های بصری فیلم به حدی چشم‌نواز است که تماشاگر به سختی گذر زمان را در هنگام فیلم تجربه می‌کند. بازیگران فیلم نیز بهترین انتخاب‌های ممکن برای ایفای نقش‌هایشان بوده‌اند.

دنباله مطلب در صفحه ۵۳

برخلاف تعارف‌های رایج، «ویلاهی ساحلی» کم‌دی بی ارزشی است و حضور کیانوش عیاری به عنوان کارگردان هم چیزی بر داشته‌های فیلم نمی‌افزاید و به راحتی می‌توان این اثر را یکی از بدترین کم‌دی‌های چند سال اخیر سینمای ایران و به طور قطع، بدترین اثر کارنامه هنری کیانوش عیاری برشمرد.

نقد و بررسی فیلم «ویلاهی ساحلی»

منتقد: میثم کریمی

کارگردان: کیانوش عیاری که یکی از مهم‌ترین فیلمسازان پس از انقلاب اسلامی در ایران به شمار می‌رود. در سال‌های اخیر اغلب آثار عیاری با مشکلات متعدد میزبی مواجه بوده‌اند. سریال «روزگار قریب» و «خانه پدری» از مشهورترین آثار کیانوش عیاری به شمار می‌رود.

هنرپیشگان: رضا عطاران، پژمان جمشیدی، ریما رامین‌فر، سلمان خطی
خلاصه داستان: داستان خانواده‌ای روستایی را روایت می‌کند که به عنوان سرایدار قرار است برای ۶ ماه از یک ویلا نگهداری کنند. چاوش، صاحب ویلا، قرار است برای دانشگاه رفتن دخترش شش ماه در خارج از ایران زندگی کند و ویلا را به یونس (پژمان جمشیدی) و همسرش (ریما رامین‌فر) می‌سپارد و آنها با سه فرزندشان به ویلا نقل مکان می‌کنند. اما برادرزن یونس (رضا عطاران) با ورود به خانه داستان‌هایی را رقم می‌زند.

نقد فیلم: یکی از موارد عجیبی که درباره «ویلاهی ساحلی» مطرح است، صحبت‌های فیلمساز درباره اثرش در هنگام اکران فیلم بود. کیانوش عیاری درباره ساخت فیلم

«ویلاهی ساحلی» اعلام کرد که می‌خواسته پول ساخت فیلم‌های دیگرش را در بیاورد و به همین دلیل مجبور شده این فیلم را بسازد و به نوعی، هم بابت کیفیت نازل فیلم عذرخواهی کرده و هم به صراحت اعلام کرده که دوست نداشته فیلم کم‌دی بسازد!

این که چرا باید فیلمساز



در شرایطی قرار بگیرد که بخواهد بابت ساخت یک فیلم توضیح بدهد و به نوعی، عذرخواهی کند، اتفاقی است که کمتر در دنیای سینما شاهد آن بوده‌ایم. در سینمای حرفه‌ای نیز بسیاری از فیلمسازان و بازیگران مطرح در آثار نازلی حضور داشته‌اند که قطعاً نیاز مالی مهم‌ترین دلایلشان برای ساخت یا حضورشان در فیلم بوده اما کمتر دیده شده که بابت ساخت یا بازی در یک فیلم به صورت عمومی عذرخواهی نمایند! پرداختن به فیلم «ویلاهی ساحلی» با توجه به صحبت‌های عیاری، خیلی نمی‌تواند گره از کار مخاطب برای تماشای فیلم باز کند. «ویلاهی ساحلی» به شکل عجیبی نه یک فیلم کم‌دی است و نه یک درام یا هر ژانر دیگر که بتوان آن را به فیلم پیوند زد. این فیلم مجموعه‌ای از تناقضات کامل است که در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و به عنوان یک فیلم، روانه سینما شده تا بتواند مخاطب را بخنداند.

اما سوال این جاست که «ویلاهی ساحلی» دقیقاً می‌خواهد با اتکا بر چه چیز مخاطب را بخنداند؟ این که عیاری عامدانه به سراغ شوخی‌های مختلف نرفته تا برچسب ابتذال به اثرش وارد نکنند. آیا می‌بایست منجر به خندیدن مخاطب به اتفاقات فیلم شود؟ پاسخ یک نه بزرگ است! «ویلاهی ساحلی» کوچک‌ترین ویژگی که بتواند مخاطب را حتی برای لحظه‌ای بخنداند ندارد و می‌توان به راحتی آن را در رده بدترین آثار کم‌دی قرار داد. فیلم حتی در ایجاد درام و منطق روایی هم ناکام است. فیلم علناً شخصیت‌پردازی را به حال خود رها کرده، به طوری که در فیلم هیچ شخصیتی ساخته نمی‌شود و هر آنچه که در فیلم می‌بینیم، تیپ‌های تکراری هستند که دیالوگ‌های نخ‌نما شده را بیان می‌کنند و از این اتاق به اتاق دیگر می‌روند. فیلم حتی در تشریح این وضعیت که چرا مسافران باید با بیست یا سی نفر دیگر در یک ویلا حضور داشته باشند، ناتوان است و منطق را از داستان حذف کرده است.

متأسفانه تمام چیزی که در هنگام تماشای فیلم «ویلاهی ساحلی» نصب تماشاگر می‌شود، شلوغ کاری‌ها و فریادهای بی پایان بازیگران و نابازیگران فیلم است که از اواسط فیلم به بعد لحظه‌ای از حرکت نمی‌ایستد و به راحتی می‌تواند باعث سردرد تماشاگران شود. دعوا و فریادهایی که به نظر می‌رسد فیلمساز قصد داشته از دل آن‌ها، موفقیت طنز بسازد که ابداً این اتفاق رخ نمی‌دهد.

«ویلاهی ساحلی» حتی با حضور چهره‌های مطرحی نظیر رضا عطاران و پژمان جمشیدی هم نتوانست به هدف اصلی سازندگانش که پولسازی بود برسد. متأسفانه

FAMOUS
KABOB

رستوران فیمسی کباب

رستوران فیمسی کباب با تغییرات داخلی و دکوراسیون جدید و با غذاهای بسیار خوشمزه، با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت، آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست

غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است



کترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

www.famouskabob.com

(916) 483-1700

1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825



یگانه

کافی شاپ یگانه یکی از بهترین مکان های بی اریا برای گذراندن اوقات فراغت شما و چشیدن غذاهای خوشمزه و لذت بردن از محیط دوستانه!

Indoor & Outdoor Sitting & Take Out

لذیذترین ساندویچ های گرم و سرد را در کافی شاپ یگانه میل کنید!

The sandwiches are deliciously authentic!

- * Breakfast & Brunch
- * Omelettes
- * Sandwiches
- * Salads
- * Coffee & Tea
- * Fresh Juices
- * Dessert
- * Milkshakes



نان سنگک تازه - کله پاچه - حلیم



(408) 666-1229

Mondays -Sundays 8:00am - 8:00pm

www.yeganehbakery.com

3275 Stevens Creek Blvd. San Jose, CA 95117

Order online with **DOORDASH**

منطقه فضول آباد

هر کس باید خود را نقد کند!

- ♦ من زود عصبانی میشم، باید فکری به حال خودم بکنم!
- ♦ من چرا عاشق خبرهای بدم!
- ♦ من چرا موهام رو شانه نمی کنم!
- ♦ من از تاریکی تا تاریکی کار می کنم، این که نشد زندگی!
- ♦ چرا این قدر دیر می خوابم، بی خوابی میگویند هزار عوارض داره!
- ♦ هر کس به چیزی راه انداخته، به ما نشان میده و به زور میگه لایک کن!
- ♦ این روزا بنظر من همه غذاها بدمزه است. دلیلش چیه!
- ♦ چرا هیچکس آدرس خانه مرا نمی داند، یا چرا خانه ما هرگز بوی خوش مهمان نمی دهد!
- ♦ چرا من هیچ حرف خوبی برای گفتن ندارم!
- ♦ فقط دنبال نقد دیگران نباش!
- ♦ زن و شوهرها بهتر می توانند همدیگر را نقد کنند!
- ♦ خودت را نقد کن ولی با خودت مهربان باش
- ♦ اشتباهات گذشته را تکرار نکن

قراردادهای اجتماعی، ژان پل سارتر تمام آثار، امیل زولا تمام آثار، دانیل دوفو بخاطر کتاب تاریخ شیطان، البته این فهرست همچنان ادامه دارد.

نظامی، شاعری نامدار: او در علوم ادبی و عربی عقلی و نقلی و نیز در علوم طبیعی و فلسفه در ردیف حکمای طراز اول زمانه خود بود و در این رشته ها درس می داد. در عرفان نیز یکی از پیشوایان به حساب می آمد. در آثار این بزرگوار از آغاز تا پایان مثل فردوسی یک کلمه رکیک و زشت نگفت. تعداد اشعار او را بیست هزار بیت نوشته اند. مقداری البته در دست هست - مثنوی پنج گنج و شهرت دارد که شامل پنج نام جداگانه است. مزار نظامی در گنجه آذربایجان روسیه است.

مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی
فریمان - کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



آبادان یک شهر تاریخی ما نیست: بیش از این که در خوزستان نفت کشف شود و ما طلای سیاه داشته باشیم، آبادان تحت این نام نبود. روستای کوچکی بود به نام عبادان در کنار خلیج فارس. بعد نامش شد آبادان و بزرگترین پالایشگاه نفت در آن برپا شد که چهل هزار کارگر داشت. این همه کار که در آنجا پیدا شد، همه جور از سراسر ایران، تعدادی هم از هند و پاکستان و چند کشور عربی آمدند و مشغول کار شدند. زبان مردم فعلی آبادان مخلوط از چند زبان است، انگلیسی، عربی، هندی، لری، شوشتری و غیره. خوراک مردمش هم از همه جای ایران فرق می کند. کلماتی دارد که در همه جا نیست. بطور مثال به دم پای چوبی می گویند کرکاب. به کارگر غیرماهر می گویند کولی. به پل می گویند چر. به خط آهن می گویند لچه. به بیمارستان می گویند اسپیتال. آبادان بهترین سینمای ایران را داشت به نام سینما تاج. حالا میگویند سینما نفت. باشگاه قایقرانی، باشگاه اسب سواری، باشگاه گلف و غیره داشت. اولین پمپ بنزین در این شهر تأسیس شد. اجناس خارجی در فروشگاه های آن فراوان بود. دانشکده نفت داشت.

نویسندگان ممنوعه و اتیکان: در سال ۱۵۵۷ میلادی، واتیکان فهرستی منتشر کرد در ۵۵۰ صفحه و پنج هزار کتاب را ممنوع اعلام کرد. اما امروزه کلیسا در مورد کتاب هایی که شاید از نظر اخلاقی مضر باشند فقط یک اخطاریه صادر می کند که از قوه اجرایی بی بهره است و تنها بعنوان یک راهنمای اخلاقی قلمداد می شود. نام چندتایی از این نویسندگان و آثارشان از این قرار است. ویکتور هوگو بخاطر کتاب بینوایان، بالزاک بخاطر تمام آثار عاشقانه اش، ژان ژاک روسو بخاطر کتاب

Cupertino Florist For Every Occasion

با ۶۰ سال سابقه درخشان و با سبکی کاملاً متفاوت در طراحی گل ها



Wedding



Birthday



Anniversary



Funeral



Any Occasion

20% off any order
for a limited time

Whether you love a look that's Elegant & Natural, Chic & Modern,
or Rustic & Organic, our Designs are tailored to fit your style

فروش و کاشت درخت
و گیاه در منازل شما

Tel: (408) 252-3560 * Fax (408) 252-5788

Same Day
Delivery

info@cupertinoflorist.com * www.cupertinoflorist.com

7280 Coronado Drive, San Jose, CA 95129

Hours:
9am - 7pm
7 Days a week

انور بازار با مدیریت جدید ایرانی

Anwar Bazaar & Bakery

عرضه کننده انواع مواد غذایی،

گوشت و مرغ حلال، لبنیات، میوه و سبزیجات تازه، حبوبات، نان بربری داغ و تازه

تمامی مایحتاج شما زیر یک سقف



سوسیس و کالباس، خشکبار و تنقلات ایرانی و افغان، برنج و چای در مارک های متنوع



نان بربری داغ و تازه ۷ روز هفته

کباب در روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه از ساعت ۱۱ به بعد

(408) 559-6175

از ۹ صبح تا ۸ شب

2626 Union Ave, San Jose, CA 95124

را که ما را به قضاوت دیگران سوق می‌دهند، را تشخیص دهیم. از طریق تمرین‌هایی مانند ذهن‌آگاهی (مدیتیشن)، ژورنال‌نویسی با تمرکز بر شکرگزاری و قدرشناسی، می‌توانیم درک عمیق‌تری از جهان هستی و خودمان پرورش دهیم و توانایی عکس‌العمل به موقعیت‌ها و اشخاص را با وضوح و دلسوزی به جای واکنش‌های تند و قضاوت‌گونه، در خود ایجاد کنیم.

در نهایت، مطالعه و آموزش به ما بینش عمیقی در مورد ماهیت قضاوت و قدرت بخشش و پذیرش ارائه می‌دهد. چه از طریق آموزه‌های یک باور خاص و چه از طریق کتب و مطالب روانشناسی یا دروس معنوی و یا شرکت در جلسات، ما می‌توانیم درس‌های ارزشمندی در مورد اهمیت رها کردن قضاوت و در آغوش کشیدن عشق و شفقت به جای آن بیاموزیم.

خبر خوب این است که در برهه‌ای از زمان به سر می‌بریم که دنیای باورهای قلبی و زندگی بر معنا، روز به روز در حال رشد و گسترش هست و انسانها به جای تفکرات کورکورانه مذهبی با دید وسیع‌تری به کل جهان هستی و عالم انرژی و خالق خود می‌اندیشند. در نتیجه با بهره‌گیری از باورها و اعمال و ارتباطات معنوی منحصر به خود، می‌توانیم قدرت و راهنمایی لازم را برای عبور از چالش‌های زندگی با لطف و فروتنی پیدا کنیم و دیگران را همچون خود بدانیم.

به این نکته نیز لازم است بیاندیشیم که رها کردن قضاوت فقط به این نیست که با دیگران مهربان‌تر باشیم، بلکه در مورد پذیرش یک روش دلسوزانه‌تر و رضایت بخش‌تر همراه با عشق از کل زندگی است. با پرورش همدلی، خودآگاهی و خرد معنوی می‌توانیم خود را از قید قضاوت رها کنیم و قلب خود را به روی زیبایی و تنوع دنیای اطرافمان بگشاییم. با انجام این کار، می‌توانیم ارتباطات عمیق‌تری با هموعلمان ایجاد کنیم، درک بیشتر را تقویت کنیم، و در نهایت، زندگی شادتر و رضایت‌بخش‌تری داشته باشیم.

در پایان یادآور می‌شوم که موضوع قضاوت و تاثیرات آن، آنقدر وسیع و قابل بحث می‌باشد که بسیار دشوار است بتوان در این مقال مختصر جای داد. با این حال امیدوارم که قدری از حق مطلب را ادا نموده باشم. ممنونم که تا پایان این مطلب همراه ما بودید، باشد که شفقت و مهر و همدلی را همواره در آغوش بگیریم تا عشق و آرامش را مهمان قلبهایمان سازیم. ارادتمند قلب‌های مهربانتان

زندگی با طعم عشق و آرامش

مریم حجتیان - مربی زندگی

عضو رسمی فدراسیون بین‌المللی کوچینگ

مدرس توسعه فردی دانشگاه بین‌المللی گرجستان

mhojatiyan@gmail.com



چگونه رها کردن قضاوت

زندگی ما را بهبود می‌بخشد!

با درود به شما خوانندگان عزیز مجله وزین پژواک. خیلی خوشحال هستم که فرصت دوباره‌ای به دست آمد تا با مطلب این ماه در خدمت شما عزیزان باشم. امیدوارم که محتوای این مقاله بتواند با خود، اندیشه مفیدی به ارغمان بیاورد.

پر واضح است که در دنیای پر سرعت امروزی، به لطف تکنولوژی و صفحات اجتماعی، هر لحظه ارتباطات ما با جهان پیرامونمان بیشتر و بیشتر می‌شود و بسیار



سهل است تا با یک جستجوی ساده با دیگران، در ارتباط کلامی و تصویری شویم. در این هیاهو، افتادن در دام قضاوت دیگران بسیار آسان است. چه نگاهی گذرا به عکس یا مطلب یک غریبه، یا یک اظهارنظر انتقادی در مورد یک همکار یا یک دوست باشد. قضاوت‌ها می‌توانند بدون این که متوجه شویم، به افکار و اعمال ما نفوذ کنند. با این حال، چیزی که بسیاری از درک آن ناتوان هستند، تأثیر عمیقی است که این قضاوت‌ها می‌توانند بر زندگی ما و اطرافیانمان داشته باشند. وقتی دیگران را قضاوت می‌کنیم، نه تنها به فرهنگ منفی‌گرایی و تفرقه کمک می‌کنیم، بلکه فرصت برقراری ارتباط با دیگران را در سطح عمیق‌تری از خود سلب می‌کنیم. به جای دیدن انسانیت در هر فردی که با آن روبرو می‌شویم، آنها را به مجموعه‌ای از فرضیات و کلیشه‌ها تقلیل می‌دهیم و نگاه خود را فقط به ظاهر ماجرا می‌بندیم. علاوه بر این، قضاوت باعث ایجاد رنجش و خصومت می‌شود. روابط ما را مسموم می‌کند و مانع رشد شخصی ما می‌شود. با تمرکز و گفت و شنود بر عیوب و کاستی‌های دیگران، توجه خود را از رشد خود منحرف می‌کنیم و چرخه‌ای از منفی‌گرایی را تداوم می‌دهیم که فقط ما را عقب نگه می‌دارد.

نکته مهم‌تر این است که هر گاه به قضاوت دیگران می‌پردازیم و منفی‌های آنان به چشم ما پدیدار می‌شود، ناخودآگاه همان انرژی منفی را به سمت خود می‌کشانیم و به جهان هستی پیام و ارتعاشی که از خود ساطع می‌کنیم این است که: «من خواهان همان چیزی هستم که در مورد آن تمرکز کرده‌ام، صحبت کرده‌ام و احساساتم را نیز با آن درگیر نموده‌ام.»

بنابراین، چگونه می‌توانیم از این الگوی مخرب رها شویم و شیوه‌های دلسوزانه‌تر و رضایت‌بخش‌تر برای زندگی پرورش دهیم؟ پاسخ در پذیرش همدلی، و خرد معنویت نهفته است. همدلی سنگ بنای شفقت است که به ما این امکان را می‌دهد تا دنیا را از چشم دیگران ببینیم و واقعا تجربیات و احساسات آنها را درک کنیم. با تمرین همدلی، می‌توانیم از تعصبات فراتر رفته و پیوندهای واقعی را با اطرافیانمان تقویت کنیم. به جای نتیجه‌گیری سریع یا قضاوت کردن، می‌توانیم با قلبی باز و تمایل به گوش دادن و یادگیری و تعامل نزدیک شویم. به محض این که به جای قضاوت، شیوه همدلی را جایگزین نماییم، به شکل قابل توجهی از ترشح هورمونهای استرس‌زا که منجر به بیماری‌های مختلف می‌گردد جلوگیری می‌کنیم و به روند بهتر شدن زندگی خود کمک می‌کنیم.

خودآگاهی یکی دیگر از ابزارهای ضروری در تلاش ما برای رها کردن قضاوت است. با صرف زمان برای تأمل در افکار و اعمال خود، می‌توانیم الگوها و محرک‌هایی



کار را به‌کاردان بسپارید!

دفتر «خدمات آسمان»
با مدیریت «لیدا کوچصفانی»



- ✓ دریافت حقوق SSI و دریافت مزایای دولتی Calfresh, CAPI
- ✓ دریافت حقوق پرستاری
- ✓ مدیکر و مدیکل
- ✓ اخذ تابعیت آمریکا (بدون امتحان، برای واجدین شرایط)
- ✓ دریافت گرین کارت از طریق خانواده و ازدواج
- ✓ تنظیم دعوت‌نامه و تنظیم فرم‌های اداره مهاجرت
- ✓ تمدید گرین کارت
- ✓ اخذ ویزای نامزدی
- ✓ اخذ پاسپورت سفید
- ✓ ترجمه اسناد و مدارک
- ✓ امور مربوط به دفتر حفاظت منافع (وکالت‌نامه، تجدید گذرنامه و غیره)

Not a Law Office

(408) 269-7283

Lida.asemanservices@gmail.com

1777 Hamilton Ave., Suite 2350, San Jose, CA 95125

جهانی که به تماشا نشست!

الهی حسنی

این یادداشت از مجموعه یادداشت‌هایی است که دختران نوجوان افغان در تلاش برای تحصیل در ولایات افغانستان نوشته‌اند.

امروز روز جمعه است، مثل همیشه از خواب بیدار شدم و به کارهای خانه مصروف شدم تا این که متوجه شدم ساعت دوازده بجه چاشت است و من باید به برنامه‌ای که در مکتب برگزار می‌شود، بروم. برنامه‌ای که از طرف نهاد ادبی جلگه برگزار شده است، نهادی که در هر جا درخشید، اما موقتاً به دلیل محدودیت‌ها و نگرانی‌های امنیتی فعالیت‌های خود را متوقف ساخته است. به خاطر شور و شوقی که برای اشتراک در این برنامه داشتم، با خود گفتم که باید در این برنامه شرکت کنم. با سراسیمگی زیاد آماده شدم تا بروم. لحظه‌ای که پا از دروازه خانه بیرون گذاشتم، پاهایم مرا یاری نمی‌کردند. ترس تمام وجودم را فراگرفته بود. با خود می‌گفتم اگر اتفاقی برایم رخ بدهد، چه خواهم کرد؟ با خواندن آیت‌الکرسی و چند سوره از قرآن کریم تمام امیدم را به خدا سپردم و رفتم.

وقتی به آنجا رسیدم، برنامه شروع شده بود و مجری برنامه اسم دختری را گرفت و گفت که به استیج حضور یابد و شعری را به دکلمه گیرد:

بخشید آقا من زخم، سیاه سر نیستم کوه الماسین عشقم، سنگ مرمر نیستم

با شنیدن این شعر، هیاهویی که در شهر پراکنده شده، مثل فیلمی از پیش چشمانم می‌گذشت، می‌گویند که طالبان دخترها را می‌برند و خیلی‌های از آنها را به پل چرخ می‌انتقال می‌دهند. با هر بیت شعر ترسم بیشتر و بیشتر می‌شد. حس می‌کردم این ترس تمام وجودم را فرا می‌گیرد. با خود می‌گویم این چگونه زندگی است که حتی نمی‌توانیم تصمیم بگیریم چی بپوشیم؟ چرا ما از ابتدایی‌ترین حقوق خود محرومیم؟ در این کشور، در اینجا که زادگاه ما است، چرا ما این‌طور رفتار می‌شود؟ با ختم شعر به خود آمدم و به خود گفتم: «این چه حرفی است؟ تو قوی هستی. همه این‌ها را پشت سر می‌گذرانی. تو تسلیم نمی‌شوی.»

آن روز را با تمام ترس و وحشت دوباره به خانه برگشتم و فردای آن روز بعد از آماده شدن و پوشیدن لباس سراپا سیاه خود را مثل عزاداری می‌دیدم که گویا آرزوهایش را دفن می‌کند و این آزاردهنده‌ترین حسی بود که تجربه می‌کردم. چند لحظه به خودم خیره شدم که صدای دختر کاکایم را شنیدم: «زود بیا، ناوقت شده است.» با شنیدن صدای دختر کاکایم به خود آمدم و مثل هر روز بعد از خواندن بعضی از آیات قرآنی به راهم ادامه دادم. در راه با چند زنی روبه‌رو شدم که می‌گفتند: «نروید، طالبان همین چند دقیقه پیش دخترها را از همین جا برده‌اند، حالا دیگر از ترس حتی نمی‌دانستم که کجا هستم و کی هستم. به طرف هر رهگذری که نگاه می‌کردم، همین قصه را می‌کردند که دخترها را بردند. در همان لحظه صدای جیغ و فریاد دختری به گوش‌هایم رسید که می‌گفت: «نکنید، دیگر نمی‌پوشم این لباس را. لطفاً فقط این بار اجازه بدهید بروم!» از خود بی‌خود شده بودم و با دست و پای لرزان دوان دوان به طرف خانه برگشتم. آن چند دقیقه راه را ندانستم چگونه طی کردم و وقتی به خانه رسیدم تمام روز آن ترس وجودم را رها نمی‌کرد، ترس و این سؤال که آیا سفر زندگی برای هر کسی، مثل سفری که یک دختر افغان و هزاره دارد، پر از تجربه خستگی و توهین و تحقیر است؟

استاد، اینجا از یک چیز خاص برایت می‌نویسم: «اینجا طالب است، انسان است، مسلمان است، پشتون است، حاکم است، مرد است، تفنگ دارد. ریش و دستار دارد. صدای بلند دارد. موتر و زندان و شلاق و برچه دارد!»

قلم از دستم افتید. هر دو دستم را روی سرم گرفتم. آهی کشیدم. دستانم را پایین آوردم. دست راستم را روی سینه‌ام گذاشتم. درست روی قلبم. تپش قلبم را حس می‌کردم. تندتر از همیشه می‌تپید. چشمانم را بستم. طالب را پیش چشمانم دیدم. ریش و دستار و قیافه‌اش را دیدم. تفنگش را دیدم. یک نفر نبود. دو نفر نبودند. یک گروه بودند. در جاده، در کوچه، عربده‌کشان از عقب دختران می‌دویدند. تفنگ داشتند. دختران مثل آهو بره‌های وحشت‌زده از برابرشان می‌گریختند. من این صحنه را می‌دیدم. مردم را می‌دیدم که تماشا می‌کردند. جهان را می‌دیدم که فرار و وحشت این دختران را در صفحه‌های تلویزیون و مانیتور و موبایلشان تماشا می‌کردند.

پیام شایانی وکیل تصادفات و صدمات بدنی

Payam Mark Shayani, ESO

Accident Attorney

800-261-1314

وکیل تصادفات Lyft & Uber

Lyft & Uber Accident Attorney

تجربه رسیدگی به بیش از ۱۰ هزار پرونده تصادفات و دریافت صدها میلیون دلار خسارت با ۹۹٪ موفقیت



(916) 442-9999

980 9th St., 16th Floor
Sacramento, CA 95814

(408) 777-8867

2880 Zanker Rd., Suite 203
San Jose, CA 95134

(925) 777-0432

425 Market St., Suite 200
San Francisco, CA 94105

NEW! سوپر کوپرتینو **Super Cupertino** **NEW!**

عرضه کننده خشکبار، برنج، سبزیجات خشک،
حبوبات، لبنیات، چای، ادویه، سبزیجات و میوه جات تازه، انواع نان و...



هدف ما جمع آوری کلیه مواد غذایی ایرانی زیر یک سقف با سرویس عالی و قیمت های مناسب، همراه با انواع کباب ها و خوراک های خوشمزه ایرانی

قبول کیتینگ

(408) 775-9725



هفت روز هفته از ساعت ۱۰ صبح تا ۸:۳۰ شب

7335 Bollinger Rd., Suite E, Cupertino, CA 95014



ناهار و شام را با انواع کباب ها و خوراک های خوشمزه در رستوران پرشین کباب در شهر زیبای کوپرتینو میل کنید!

کیتینگ پذیرفته می شود!

پخت انواع کباب در منزل شما

هفت روز هفته از ساعت ۱۰ صبح تا ۸:۳۰ شب

(408) 257-1900

7335 Bollinger Rd., Suite D, Cupertino, CA 95014

408 257 1900

رستوران پرشین کباب

NEW!
جدید!

**Persian kebabs
Restaurant**



7335 Bollinger road
Cupertino CA 95014



می اندازد. کافرشان می کند. من و حسن سوار دوچرخه مان می شدیم و در محله مان جولان می دادیم. می رفتیم امیر شهید. می رفتیم چهار پادشاه. می رفتیم رودبنه. دوچرخه حسن زنگ و چراغ و دینام و ترکبند داشت. دوچرخه من اما هیچکدام از آنها را نداشت.

حسن را گویی قرن هاست در کوچه های غبار آلود خاطره گم کرده ام. از آن دوچرخه قراضه هم تنها تصویری مه آلود در ذهن و ضمیرم باقی مانده است. دیگر نام و نشانی از عبدالناصر و خروشچف و آیزنهاور نیست. آقای جزایری هم سال هاست به قول خودش به اسیران خاک پیوسته است. اما هنوز و همچنان مسلمان ها و یهودی ها چنگ در گریبان هم دارند. هنوز می کشند و کشته می شوند. نگاهی به دو چرخه های امروزی می اندازم. نماد کامل هنر و خلاقیت و زیبایی. می گویم: «ما چه دوچرخه هایی سوار می شدیم، حالا بین فرزندان ما چه دوچرخه هایی سوار می شوند! حسودی ام می شود»، می گویم: «های...حسن کجایی؟ کاشکی می آمدی با دوچرخه های مان در کوچه های پرت جهان پرسه میزدیم. «های...حسن کجایی!؟»



امروز در حیاط خانه ام گل می کاشتم. گل هایی را که با نفس سرد زمستان پژمرده شده بودند از باغچه در می آوردم و گل های تازه بر جای شان می نشاندم. هر گلی را که می کاشتم نامی بر آن می نهادم. نام گل های پرپر شده میهن بلا زده مان را: «مهسا، نیکا، نوید، نرگس، سپیده، مهرشاد، محسن، مجید، مهدی، محمد، اکبر...» آه چه نام هایی. باغچه ای خواهم ساخت از نام عزیزانی که بر دار شقاوت نامردمانی از تبار پلید «زاغ سار اهرمن چهرگان، آونگ شده و به کام مرگ فرستاده شده اند. هر روز به مهسا و نیکا و مهر شاد و... آب می دهم و نام شان را آواز خواهم داد. تو را من چشم در راهم...شباهنگام...که می گیرند در شاخ تلاجن سایه ها رنگ سیاهی...وزان دلخستگان راست اندوهی فراهم...تو را من چشم در راهم...شباهنگام...در آن دم که بر جا دره ها چون مرده ماران خفتگانند...در آن نوبت که بندق دست نیلوفر به پای سرو کوهی دام...گرم یادآوری یا نه...من از یادت نمی کاهم...تو را من چشم در راهم.



دوچرخه ابوطیاره ای داشتم که بهار و پاییز و زمستان سوارش می شدم و مدرسه می رفتم. رفیقی داشتم نامش حسن. ما دوتا حسن بودیم. رفیق گرمابه و گلستان. حسن پدرش را در کودکی از دست داده بود. سوار دوچرخه می شدیم و می رفتیم چمخاله، می رفتیم نخجیر کلایه، می رفتیم لیاستان، می رفتیم قصاب محله. گهگاه تابستان ها هندوانه ای می خریدیم و می بستیم ترک دوچرخه مان. یک ساعت پا می زدیم و می رفتیم رودخانه ای، جویباری، آبشاری، سبزه زاری، جای خوش آب و هوایی پیدا می کردیم و می نشستیم هندوانه می خوردیم. گاهی دوچرخه مان پنجر می شد. خودمان می نشستیم با چسب و سنباده، پنچری اش را می گرفتیم. یک ساعت تلمبه اش می زدیم و بادش می کردیم. اگر زنجیرش پاره می شد که دیگر اوایلا. با چه زور و زحمتی زنجیر را جا می انداختیم. آنوقت ها نمی دانستیم چرا یهودی ها و مسلمان ها به جان هم افتاده اند. نامی از عبدالناصر می شنیدیم. می دانستیم یهودی ها رفته اند صحرای سینا و بلندی های جولان را تسخیر کرده اند. اینها را از رادیوی ترانزیستوری خانه مان شنیده بودیم. نمی دانستیم صحرای سینا کجاست. نمی دانستیم کرانه های رود اردن کجاست. نامی از غزه نشنیده بودیم. اصلا نمی دانستیم صهیونیسم چیست. هنوز نامی از امپریالیسم و سوسیالیسم به گوش مان نخورده بود. نمی دانستیم دلار چیست. آقای جزایری، پیشنماز محله مان، غیر از امام موسی بن جعفر و سالار شهیدان و امیر المومنین هیچکس دیگر را نمی شناخت. نمی دانست حافظ اسد و عبدالناصر و حبیب بورقبیه و آیزنهاور و خروشچف کیستند. نام شان را نشنیده بود. به رادیو گوش نمی داد. می گفت رادیو حرام است. می گفت رادیو فرزندان ما را از مسلمانی

S & S Tire And Auto Repair

Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

Oil Change Special
Get \$5 OFF on
Regular Oil Change

Oil Change Special
Get \$10 OFF
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at
www.sstireandautorepair.com

Established in 1996

(408) 738-1960
597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

را می توان با پزشک خود در میان گذاشت. ناباروری در یک فرد چنین تعریف شده است: چنانچه همسر نتواند مدت یک سال با داشتن نزدیکی طبیعی، همسر خود را بارور کند، این فرد یک مرد نابارور تلقی می شود. پزشکان با شمردن اسپرم ها در Semen، آزمایش خون، روش های تصویری (Imaging) و بیوپسی از بیضه ها، قادر به تشخیص این مسئله در مردان خواهند بود.

درمان: جهت درمان این بیماری ۳ روش گزارش شده است:

روش های کمکی: نظیر بارور کردن مصنوعی (Artificial Insemination) که اسپرم های سالم را در داخل رحم قرار می دهند، یا روش (Invitro Fertilization) که اسپرم های سالم را از مردان جدا کرده و آنها را با تخمک های زنانه مخلوط کرده و در آزمایشگاه آن را بداخل رحم یا (Fallopian Tube) قرار می دهند و روش دیگری که پزشکان اسپرم ها را به داخل تخم ها قرار می دهند و در آزمایشگاه به روش میکروسکوپی آنها را به داخل رحم همسر می گذارند.

هورمون درمانی: چنانچه همسر دچار اختلال هورمونی باشد که مانع رشد سریع و سالم اسپرم ها شود، تزریق هورمون ها می تواند باعث بروز باروری و رشد صحیح اسپرم ها شوند. این هورمون ها و مصرف آنها بوسیله FDA تأیید شده اند و عبارتند از (rhFSH, hMG, hCG). تزریق این هورمون ها بوسیله پزشکان باعث بالا رفتن و متعادل شدن هورمون تستوسترون (Testosterone) یا هورمون مردانه شده که به طبیعی شدن و رشد و زیاد شدن اسپرم ها در مردان کمک می کند. یک داروی شیمیایی بنام Clomiphene از طریق تحریک بخشی از مغز (Hypothalamus) باعث افزایش اسپرم ها در مایع Semen می شود.

روش های جراحی: اغلب پزشکان با برطرف کردن مشکلات فیزیکی بخش خصوصی مردان، قادر هستند که به بالغ شدن اسپرم ها و خروج آنها از مردان با روش Varicocelectomy کمک نمایند. روش های متعدد دیگر جراحی وجود دارند که نیاز به بیهوشی عمومی دارند و اغلب آنها به ناباروری مردان کمک کرده و مشکلات فیزیکی مردان را درمان می کنند. در تمام این روش ها مردان بایستی دارای اسپرم های سالم و مقدار کافی باشند که با رفع مشکلات خروج آنها از مجاری تناسلی بتوانند به بارداری همسر خود کمک نمایند و دارای یک فرزند شوند. جهت اطلاعات بیشتر این مطلب به وب سایت FDA و CDC مراجعه کنید.



ناباروری در مردان (Male Infertility)

ناباروری، یک بیماری سیستم تولید مثل می باشد. این بیماری باعث می شود که مرد و همسرش نتوانند بچه دار شوند. عامل اصلی این بیماری عدم تولید اسپرم در مردان است. اسپرم ها یا سلول های تولید مثل مردانه، ممکن است مشکل غیرعادی داشته و یا قادر به حرکت به اطراف و یا نابالغ باشند.

میزان ۲۰ میلیون اسپرم که قادر به حرکت باشند حالت طبیعی است که مرد می تواند همسر خود را بارور کند، ولی گاهی با داشتن ۲۰ میلیون اسپرم سالم هم حاملگی دچار اشکال می شود. در صورتی که میزان اسپرم در مایع حامل آنها حدود ۵ میلیون باشد، بطور حتمی فرد قادر به باردار کردن همسر خود نخواهد بود. در مواردی علت عدم باروری قابل شناسایی نیست و گاهی عدم یا کمبود بعضی هورمون ها باعث آن می شود. امروزه بسیاری از روش های پزشکی قادر به درمان این بیماری هستند که شامل هورمون درمانی، دارو درمانی و جراحی می باشد. علاوه بر این روش های کمک حاملگی یا تولید مثل (Assisted Reproduction) قادر به کمک به این افراد می باشند. عدم وجود اسپرم ها در مایع حامل آن، در بین ۱۰ تا ۱۵ درصد افرادی که قادر به تولید مثل نیستند، گزارش شده است (Azoospermia). در این حالت هیچگونه اسپرم در مایع Semen دیده نمی شود. این حالت ممکن است ناشی از مشکلات هورمونی، اوریون، بیماریهای آتوایمونی (Auto Immune Disease)، سیگار کشیدن و مصرف الکل به مقدار بسیار زیاد، مصرف استروئیدها و یا عوامل ژنتیکی باشد. در موارد دیگر هر مشکلی که عبور مایع Semen را از مجاری تناسلی متوقف کند، مانع حاملگی می شود، که شامل عفونت های مجاری ادراری، بیماری های مقاربتی، التهاب عروق مجاور و چرخش بیضه ها و جای زخم (Scar) ناشی از جراحی می باشد.

در مردان که قادر به باروری همسر خود نیستند، گاهی اسپرم ها دارای اشکال مختلفی می باشند، نظیر اسپرم با دوسر و یا اسپرم با دو دم و اسپرم های تغییر شکل یافته که قادر به انجام وظیفه اصلی خود نیستند و قادر به جفت شدن یا داخل شدن در تخم های زنانه جهت حاملگی نمی باشند. فاکتورهای ریسکی دیگر که مانع جفت گیری اسپرم و تخم در تخمدان می شوند، شامل التهاب غده پروستات در مردان، آسیب رسیدن به بیضه ها، بلوغ زودرس و فتق (Hernia) می باشد. همین طور گزارش شده است که افرادی که دارای فشارخون بالا هستند، حجم مایع Semen آنها کمتر و تعداد اسپرم ها کمتر بوده و قادر به حرکت به اطراف تخم نیستند. این مسئله

Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving
Saves Lives



Safety is our most
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408) 394-5249 ◆ (408) 370-9696

معرفی کتاب

Nutrition Topics for Healthcare Professionals



در این کتاب مطالب مهمی مورد بحث قرار گرفته است که نتیجه تحقیقات سال های اخیر در مورد ارتباط مواد غذایی و سلامتی انسان می باشد. این کتاب برای پزشکان، پرستاران، دارو سازان، دندانپزشکان، متخصصین تغذیه و کلبه دانشجویان وابسته، مطالبی نو و آموزنده ارائه می دهد. کتاب در حال حاضر از طریق شرکت آمازون قابل تهیه می باشد.

ناشر: شرکت AuthorHouse

مؤلف: دکتر منوچهر سلجوقیان



سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو، بی اریا و حومه

(916) 616-7395 ♦ (408) 455-2330



Soheila Rezae
Lic.: 01834116



تیم مجرب ما املاک شما را با دریافت کمترین کمیسیون و بالاترین قیمت ممکن به فروش می رساند

با پایین ترین قیمت، زیباترین منازل را در ساکرامنتو و حومه صاحب شوید!



Soheila.Realtor@gmail.com

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA



دکامرون

سیروس مرادی

محمدحسین قدوه از خانواده های اشرافی تهران قدیم که اغلب ادعا می کنند نسبت شان به عباس میرزا ولیعهد می رسد، سال ها بعد از حوادث ۲۸ مرداد سال ۳۲، همراه خانواده به آمریکا مهاجرت و ساکن کالیفرنیا شد. قبل از مهاجرت اسم و فامیلش را به پرویز عسلی تغییر داد. هیچکس علتش را نمی دانست. مردی با چشمان درشت رنگ مشکی و ابروانی در هم تنیده و مترامک درست مثل لئونید برژنف. دماغی گنده و چشمانی پنهان زیر جنگل ابروها، دقیقا مثل مجسمه های جزایر ایستر.

در دهه ۱۳۲۰ که اداهای چپگرایانه بین همه روشنفکران، به ویژه آنها که قبله آمالشیون پاریس و تظاهر به فرانکوفونی می کردند، شیوع یافته بود، قدوه دوره کامل آثار مارکس و لنین به زبان فرانسه را خریده و در ویتترین اطاق پذیرایی باغ و خانه مجلل اجدادیش در دزاشیب کنار کریستال های ساخت چک چیده بود. خودش آنجا را به لفظ فرانسه بیلیوتک می نامید.

ترسو تر از آن بود که عضو سازمان و یا حزبی چپگرایانه شود و فعالیتی جدی کند، اما همواره در زمستان های پر برف شمیران کنار شومینه هیزمی گرم می نشست و شراب بردو مزمزه و ادعا می کرد که حامی کارگران و زحمتکشان، و به قول خودش پرولتاریاست. برخی اوقات تحلیل های سیاسی رادیو مسکو را گوش کرده و روز بعد در کافه فردوسی به عنوان عقیده شخصی تحویل دوستان می داد. هر هفته در بخش وابسته فرهنگی سفارت فرانسه حضور یافته و روزنامه لیبرال لوموند و اومانیتیه ارگان حزب کمونیست فرانسه را می خواند. مورس تورز دبیرکل حزب کمونیست فرانسه و آلورو کونیال دیر کل حزب کمونیست پرتغال را تنها مردان عاقل در اروپای غربی می دانست.

ادعا می کرد که از سوی دستگاه اطلاعاتی نظمی و شهربانی به عنوان فعال سیاسی چپ تحت نظر است. تعدادی بادمجان دور قاب چین داشت که برایش مقاله هایی در تحلیل جنگ کره و امپریالیسم نوظهور آمریکا نوشته و در نشریات به سوی آینده و رزم ما تحت عنوان پیشاهنگ (که اسم مستعار و قلمی قدوه بود) چاپ می شد.

پدر بزرگ قدوه اصرار داشت که همه شجره اش، رهبران فکری جامعه بودند، به همین خاطر اسم فامیل قدوه به نام رهبر و پیشوا را انتخاب کرد. بدخواهان پشت سر مسخره اش کرده و می گفتند بالاترین مقام علمی پدر بزرگش، ملای روستای پس قلعه دربند بوده که مسئول کفن و دفن مردگان و ثبت مشخصات شان در دفاتر مسجد، قبل از فرمان صدور شناسنامه رضاشاه بود. زنان بیوه را سیغه و اموال شان را با جعل امضا از چنگ شان در می آورد. در مدت کمتر از بیست سال با حقه بازی و کلک از پول داران تهران شد.

در آمریکا هر قدر دوستان ایرانی و آمریکائیش گفتند که عسلی نام فامیلی مناسبی نیست و اینجا معنی مسخره ای دارد، به خرجش نرفت که نرفت. ایرانی ها پشت سرش می خندیدند و می گفتند: «همون Ass hole مناسب احوالاتش است»، قدوه هیچگاه توضیح نداد که چرا آمریکا، یعنی مهد امپریالیسم را به عنوان یک چپگرا برای زندگی انتخاب کرده. خودش ادعا می کرد هدفش مطالعه نزدیک بهره کشی کارفرمایان آمریکا از کارگران شان به ویژه در منطقه صنعتی دیترویت است. هیچکس این ادعا را باور نمی کرد و مهمترین علت مهاجرت را علاقه وافر وی به زندگی سبک آمریکایی، استیک و جاز و راک می دانستند. در گزارش FBI در خصوص تایید صلاحیت وی برای مهاجرت، قدوه روزنامه نگاری کم مایه و بدون مخاطب با ثروت خانوادگی زیاد ذکر کرده بودند که به زبان و ادبیات فرانسه مسلط اما مکالمه انگلیسی اش مصیبت بار است.

قدوه در ایران ادبیات فارسی را در محیط خانه خوب یاد گرفته و از اولین فارغ التحصیلان دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود. انصافا همه مطالب گلستان را حفظ بود. هیچ کدام از نسخه های تصحیح شده دیوان حافظ را قبول نداشت و قصد داشت نسخه ویژه خودش را بری چاپ آماده کند که تا حالا موفق نشده. بگذریم. محمدحسین قدوه چند سال بعد از انقلاب سال ۵۷، تحت تاثیر نویسنده قرون

وسطای ایتالیائی، جوانی بوکاپیو (۱۳۷۵-۱۳۱۳)، به قول خودش اقتراحی را بین ایرانیان مهاجر در ویلایش شروع کرد. داستان از این قرار بود که هفت زن و سه مرد در جریان طاعون سال ۱۳۴۰ میلادی فلورانس، از شهر فرار کرده و به منطقه ای کوهستانی و خوش آب و هوا پناه می برند. آنها ده روز در بیلاق می مانند. برای تنوع، هر کسی به نوبت شروع می کند به نقل داستان. کتاب دکامرون - Decamer on به معنی ده روز واژه ای یونانی و حاوی صد داستان است. خیلی ها آن را معادل کتاب قصه هزار و یکشب در شرق می دانند. محمدحسین قدوه دقیقا انقلاب را معادل سازی کرده و حوادث بعد از آن را طاعون دانسته و کالیفرنیا و لس آنجلس را هم نقطه ای امن و بیلاقی فرض کرده که ایرانیان مهاجر می توانند قصه هاشان را در اینجا ضبط و به نظر آیندگان برسانند و بعد از پایان طاعون به کشورشان، ایران بازگردند. البته نسخه ای از فیلم دکامرون پازولینی کارگردان ایتالیائی هم در دسترس شرکت کنندگان قرار داشت که شاید ایده بگیرند.

اغلب ایرانیان به دلیل پذیرایی های سخاوتمندانه قدوه و یا همون عسلی، روزها در ویلایش کنگر خورده و لنگر می انداختند تا بخش بعدی داستان یادشون بیاد.نود و نه درصد داستان ها حوصله سر بر بودند، اما تک و توک هم درست مثل الماسی در کاهدان، قصه های خوبی داشتند. بخصوص داستان جعفر پناهی (فقط تشابه اسمی با کارگردان معروف) یکی از ایرانیان ثروتمند ساکن لس آنجلس که بین شان جالب بود و توجه همه را جلب کرد. به دلیل کهولت سن و پیشرفت آلزایمر ضبط داستان هفته ها طول کشید. جعفر هر وقت عشقش می کشید برای قصه گویی می آمد. قدوه در نظر دارد کتاب را تحت همان عنوان قدیمی دکامرون منتشر کند. البته اگر خریدار و خواننده ای داشته باشد. ایرانیان مقیم آمریکا اصلا با کتاب میانه خوبی ندارند، حتی اگر رایگان در اختیارشان گذاشته شود.

داستان جعفر از سربازیش شروع می شود. از کودکی، محل تولد، اعضای خانواده و شهر و روستایش هیچ خبری ندارد. شاید هم یادش نمی آید. به دلیل هیکل ورزیده و سیمای مطبوعش در لنگر گارد پذیرفته می شود. در پایان دو سال خدمت، فرمانده شان او را به دفتر فرا می خواند و پیشنهاد می کند که به جای بازگشت به روستا، در ویلای پزشک معروف زنان و زایمان تهران، به عنوان مامور حراست مشغول شود. مسکن و غذا، حقوق خوب، بیمه و... آنقدر وسوسه انگیز بودند که جعفر می پذیرد و در تهران می ماند. چند ماه بعد از استقرار در خانه کاخ مانند پزشک معروف که قدی بلند و سری طاس داشت و مدتی هم دبیرکل یک حزب سیاسی فرمایشی مخالف دولت رسمی بود، دکتر وی را به دفترش خواست.

نکته مهمی که توجه جعفر را در اطاق معاینه جلب کرد تصویری از گاو نر چاق و چله و خوشرنگی بود که عین مرفهان بی درد به دوربین زل زده بود. جعفر اصلا رابطه گاو و خانم های مریض دکتر را که در آرزوی فرزند آوری بودند نمی توانست درک کند. سرانجام وقتی کنجاوی جعفر خوب تحریک شد، دکتر چند سرفه کوتاه کرده و توضیح داد که این گاو هلندی از نژاد Groningen است. گونه ای مختص تلقیح مصنوعی. جعفر کاملا گیج شده و اصلا متوجه رابطه گاو و فرزندآوری و بیماری های زنان و زایمان نبود. دکتر به توضیحاتش ادامه داد و گفت: «این گاو را خود هلندی ها معدن طلا و یا goudmijn می گویند. تاکنون ششصد هزار گوساله از طریق تلقیح مصنوعی در سراسر جهان داشته. صاحبش نشسته و اسپرم گاو را جمع آوری و صادر می کند. اصطلاحا به این کار می گویند Artificial Insemination»، دکتر احساس کرد توضیحات تا اینجا کافی است. بهتره بگذارد تا جعفر برود و درباره شنیده هایش خوب فکر کند. آخرین جمله دکتر خیلی معنادار بود: «جعفر تو اگر ازدواج کنی فرزندان با پوستی سفید و موهای بور خواهی داشت.» و بعد از اندکی سکوت گفت: «مطمئنم.»

چند هفته بعد دکتر دوباره جعفر را به دفترش خواست و گفت: «حتما حدس زدی چه انتظاری ازت دارم. در تهران مردانی هستند مسن و اغلب بازنشسته که بزرگترین سرگرمی شان ازدواج با دختران جوان و فرزند آوری است. یک داستان قدیمی هم نقل محافلشون هست که مردها تا وقتی یک وزنه پنج کیلویی را از زمین بلند کنند حتما آب در پشت دارند و میتونند زنی را حامله کنند.»

داستان جعفر داشت برای قدوه خیلی جالب می شد. اصلا انتظار نداشت این ایرانی خریول و بستنی فروش و صاحب رستوران های متعدد و سهامدار هتل بلاژیو در لاس وگاس و ساکن تهرانجلس، داستانش این قدر جالب باشد. جعفر که اشتیاق قدوه را دید، برای بازار گرمی اندکی ساکت شد. قدوه نوشیدنی و بیسکویت خامه دار برایش آورد. گذاشت تا خستگیش در برود و حافظه یاریش کند. دنباله مطلب در صفحه ۵۳

شرکت مالیاتی و حسابداری توس

Tous Inc.



برنامه ریزی و اداره کارهای مالیاتی و حسابداری شما تخصص ماست

- Full Accounting and Tax services
- Accounting structure modifying
- Business formation and consulting
- کلیه امور حسابداری و مالیاتی
- اصلاح و ایجاد ساختارهای حسابداری
- مشاوره و ثبت انواع شرکت

All Personal Tax Returns Are Protected Against IRS Audit and Identity Thefts

Tax Professional | Reza Farshchi

email: Reza@tous.services cell: 650 720 0182

T 408 610 9440 F 408 645 5129 ✉ info@tous.services 🌐 www.tous.services

📍 21060 W Homestead Rd #208, Cupertino, California 95014



علی اکبر داور

قانون ثبت اسناد و املاک، بخشی از درآمد روحانیان حذف شد، چون تا پیش از آن ثبت اسناد و املاک و ثبت ازدواج و طلاق به طور انحصاری در اختیار محاکم شرعی بود که با تصویب قانون ثبت قانونی به محاکم دولتی سپرده شد. علاوه بر این، در قوانین جدید دادگستری شرطی گذاشته شد که قضات باید یا تحصیل کرده رشته حقوق باشند یا باید در امتحان ویژه شرکت کنند. با اجرای این قوانین، نیز بسیاری از روحانیان از قضاوت کنار گذاشته شدند. ابوالحسن ابنهتاج، بنیان گذار سازمان برنامه و بودجه، داور را یکی از لایق ترین مردان ایران در قرن بیستم معرفی می کند و می گوید:

علی اکبرخان داور در پایه گذاری دادگستری جدید و اصلاح مالیه ایران نقش اساسی داشت، ولی متأسفانه در انجام کارهایی که بر عهده گرفته بود افراد لازم را در اختیار نداشت. وزارت عدلیه را زیر و رو کرد و دادگستری نوین را در ایران پایه گذاری نمود. ایجاد ثبت اسناد و املاک، تأسیس محکمه تجارت در جریان لغو کاپیتولاسیون و تدوین قوانینی مانند حقوق مدنی و قانون تجارت و بسیاری از قوانین دیگر از کارهای برجسته‌ی داور به شمار می رود.

به گفته ابنهتاج: «او عده‌ای از کسانی را که می شناخت و به آنها اطمینان داشت دعوت به کار کرد و به آنها مقامات مهم وزارت عدلیه را محول نمود. پیش از او ایران دارای قانونی مدنی نبود. او در خانه نشست و با همکاری عده‌ای از قدیمی‌ها و نیز جوانان تحصیل کرده، طرح تازه‌ای برای تشکیلات وزارت عدلیه و محاکم آن تنظیم کرد. الله یار صالح، جواد عامری و عباس قلی گلشنایان از جمله کسانی بودند که با داور کار می کردند. داور با این اقدام دادگستری نوین ایران را پایه گذاری نموده و خدمت بی نظیری به ایران کرد.»

داور در دوره هفت‌ساله وزارتش در عدلیه، کمیسیون مرکب از تحصیل کردگان حقوق و برخی فقها تشکیل داد تا براساس منابع فقهی و قوانین کشورهای اروپایی قانون مدنی را بنویسند. این کمیسیون اولین جلد از قانون مدنی را که درباره اموال و مالکیت بود در ۹۵۵ ماده در پنج ماه تهیه کرد که در مجلس تصویب شد. بعد از آن، جلد دوم و سوم قانون مدنی نیز به مرور تهیه شد و به تصویب مجلس رسید. با اجرای این قوانین تازه و اصلاحات داور، نظام قضایی ایران به حدی منسجم و روشمند شد که در تاریخ صدساله اخیر بی سابقه بوده است.

زندگی داور: علی اکبر داور در ۱۲۶۴ در تهران متولد شد. پدرش کربلایی علی خان خازن، معروف به کلب علی خان، اهل مازندران بود و بعدها به تهران مهاجرت کرده و در دوره مظفرالدین شاه پیشخدمت دربار قاجار بود. او پسرش علی اکبر را به دارالفنون فرستاد که طب بخواند، اما او به حقوق علاقه مند بود و برای همین در این مدرسه حقوق خواند و بعد از هشت سال فارغ التحصیل شد. دوران جوانی اش که با انقلاب مشروطه هم‌زمان بود در حزب دموکرات فعالیت داشت. اواخر دهه ۱۲۸۰ در وزارت عدلیه استخدام شد و مدتی بعد درحالی که ۲۵ سال بیشتر نداشت به عنوان دادستان تهران منصوب شد. او در این دوره یک سال در عدلیه خدمت کرد و مدتی نیز با روزنامه شرق سید ضیاءالدین طباطبایی، از نشریات تأثیرگذار آن دوره، همکاری کرد.

در اوایل دهه ۱۲۹۰ به عنوان سرپرست فرزندان حاج ابراهیم پناهی، یکی از تجار آذربایجان، عازم سوئیس شد و دوباره شروع به درس خواندن کرد. در دانشگاه ژنو در رشته حقوق و علوم سیاسی لیسانس گرفت. هم‌زمان با تحصیل فعالیت سیاسی هم می کرد، چنان که با همکاری دیگر دانشجویان ایرانی سوئیس «کمیته ایرانیان» را تأسیس کرد، کمیته‌ای که با انتشار بیانیه‌هایی مخالفت خود را با قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق الدوله نشان می دادند.

داور در خرداد ۱۳۰۲ در روزنامه مرد آزاد، که خودش تأسیس کرده بود، می نویسد: «در اولین روزی که خبر عقد قرارداد ایران و انگلیس در اروپا به ما رسید، برعلیه قرارداد قیام کردیم. تنها پروتستی اعتراض که از طرف ایرانی‌ها برضد قرارداد شد و شش هزار نسخه آن برای تمام وکلا و سناتورها، نویسندگهای معروف و ارباب جراید، مجامع سیاسی و محافل تجارتهی کلیه ممالک اروپا، آمریکا و حتی ژاپن فرستاده شد، به فکر ما، به قلم ما و به خراج ما بود. این اقدامات برای چه بود؟ برای این که ما با انگلستان یک نظر خصمانه‌ای داشتیم؟ خیر. ما نمی خواستیم ایران، یعنی مملکتی که سرشکستگی آن، سرشکستگی ما است و عظمت آن باعث سربلندی و احترام ما، مقهور اراده یک دولت خارجی باشد.»

علی اکبر داور

بنیان گذار دادگستری مدرن ایران

پرویز نیکنام

علی اکبر داور، پایه گذار دادگستری جدید، نماینده مجلس شورای ملی، وزیر چند کابینه، مؤسس مدرسه تجارت، تدوین کننده قوانین حقوق مدنی و تجارت، نویسنده و سردبیر روزنامه مرد آزاد، مؤسس حزب رادیکال و... از لایق ترین مردان ایران قرن بیستم است. او ساختار سیاسی سال‌های پس از مشروطه را ناکارآمد می دانست و از بازیگران معنوی تغییر سلسله قاجار است. داور بر این گمان بود که آرمان‌هایی مثل آزادی و برابری، تا زمانی که زندگی اقتصادی مردم تغییر نکند «حرف مفت» است. او به دخالت دولت در اقتصاد باور داشت. در نهایت، در پی اختلاف نظر با رضاشاه در ۵۱ سالگی خودکشی کرد.

از کلیه آقایان محترمی که قصد دارند سرفرازم فرمایند تمنا دارم تا یک هفته اینجانب را از ملاقات در وزارتخانه و منزل معاف دارند. از روز چهارشنبه آتیه ۲۶ بهمن با کمال امتنان برای درک سعادت ملاقات حاضر خواهم بود.»

این متن اعلانی است که علی اکبر داور در ۱۹ بهمن ۱۳۰۵، یک روز بعد از معرفی شدنش به عنوان وزیر عدلیه، در صفحه اول روزنامه اطلاعات منتشر کرد. در کنار همین اعلان، در روزنامه اطلاعات زیر عنوان تغییرات مهم در عدلیه نوشته شده: «برحسب ابلاغی که امروز قبل از ظهر از طرف آقای داور، وزیر عدلیه، صادر شده است، آقایان ذیل از مشاغلی که در وزارت عدلیه داشته‌اند فعلاً منفصل گردیده‌اند: منصورالسلطنه - معاون وزارت عدلیه، میرزا کاظم خان - مدیر کل، میرزا عبدالله خان - رئیس کابینه، میرزا علی خان زند - رئیس اجرا، آقای داور در سومین روز وزارتش در عدلیه، ۲۰ بهمن ۱۳۰۵، اعلامیه دیگری را در صفحه اول روزنامه اطلاعات چاپ کرد: «کلیه تشکیلات عدلیه موجوده در طهران از فردا منحل است.»

علی اکبر داور در ۲۷ بهمن لایحه‌ای دو فوریتی برای اصلاح دادگستری به مجلس برد که با مخالفت سید احمد بهبهانی، فرزند سید عبدالله بهبهانی، از رهبران جنبش مشروطه، مواجه شد که معتقد بود انحلال عدلیه در حکم تعطیل مشروطیت است. او گفت: «بنده هم تصدیق می کنم و مردم هم تصدیق می کنند به این که عدلیه اصلاح شود، ولی باید قوانین موضوعه و اصول قانون اساسی را در نظر داشت که راه اصلاح عدلیه به وسیله انحلال عدلیه است یا اصلاح عدلیه. عدلیه یکی از اساس و اجزای اساسی مشروطیت است و اساس مشروطیت جز تا و کلا تعطیل بردار نیست. انحلال عدلیه تعطیل یک قوه از قوای مملکتی است، انحلال عدلیه تعطیل اساس مشروطیت است. نمی توان اساس مشروطیت را متزلزل و تعطیل کرد.»

داور در پاسخ به بهبهانی گفت: «بنده می دانستم این عدلیه که از اول مشروطیت که مردم آمدند و خواستند کاری بکنند و پدر محترم شما بانی آن بود، برای این بود که عدالتخانه درست کنند. همین مشروطیت از روزی که آمد و پایه عدالتخانه را خواست به زمین بگذارد از آن روز تا به حال یک تشکیلاتی شد و کارها به یک ترتیبی شد و امور به یک شکلی جریان پیدا کرد که مردم همه ناراضی و همه مایوس و همه بدبخت و بیچاره شدند. بنده این کار را قبول کردم، بیه همه صحبت‌ها و همه تهمت‌ها و همه حرف‌ها، همه مخالفت‌ها و همه چیزهایی را که ممکن است دنباله آنها بیاید به تن خود مالیدم. فکر کردم و راهی برای اصلاح این قوه و ترتیب این دستگاه ندیدم، مگر اینکه اساساً بگویم عجالتاً این تشکیلات منحل و روی یک اساس دیگری بنایی بگذاریم. فرمودند عدلیه اساس مشروطیت است، یعنی قوه قضائیه. مگر آقا بنده منکرش شده‌ام؟ مگر خدای نخواسته کسی اینجا هست که بیاید بگوید قوه قضائیه برای این مملکت لازم نیست؟ صحبت در این است که می خواهیم یک قوه قضائیه پیدا کنیم به معنای صحیح این کلمه.»

سید حسن مدرس، نماینده روحانی دیگر مجلس شورای ملی، به‌عنوان موافق برنامه وزیر عدلیه گفت: «بنده عقیده‌ام این است که هر یک از اشخاص که یک خیالی به‌جهت اصلاح به کلاه افتاد باید او را آزاد بگذارید که آن خیال خودش را اجرا کند تا شاید ان شاءالله الرحمن نتیجه‌ای از آن حاصل شود. در مجلس خیلی‌ها آمدند و اختیار تام خواستند و به آنها داده شد. به خاطر داریم رئیس الوزراها آمدند و اختیار تام خواستند. حالا هم عیبی ندارد که یک اختیاراتی هم به آقای داور بدهیم.»

مخالفت‌ها هم کم نبود. لایحه پیشهادی به رأی گذاشته شد و بعد از اصلاحاتی تصویب شد که براساس آن اجازه اصلاح قوانین و تشکیلات محاکمات و نحوه استخدام به وزیر عدلیه واگذار شد. بعد از آن، داور کمیسیونی تشکیل داد و به تدوین قانون مدنی، کیفری و لایحه اصلاح نظام قضایی پرداخت. با آنکه برخی روحانیان از مخالفان اصلاحات در عدلیه بودند، کاری از پیش نبردند. با تصویب

idents®

RS FOR SERIOUS INJURIES

CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



No Fees

Until We Win Your Case!

ettlements & Verdicts



Powerfulinjurylawyers.com

urg & Brock, dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.



ACC

POWERFUL LAWYER

دکتر کامران یدیدی

وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

(888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of B

شناخت ذهن و کنترل آن

رامین کرمی - کارشناس ارشد مهندسی از دانشگاه پلیتکنیک تهران
بخش آخر



مدیریت رابطه: کسی که در روابط خود و مدیریت آنها موفق عمل می کند یک هنرمند است که از تمام مهارت‌های ذهنی، بدنی، فردی و اجتماعی و... خود برای مدیریت روابط استفاده می کند و بهترین بازدهی را به دست می آورد. از شکست‌های معدود خود تجربه کسب می کند تا روابط بعدی خود را بهتر پوشش بدهد. در اینجا چند مهارت یا تکنیک خاص به شما معرفی خواهیم کرد که علاوه بر اصول کلی مطرح شده، به شما کمک خواهد کرد روابط را بهتر مدیریت کنید:

۱. سعی کنید قانون سه ثانیه را که در مطالب قبل به شما معرفی کردیم در روابط خود به کار ببرید. آن چیزی که در روابط، بیشتر از همه می تواند ریسک سوءتفاهم و ناراحتی را بیشتر کند، کلام نابجا و نادرست است. در هر سطحی از رابطه یک کلام نابجا و نادرست که می تواند حاوی مضامینی چون توهین، تحقیر، دروغ، افترا و... باشد، باعث می شود رابطه شما دچار چالشی شود و آن را تا حد شکست بکشاند، لذا سعی کنید قبل از این که کاری بکنید یا حرفی بزنید، بخصوص در شرایط خاص و حساس، با رعایت قانون سه ثانیه به خود مسلط شوید و ببینید که باید چه کار بکنید، چه بگویید و چه احساسی نشان بدهید. این کار به شما کمک خواهد کرد پخته تر عمل کنید و عاقلانه تر سخن بگویید. هرچند هیچگاه از عذرخواهی و پوزش بعد از عمل و کلام نابجا کوتاه نیایید. اصولاً رعایت قانون سه ثانیه باعث می شود که با حفظ حالت خودآگاه و کنترل من ذهنی، نسبت به انتخاب نقاب‌های مناسب برای رابطه اقدام بکنید و تحت جو ذهنی قرار نگرفته و اصطلاحاً جوگیر نشوید.

۲. اصولاً در یک رابطه از نوع من ذهنی، خود واقعی، که قبلاً در موردش صحبت کردیم، سمت خود واقعی دست بازتری برای کنترل رابطه در اختیار دارد که به دلیل آگاهی می باشد. اصولاً در یک رابطه که هر دو طرف من ذهنی می باشند در صورت وقوع چالش یا سوءتفاهم، یک هم افزایی تخریبی در قالب کشمکش و مجادله کلامی یا فیزیکی که سرانجام آن کاملاً مشخص است صورت می گیرد، اما در رابطه من ذهنی، خود واقعی سمت خود واقعی تا زمانی که بتواند بر کنترل خود بر من ذهنی مسلط باشد، می تواند با صبر و هنر خود این هم افزایی را خنثی و رفتارمجادلانه من ذهنی سمت مقابل را میرا و خاموش کند. یکی از بهترین تکنیک ها در این زمینه تکنیک نقاب برداری می باشد. در این تکنیک فرد سمت خود واقعی به جای تغذیه انرژی من ذهنی مقابل می تواند با به خاطر آوردن وضعیت کنونی او به او، او را نسبت به وضعیت خود آگاه و من ذهنیش را رو در روی خود واقفیت قرار دهد. (گیج نشوید با مثالی که می زنم کاملاً متوجه خواهید شد) فرض کنید سر کار تو اتاقتان نشست هاید که ناگهان رییس شما با توپ و تشر وارد می شود و با بهانه قرار دادن یک کم کاری یا مساله، قصد جدال لفظی با شما را دارد. دقت کنید وقتی کسی اینگونه به سمت شما می آید، شما دقیقاً نمی دانید تا قبل از ورود او به سمت شما چه بر سر او گذشته است و چه اتفاقی افتاده است. احتمالاً در یک جدال ذهنی در جای دیگر مثل دفتر مافوق خودش یا در منزل یا در مسیر، نمی دانیم هر جایی ممکن است باشد، انرژی خود را به یک من ذهنی قویتر باخته است و شما اولین و مناسبترین طعمه ای هستید که او پیدا کرده است و می تواند از شما انرژی از دست داده خود را به زور گرفته و جایگزین کند و من ذهنی خود را ارضا کند. اگر من ذهنی باشید و در هر وضعیتی که نسبت به آن فرد باشید، وارد بازی شده و از دو حالت خارج نیست، یا به او انرژی می دهید و از این پیروزی سرمست و راضی می کنید و یا قویتر از او عمل کرده و باقیمانده انرژی او را نیز دریافت کرده و ضربه نهایی را به من ذهنی کلافه و شکست خورده او وارد می کنید و البته کلک زندگی کاری خود را هم حتماً کنده آید. اما وقتی خود واقعی باشید، و طرف هم رییس عصبانی باشد، با یک لبخند بر چهره به او خواهید گفت: «فلانی چرا آنقدر عصبانی هستید؟ آیا مشکلی پیش آمده، عصبانیت برای شما خوب نیست، چشم، اجازه دهید تا بیشتر بررسی کنم و مشکل را برطرف کنم.» این جمله یا هر جمله ای شبیه این که مناسب مشکل بوجود آمده باشد، آب سردی است بر یک من ذهنی برافروخته که نقابش را از صورتش شسته و می برد. اولین نشانه یک تکنیک نقاب برداری موفق پایین آمدن شدید تن صدا و سطح تهاجمی سمت مقابل، همراه با یک جمله حاوی نفی بیان شما که در حقیقت یک جور تایید ضمنی آن می باشد است. مثلاً در پاسخ خواهید شنید: «نه اتفاق خاصی نیفتاده، من خوبم. فقط این آقای فلانی اصرار داره این کار زود انجام بشه و...» در تکنیک نقاب برداری، شما همچون یک قیچی روند

حرکتی سمت مقابل را قطع کرده و من ذهنی او را در محل و زمان حاضر احضار می کنید. نتیجه این می شود که یک رفتار نادرست که می توانست به سمت هم افزایی و یک نتیجه نامطلوب برود، جای خود را به صلح، آرامش و هم اندیشی بدهد. هیچ وقت یادم نمی رود سالها پیش به هنگام رانندگی اشتباه کردم و جلوی یک اتومبیل دیگر پیچیدم. راننده آن اتومبیل خیلی ناراحت شد و با بوق و چراغ سعی کرد به من بفهماند من کار اشتباهی کردم. خودم هم فهمیدم که کار اشتباهی انجام داده ام، اما طرف بی خیال نمی شد و دنبال آمد تا پشت چراغ قرمز ایستاد کنارم و شیشه ماشین را پایین داد و شروع کرد به داد و بیداد و ناسزا گفتن. در آن لحظه چون به واسطه عمل من، انرژی از دست داده بود، من ذهنی او حریصانه سعی در این داشت که من را عصبانی کند تا با هم افزایی رفتار او، در یک مجادله لفظی یا اگر پیش آمد فیزیکی، به او انرژی خود را ببازم، اما من در کمال خونسردی لبخندی از روی عذرخواهی زدم و گفتم: «دوست عزیز، حق کاملاً با شماست. اشتباه از من بود. از بی خوابی و خستگی بود. شما ببخشید.» قیافه طرف بعد از این جمله من دیدنی بود. یک دفعه آرام شد و کلا بی خیال شد و رفت. در زندگی زن و شوهری هم زمانهایی است که این تکنیک می تواند به خوبی از تشنج و دعوا و هیاهو برای هیچ جلوگیری کند.

۳. اگر یک آدم معلول و فلج از نظر توانایی بدنی در یک صف یا نوبتی یا جایی به حق شما تجاوز کند یا به شما حرف ناچوری بزند، به عادت تربیت خانوادگی و فرهنگی سعی نمی کنید که خیلی در فکر حق خود و اعاده آن باشید. با دلسوزی از کنار مساله عبور می کنید، کوتاه می آید و چه بسا بتوانید کمکی هم به او بکنید. اما در مواجهه با یک انسان سالم که با پرخاشگری و گستاخی سعی می کند حق ما را ضایع کند و از ما انرژی ببرد، شدیداً مقابله به مثل می کنیم تا اصطلاحاً حقش را کف دستش بگذاریم. چرا؟ چون همان خانواده و فرهنگ به ما نیاموخته است که یک انسان که تحت تسلط من ذهنی خود قرار دارد، یک بیمار است، یک زندانیست و به همان میزان که انسان معلول بدنی مستحق دلسوزی است، او هم محتاج ترحم و گذشت است، نه اینکه ما هم از جنس او شده و بیماری او و در نتیجه بیماری من ذهنی خود را تشدید کنیم. من ذهنی شایع ترین ویروسی است که به عمرم دیده ام که به آنی می تواند ویروس پنهان من ذهنی سایرین را برانگیخته کرده و اپیدمی منیت را راه بیندازد. با درک این مساله سعی کنید وقتی به چنین اشخاصی در طول زندگی می رسید، متوجه من ذهنی او که نقاب به چهره خود واقعی او زده بشوید و با آگاهی مساله را مدیریت کنید.

۴. رابطه مثل رانندگی کردن در یک بزرگراه هست. شما از اتومبیل جلویی باید فاصله مشخصی ایجاد کنید، نه آنقدر نزدیک که اگر راننده جلویی ترمز کرد نتوانید وسیله خود را از برخورد به خودروی او مانع شوید و نه آنقدر دور که به دلیل فاصله زیاد شما، راننده های دیگر طمع کنند تا فاصله بین شما و او را پر کنند. اصولاً افراد در روابط آنقدر به طرف مقابل نزدیک می شوند و اصطلاحاً به او می چسبند که به او اجازه تنفس نمی دهند و به محض این که سمت مقابل تغییر رفتار می دهد، یا سعی می کند کمی نسبت به ما ترمز کند، با سر به او برخورد می کنیم. اگر هم که خیلی فاصله بگیریم، که طبیعتاً عرصه برای شخص دیگری باز می شود که رابطه جدیدی از نوع رابطه ما با او یا با ما ایجاد کرده و ما را کنار بزند. سعی کنید در روابط، همیشه حسی از ولع و تشنگی همراه با امکان تامین و دسترسی را در سمت مقابل نسبت به خود ایجاد کنید. او را از اشتیاق و محبت خود سیراب بکنید، اما مواظب باشید اشتیاق نشود. اصولاً من ذهنی قادر به درک اشتیاق زیاد نیست و آن را قضاوت به خطا می کند. به طرف مقابل اجازه نفس کشیدن بدهید و همه فضای اطرافش را اشغال نکنید، اما در عین حال نشان دهید که به او مشتاق و راغب و وفادار هستید و آسایش و آرامش او را بیش از منافع خود ترجیح می دهید. شاید این مهارت در مورد روابط عاطفی بیشتر کاربرد داشته باشد.

به عبارت دیگر، فردوسی شاعر، عمر ثانی و جاودانه دارد و رستم و فضایل او را هم شاهنامه فردوسی زنده نگه داشته است و تفاوت فردوسی با شاعران درباری چون عنصری، در این بود که خلعت و زر و طلای پادشاهان این اشخاص را به آفرینش شعر دعوت می کرد ولی فردوسی گوهری دیگر بود.

مسعود سعد سلمان (در گذشته به سال ۵۱۵ ه.ق) منتخباتی از شاهنامه را تدوین کرده بود که باز محبوبیت شاهنامه را میان مردم آن روزگار نشان می دهد. او همچنین در دیوان شعرش این بیت را راجع به فردوسی دارد:

خواجه بونصر پارسی که جهان هیچ چون او نداردی مهان

این دو بیت را به **انوری ایبوردی** (در گذشته به سال ۵۸۳ ه.ق) نسبت داده اند:

آفرین بر روان فردوسی آن سخن آفرین فرخنده

او نه استاد بود و ما شاگرد او خداوند بود و ما بنده

ظہیر فاریابی (در گذشته به سال ۵۹۸ ه.ق) این رباعی را در حق فردوسی سروده است:

این تازه و محکم از تو بنیاد سخن هرگز نکند چون تو کسی یاد سخن

فردوسی مقام بادت ای فردوسی انصاف که نیک داده ای داد سخن

نظامی گنجوی، یکی دیگر از شاعران بزرگ پارسی که تاثیر زیادی از فردوسی یافته بود، در کتاب هایش چندین بار به فردوسی و شاهنامه اشاره کرده است. از جمله در

مثنوی شرفنامه (۶۰۷ ه.ق) این بیت را درباره فردوسی سروده است:

سخنگوی پیشینه دانای طوس که آراست روی سخن چون عروس

عطار نیشابوری از عارفان و شاعران بزرگ پارسی که در حمله چنگیز خان و مغولان به ایران، در شهرش نیشابور به سال ۶۱۸ ه.ق به قتل رسید، در کتاب مصیبت نامه این

بیت را در تمجید «شعر چون شکر» فردوسی سروده است:

باز کن چشم و ز شعر چون شکر از بهشت عدن فردوسی نگو

او همچنین در مثنوی اسرارنامه (که گویند نسخه ای از آن را به مولوی جوان هدیه کرده بود)، داستان نماز نخواندن شیخ ابوالقاسم گرگان بر جنازه فردوسی را (به

علت این که فردوسی ستایشگر پادشاهان و پهلوانان زرتشتی ایران باستان بود) نقل کرده است، ولی خود عطار چنین نظر داده است که «ابوالقاسم که بُد شیخ اکابر،

جایگاهش «بر فردوس اعلی» است.

دنباله مطلب در صفحه ۵۲

فردوسی در گفتار و داوری شاعران دیگر

دکتر رسول سرخابی

در طول ۱۲۰۰ سال گذشته، در هر سده ای شاعران بزرگی در ایران ظهور کرده اند و می توان گفت که همواره در هر شهری و هر نسلی شاعران پارسی گوی می زیستند و می سرودند. از میان هزاران شاعری که در طول این ۱۲۰۰ سال آمده اند و رفته اند، اگر بخواهیم پنج نفر را به عنوان بزرگترین شاعران ایران زمین برگزینیم، بی گمان فردوسی یکی از آنهاست و شاید هم سرآمد همه آنهاست. این نظر یکی یا دو نفر نیست، بلکه مقام والای شاهنامه فردوسی در ترازوی تاریخ سنجیده شده و از این آزمون سخت، سرفراز بیرون آمده است. زنده یاد محمدعلی فروغی، فردوسی را همراه با مولوی و سعدی و حافظ ارکان اربعه شعر فارسی نامیده است.

چندی پیش من فهرستی تهیه کردم از کتاب های کلاسیک فارسی که در طی قرون به فردوسی و شاهنامه اشاره کرده اند. تعداد این کتاب ها از قرن پنجم تا قرن سیزدهم هجری قمری به ۸۵ می رسد و این آمار به ترتیب زیر است:

۷ کتاب: قرن پنجم (غزنویان و سلجوقیان)

۱۷ کتاب: قرن ششم (سلجوقیان، اتابکان، غوریان و خوارزمشاهیان)

۱۹ کتاب: قرن هفتم (خوارزمشاهیان و ایلخانیان)

۱۱ کتاب: قرن هشتم (جلایریان، مظفریان، سربداران و امرای کرت)

۱۱ کتاب: قرن نهم (تیموریان و سلسله های قراقویونلو و آق قویونلو)

۵ کتاب: قرن دهم (صفویان)

۸ کتاب: قرن یازدهم (صفویان)

۲ کتاب: قرن دوازدهم (افشاریه و زندیه)

۵ کتاب: قرن سیزدهم (قاجاریه)

در این مقاله سراغ چند شاعر کلاسیک فارسی می رویم و از نظرات آنان درباره فردوسی و شاهنامه بهره مند می شویم.

فرخی سیستانی (در گذشته به سال ۴۲۹ ه.ق) در دیوان اشعارش شش بار به شاهنامه فردوسی اشاره کرده است، از جمله:

گفتا چنو دگر به جهان هیچ شه بود؟ گفتم ز من میرس، به شهنامه گن نگاه
فرخی شاعری بود هم عصر فردوسی. از اشارات او معلوم می شود که در همان زمان فردوسی، شاهنامه فردوسی به همین عنوان شاهنامه آوازه داشت و حتی شاهنامه خوانی رایج بود، چون فرخی می گوید:

ز شاهان چنو کس نپرورد چرخ شنیدستم این من ز شهنامه خوان

همچنین فرخی پاسخ کج اندیشانی که شاهنامه را دروغ و افسانه می خوانند چنین می دهد:

گفتا که شاهنامه دروغ است سر به سر گفتم تو راست گیر و دروغ از میان بکاه
فرخی می گوید که ای منفی باف، اگر راست و نیکو بیندیشی، در داستان ها و اشعار شاهنامه حقایق و آموزه هایی را خواهی یافت که به کمک آنها می توان دروغ و بداندیشی و بدگویی و بدکاری را، هم از خود و هم از جامعه پاک کنی.

عنصری بلخی (در گذشته به سال ۴۳۱ ه.ق) که معاصر فردوسی و ملک الشعرا دربار سلطان محمود غزنوی بود، در دیوان شعرش به شاهنامه اشاره می کند که باز از شهرت فردوسی در روزگار خود خبر می دهد:

به شاهنامه چنین خواندم که رستم زال گهی بشد ز ره هفتخان به مازندر
اسدی طوسی نخستین شاعری بود که به تقلید از شاهنامه منظومه ای با عنوان **گوشاسب نامه** (۴۵۸ ه.ق) سرود و در آن می گوید:

که فردوسی طوسی پاک مغز بداده است داد سخن های نغز

به شهنامه گیتی بیاراسته است بدان نامه نام نگو خواسته است

اسدی طوسی نیز یک **لغت نامه** تالیف کرد و در آن ده ها بار از اشعار شاهنامه به عنوان شاهد لغات آورده است.

عثمان مختاری (در گذشته به سال ۵۱۳ ه.ق) بخش هایی از داستان رستم و اسفندیار را در مثنوی خود با نام **شهریارنامه گنجانیده** و نیز در دیوان شعرش این ابیات را در حق فردوسی سروده است:

گرچه مردم ز عمر برگذر است عمر ثانی مدایح شعر است

زنده رستم ز شعر فردوسی است ورنه زو در جهان نشانه کجاست؟

عنصری را ز زر محمودی آن چنان شعرهای بی بهاست

Emmanizing



Emma Atta

Emma Atta

Professional Organizer
Design & FengShui Consultant

با ایجاد نظم و ترتیب.

زندگی خود را ساده تر کنید!

Simplify your life & reclaim your space with
my expert decluttering & dorganizing services.

من با شما همکاری خواهم کرد تا با نظمی که در زندگی شما بوجود
می آید، نیازها و اهداف شخصی و بیزینسی شما برآورده شود.

Personal & Business
Professional Organizer Services

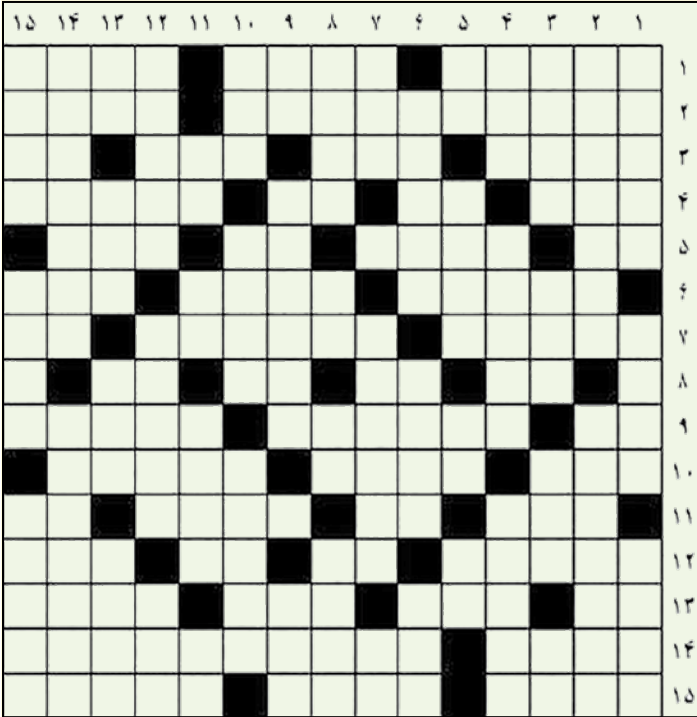
Schedule your FREE consultation today!

emmanizing@gmail.com

(650) 492-3331

حل جدول در صفحه ۴۲

جدول



از شمس تبریزی پرسیدند که چه شد به آرامش رسیدی؟
پاسخ داد: وعده این شد که خود را آرام کنم، نه جهان اطرافم را....
معجزه شد... جهان اطرافم هم آرام گرفت...

عمودی

- ۱- تا زمانی که- احصائیه-جاودان
- ۲- هشتمین بازار وارداتی کشور چین- نخست وزیر اسبق ژاپن
- ۳- قوم ایرانی- غرور و نخوت- خورشید- مساوی و برابر
- ۴- نقطه سیاه روی پوست- از توابع کرج- قضاوت ورزشی
- ۵- رود اروپایی- سمت چپ- حرف صریح- مشک آب
- ۶- آسیاب بدن- پوچ و تهی- مزه غذا
- ۷- شی- سیستم- حرف تردید
- ۸- رهنم- انکرالاصوات- شهر جشنواره- ناغافل
- ۹- از حروف انگلیسی- وزیر اقتصاد ژاپن- رنگ
- ۱۰- درجات- سرها- دایره وسط خیابان
- ۱۱- مجرای خون- ساده- چربی گوسفند- گنده
- ۱۲- خرم- از درختان- گیاه تازه روئیده
- ۱۳- پدر عرب- اهلی- صد و یازده- مورد اعتماد
- ۱۴- نرخ رشد فروش رایانه‌های شخصی در این کشور ۷۶/۴ درصد افزایش یافته است- دومین بانک کویت
- ۱۵- جاری- دندان موقت- زیر دست کارفرما

افقی

- ۱- نازنده- از تک رقمی‌ها- سراینده
- ۲- کشتی ربه شده ایرانی در سواحل سومالی- عزت و شرف
- ۳- حجت- پیش- مقابل باخت- حرف همراهی
- ۴- از ادات پرسش- دست تازی- حرف دهن کجی - پیشخدمت رستوران
- ۵- نقشه فرنگی- سهل و ممکن- طرف و جهت- ارز کشور تایلد
- ۶- برابر- ناخن خشک- از حیوب
- ۷- محل ذخیره و نگهداری کالا- از توابع سیستان و بلوچستان- ساز شاکتی
- ۸- حرف راندن حیوانات- دوش و کتف- دور دهان- یازده
- ۹- اسب ترکی- شرکت نفتی عربستان- رئیس بانک مرکزی ایتالیا
- ۱۰- طریق- از تقسیم‌بندی‌های علم اقتصاد- شیوه
- ۱۱- نهر- پول قدرتمند آسیایی- بدون اساس- آرواره
- ۱۲- شکاف ریز- نفس خسته- روستا- سر باززدن
- ۱۳- خدای باستان- پایتخت اتریش- به جز- مالیات فوق‌العاده
- ۱۴- راه- رئیس کمیسیون توسعه و اصلاحات استان «یون‌ن» در جنوب غربی چین
- ۱۵- هجران- پیشگو- کشتی یا اتومبیل نفت کش

دفاتر و کالت علی مقدمی

با همکاری جفری زیندر

وکالی سابق شرکت های بیمه با بیش از ۶۰ سال تجربه

With over 60 years of combined experience, including trials, mediations and arbitrations we strive to present your case in its strongest light and achieve the best possible results.



Ali Moghaddami

- ◆ Personal Injury
- ◆ Business Litigation
- ◆ Employment Law
- ◆ Criminal Defense
- ◆ Insurance Dispute



- ◆ کلیه جراحات و صدمات بدنی
- ◆ کلیه دعاوی تجاری
- ◆ کلیه امور کارمند و کارفرما
- ◆ کلیه امور جنایی در دادگاه های ایالتی و یا فدرال
- ◆ حل اختلافات بیمه گر با شرکت های بیمه

Tel: (818) 500-4111

Fax: (818) 500-4144

333 E. Glenoaks Blvd. #202
Glendale, CA 91207

Free Consultation

Tel: (408) 332-5885

Cell: (408) 643-1739

111 N. Market St. #30
San Jose, CA 95113

نیازمندیها

استخدام

یک مجموعه تلویزیونی بین المللی جهت تکمیل کادر خود به یک خانم و یا آقای آشنا با شرایط بازاریابی نیازمند است. داوطلبان مشخصات خود را به آدرس ایمیل ارسال فرمایند.

info@newsoftheworld.us

جویای کار

جویای کار هستیم. ترجیحا نگهداری از سالمند و یا کودک. در منطقه سن حوزه و حومه. شماره تماس: ۶۰۴۶-۷۲۶-۵۶۲

مهد کودک

محیطی سالم، امن و دوستانه با کلاس ها و برنامه های آموزشی منحصر بفرد بر اساس نیاز هر کودک. تقاطع خیابان کمدن و بلاسام هیل در شهر سن حوزه. ۲۰ درصد تخفیف برای شهریه ماه اول ۲۰۷۷-۳۷۸ (۴۱۵)



روز مادر مبارک

فال سنارگان

دای

سندی را امضا خواهید کرد که در دراز مدت نتیجه خوبی خواهد داشت. مورد تحسین کاری قرار می گیرید. دیداری از عزیزی تازه می کنید که موجب خوشحالی هر دو طرف خواهد شد. اتفاقی برایتان رخ می دهد که فکر می کرده اید یک آرزوی محال است. اما این اتفاق خوشایند شادی و نشاط را میهمان قلبتان خواهد کرد.

بهمن

در این روزها با ماجرای جالبی روبرو خواهید شد که زندگیتان را از یکنواختی خارج می کند. طی هفته های آتی پرستاری و مراقبت از عزیزی برایتان پیش بینی می شود که این کار را به بهترین وجه ممکن انجام می دهید و سربلند خواهید شد. پیامی را دریافت می کنید که موجب می شود شور و شادی جایگزین رخوت و ناامیدی شود.

اسنند

مسائل و پیچیدگی هایی که با آن دست به گریبان هستید فقط یک سوء تفاهم است. پس می توانید آن را با یک نشست دوستانه و گفتگوی صادقانه حل و فصل کنید. ایده شما برای سرمایه گذاری در یک پروژه اقتصادی کار آمد و بسیار مفید است. در سایه این تفکر مثبت اقتصادی می توانید تحولی مثبت در زندگیتان ایجاد کنید.

مهر

مسائلی پیشرو دارید که لازم است در موردشان کاملا سنجیده عمل کنید، و عقاید و خواسته هایتان را شجاعانه بیان کنید و از کسی رودربایستی نداشته باشید. یک دلجویی به دوستی بدهکار هستید که بهتر است آن را فراموش نکنید. با دوستی اختلافی جزیی و ساده پیدا می کنید که بهتر است پیش داوری را کنار بگذارید.

آبان

لازم است در این روزها زندگیتان را از یک نواختی برهانید و هیجان خاصی به آن ببخشید تا همه چیز رنگ تازه تری به خود بگیرد. مطمئنا خود شما قبل از همه از این موضوع منفعت خواهید برد. در فکر تهیه پولی هستید که به زودی تامین می شود. به یک مهمانی دعوت خواهید شد که ملاقات هایی همراه با خاطرات خوش در پی دارد.

آذر

اتفاق خوشایندی برای شما پیش بینی می شود که باید این رخداد را غنیمت بشمارید چون می تواند در سرنوشت شما تأثیری مثبت داشته باشد. مدتی است که انتظار دیداری پر هیجان را می کشید. منتظر باشید چون در آینده نزدیک این رویای شما به واقعیت می پیوندد. مسئولیتی را بر عهده گرفته اید که باید نسبت به آن متعهد باشید.

تیر

در این ماه، بدون هیچ تلاشی، ممکن است درآمد قابل توجهی به دست آورید. توانایی های بین فردی خود را در این ماه تقویت کنید و از دخالت در کار دیگران خودداری کنید. پول نقدی که قرض داده اید به شما بازگردانده می شود. از احساساتی شدن بیش از حد نسبت به مسائلی که مستقیما بر شما تأثیر نمی گذارد بپرهیزید.

مرداد

این ماه فوق العاده ای برای ترتیب دادن مراسم عروسی و خواستگاری خواهد بود. هر معامله پولی قابل توجهی بهتر است در این ماه نهایی شود. روابط عاشقانه شما با شکست های جزئی روبرو خواهد شد. سعی کنید آرامش ذهنی خود را حفظ کنید و از تصمیم گیری مهم خودداری کنید. ورزش را فراموش نکنید.

شهریور

خبر یا رازی را درباره یکی از دوستانتان می شنوید که دیدگاه شما را نسبت به او تغییر می دهد. یکه تازی در برخی امور ممکن است برای شما عواقب خوبی نداشته باشد. مسافر عزیزی را ملاقات خواهید کرد که لازم است استقبال گرمی را از او بعمل آورید. با این کار محیطی شاد و اوقات خوشی را برای او و خودتان رقم می زنید.

شروردین

در این ماه گفتگوهای مسالمت آمیزی با مردم خواهید داشت. روابط نزدیک شما در این ماه شکوفا خواهد شد. در این ماه با فردی آشنا خواهید شد که ثابت می کند رابطه بسیار مناسبی برای شماست. دستاوردهای شما تحسین دیگران را به همراه خواهد داشت. در این ماه به یک تعطیلات کوتاه جاده ای می روید.

اردیبهشت

همسران از شما ضمانت های بیشتری می خواهند زیرا ابهامات او باید برطرف شود. غرور خود را پشت سر بگذارید و بر اشتباهات خود مسلط شوید. از فرض مسائل و قرار دادن خود در موقعیت های استرس زا اجتناب کنید. شما باید با مشکلات روبرو شوید و از خستگی رها بمانید. پاسخی برای مشکلات مالی خود خواهید یافت.

خرداد

شروع به بی قراری خواهید کرد. اگر می خواهید در وجودتان احساس پوچی نکنید، نگرش مثبت داشته باشید. در این ماه از املاک و امور زمینی سود خواهید برد و می توانید حساب های مالی خود را کنترل و کارهای خلاقانه زیادی را تکمیل کنید. در این ماه از سفرهای دور خودداری کنید. پیاده روی روزانه را فراموش نکنید.

انگلیسی با لهجه فارسی خاطرات یک ایرانی بزرگ شده در آمریکا

نویسنده: فیروزه جزایری دوما ترجمه: غلامرضا امامی (بخش شانزدهم)

بودای شش متری

با کلی امید و یک لغت نامه فرانسه به آنجا رفتیم. بعد از اینکه قسمت های مختلف خانه بزرگ شان را به من نشان دادند، شامل یک بودای شش متری توی سالن پذیرایی، پدر خانواده از من پرسید: «ساعتی پنج دلار کافی است؟» مشخص بود مظنه بچه داری دست شان نیست. اگر بودای شش متری تا آن زمان ذهن شان را روشن نکرده بود، من هم قصد چنین کاری نداشتم.

بدون پوشک، بدون آشپزی، فقط یک بچه هشت ساله که لابد راحت به تخت خواب می رود و پنج دلار در ساعت. بهتر از آن بود که واقعی باشد، اما می دانستم که واقعی است چون اگر یک نفر بود که نیاز به استراحت داشت، من بودم.

به محض این که پدر و مادرش رفتند، دخترک خودش را انداخت کنار من روی کاناپه چرمی و شروع کرد به بغل کردن من و نوازش موهایم. من که نمی خواستم در این کار پرمفعت به همین زودی روی سگ او را بالا بیاورم، لبخند زدم و سعی کردم گره دست هایش را باز کنم. هرچه بیشتر سعی می کردم خودم را خلاص کنم، او محکم تر می چسبید. هیچ خبر نداشتم فرانسوی ها این قدر با محبت هستند.

نیم ساعتی مشغول کشتی گرفتن با بچه بودم که یک باره چراغ های سالن پذیرایی خاموش شدند، قفسه های شیشه ای دور تا دور سالن از داخل روشن شدند، و تعداد زیادی بودا به نورافشانی پرداختند. احساسی شبیه پادشاه تات داشتم، با این فرق که زنده بودم و توی مقبره با یک کوآلای دیوانه، گیر افتاده بودم. هر کاری می کردم نمی توانستم بچه را از خودم جدا کنم. نه حاضر بود به تخت خواب برود، نه شام می خورد و نه کمی تغییر وضعیت می داد. به کمک سی بودایی که تماشایم می کردند ناگهان ذهنم روشن شد که چرا این آدم ها در مورد پرستار بچه شان سخاوتمند بودند.

وقتی پدر و مادرش سه ساعت بعد رسیدند، دخترشان روی کاناپه خرناس می کشید. بالاخره به خواب رفته بود و من جرات نکرده بودم تکانش بدهم مبادا بیدار شود. در حالت عادی ممکن است پدر و مادرها از این قضیه دلخور شوند، اما نه این آدم ها. خدا می دانست چقدر آسوده خاطر شده اند که چند ساعتی از این تحفه دور بودند. پدر خانواده یک اسکناس بیست دلاری به من داد و پرسید شب بعد هم می توانم بیایم؟ من نمی دانستم در زبان فرانسه ترجمه این جمله چه می شود: «اگر تمام جای های موجود در چین را هم به من بدهید، دیگر به این منطقه ی عجیب پا نمی گذارم،» بنابراین فقط گفتم که امتحان دارم.

دنباله مطلب در صفحه ۵۶

در کشاکش انقلاب اسلامی ایران و آشفتگی مالی خانواده، پا به دوره نوجوانی می گذاشتم. در سنی که اغلب همکلاسی هایم داشتند غرفه کفش فروشگاه نوردستروم را کشف می کردند، من می دیدم والدینم کارت های اعتباری شان را بسته اند. خارج از مُد بودن برایم مهم نبود، ولی نگران بودم نتوانم هزینه رفتن به دانشگاه را تأمین کنم. نیاز به قدری پول داشتم. چشم انداز کار برای چهارده ساله ها هیچ گاه درخشان نبوده، بنابراین همان شغل دم دستی قدیمی را انتخاب کردم. نگهداری از بچه ها. به زودی دستگیرم شد که با ساعتی یک دلار، این کار مرا به جایی نمی رساند. بعضی از دوستانم که خوش شانس تر بودند، برای خانواده هایی بچه داری می کردند که باقیمانده تا ساعت بعدی را هم حساب می کردند یا مثلاً دو دلار اضافه می دادند. من همیشه آدم هایی به پُستم می خورد که بعد از این که نیمه شب شب به خانه می رسیدند، پانزده دقیقه وقت می گذاشتند و دقیق حساب می کردند چقدر به من بدهکارند: «پنج ساعت و دوازده دقیقه، می شد پنج دلار و ... دوازده تقسیم بر شصت، می شود حدود بیست سنت، یا شاید سی سنت؟ صبر کن، یک تکه کاغذ بیاورم.» بعد از این که بچه های تمام خانواده های صرفه جوی شهر را تر و خشک کردم، بالاخره خوردم به رگه اصلی. معلم فرانسه دبیرستان به من خبر داد که یک خانواده پارسی تازه وارد دنبال یک پرستار بچه فرانسه زبان می گردند. اگر چه زبان فرانسه ام در آن موقع محدود به این بود که پیرسم آیا ژاک با شانتال توی استخر بوده یا نه، داوطلب شدم. به من گفتند که آن خانواده فقط یک بچه دارند، یک دختر هشت ساله، و در بیگ کانیون زندگی می کنند، محله ای دروازه دار و پر از آدم های پولدار.

MINDFUL YOGA Group



Maryam Salari

مریم سالاری

مربی «یوگا و مدیتیشن»

بدنتان را حرکت دهید و افکارتان را گسترش!

بگذارید با حرکات یوگا و نفس های عمیق انرژی شما بدرخشد و قدرت درونی خود را پیدا کنید.

مدیتیشن را بیاموزید و زندگی خود را متحول کرده و آرامش را تجربه کنید.

با شرکت در کلاس های آنلاین «یوگا و مدیتیشن» از طریق زوم (ZOOM)،

با هر میزان تجربه و توانایی فیزیکی و با هزینه مناسب، موارد بالا را تجربه کنید.

شروع کلاس: ۲۴ آوریل

برای اطلاعات بیشتر از نحوه مشارکت در این کلاس و سایر کلاس ها، با شماره تلفن و یا از طریق وب سایت تماس بگیرید!

(408) 802-8882

<http://www.mindfullyogagroup.com>

نمی دانم چه شده بود که همه احساسم را نسبت به زن از دست داده بودم. همه چیزش، از صورت گرفته تا اندام و تناسب اعضای بدنش، زیبا بودند و نقصی نداشتند. اما نمی توانستم به سینه هایش که بسیار هم خوش تراش بودند، نگاه کنم. حتی به چشمانش هم نگاه نمی کردم. صدایش را می شنیدم، اما حس ام مانند آن بود که این صدا از یک عروسک در می آید. از زیر میز، پایش را دراز نمود و ساق پایم را لمس کرد و من پایم را پس کشیدم. نمی دانم چرا من که هیچوقت از حضور یک زن در کنارم احساس بدی نداشته ام، اینجا از خودم بیگانه بودم. برخاست و به کنارم آمد تا روی زانویم بنشیند، که من از جایم بلند شدم و گفتم از آشنایی با شما خوشحال شدم. دستم را دراز کردم و دست دادم و برای دوستم هم دستی تکان دادم و از کلوب بیرون آمدم. وقتی جلوی در خروجی رسیدم، پل که یکی از همکلاسی هایم بود را دیدم که داشت وارد می شد. چشمش که به من خورد، پرسید: «کجا میروی؟» گفتم: «از درس عقب هستم. باید بروم و بخوانم.» پرسید: «دوست دختر اسمیت را دیدی؟» گفتم: «بله دیدم و با هم حرف هم زدیم.» انگشت نشانه اش را به طرفم گرفت و از منج، دستش را شروع به بالا و پایین تکان دادن کرد و با شوخی گفت: «ای شیطان، بلندش که نکردی!» گفتم: «نه نیازی نبود.» گفت: «خیلی ازش خوشم میاد. دلم می خواد یک شب به شام میهمانش کنم.» گفتم: «خوب بهش بگو.» گفت: «میتروسم قبول نکنه.» گفتم: «ما در ضرب المثل هایمان، یک مثل داریم که می گوئیم (خر مردنی، منتظر شنیدن هسه).» پرسید: «یعنی چی؟» گفتم: «یعنی برای کسی که منتظر شنیدن دعوت هست، که دیگر نگرانی لازم نیست.» پرسید: «مطمئنی؟» با خودم فکر کردم که این دیگه چه قدر شوت هست! جواب دادم: «آره مطمئنم» و زود خداحافظی کردم و به راه افتادم. در جاده از آئینه به پشت نگاه می کردم و همچنان که درخشش چراغ های کلوب در تاریکی کم سو و کم سوتر می شد، با فکر می کردم، اینها چرا به دنبال این طور زنها هستند؟ اینجا که مثل ایران نیست که برای دوست شدن با دختری، به خاطر خیلی از ملاحظات، مانند پدر، مادر، برادر و اقوام دختر، و نیز ترس خود دختر از دیده شدن با مردی که هنوز همسر او نیست، باید چند خوان از هفت خوان را طی کنند. اینجا که با یک در خواست رقص، همه راه ها را طی می شود کرد و به مقصد می توان رسید. پس چرا چنین اشتیاقی برای رسیدن به یک زن باشد که همه هنرش در لقی کاسه لکن خاصه اش است و خوشحال هم باید بود که با یک «هنرپیشه» دوست شده.

دنباله مطلب در صفحه ۳۸۰



مریم حجتیان

راهنمای زندگی - Life Coach
Certified Professional Coach



Certificate No: 2022-4007

عضو رسمی فدراسیون بین المللی کوچینگ ICF

انسان های موفق و خوشحال برای رسیدن به اهدافشان همراهی يك کوچ مورد تایید و متخصص را در مسیر زندگی خود انتخاب می کنند.

- کشف رسالت در زندگی
- مدیریت روابط شخصی و عاطفی
- رسیدن به اهداف خود در زندگی
- رسیدن به بخشش خود و دیگران
- رهایی از سر درگمی در کار و حرفه
- مدیریت و کنترل افکار منفی و خشم
- راهکارهای اساسی برای کسب آرامش درونی

حضور و آنلاین

با تعیین وقت قبلی:

 (415) 378 2077

Mhojatiyan@gmail.com

آمریکا

بخش ششم
عباس پناهی



همچنان که درسها پیش می رفتند، رفاقتها هم نزدیک و نزدیکتر می شدند و دیگر همه همدیگر را می شناختیم و حرفهای خصوصی مان را نیز به هم می گفتیم. هر کدام از همکلاسیها هم مانند همه همکلاسیهای جهان، عاداتی داشتند به یاد ماندنی. مثلاً یکی نوشابه گازدار را همراه با شیر و نیز شیر کاکائو و قهوه روی میز می چید و هر دم نوکی به یکی از آنها میداد. یکی لیوانی پر از پسته شامی جلو میز می گذاشت و در تمام ساعات درس، آنها را می جوید. یکی سیگار را با سیگار روشن می کرد. یکی همیشه ظرفی تقریباً اندازه یک سطل کوچک، پر از یخ می کرد و تمام مدت، صدای شکسته شدن یخ، از زیر دندانهایش به گوش می رسید. دو نفر بودند که دائم با هم حرف می زدند و در مقابل هر کلمه ای از طرف دیگر، تعجبی اغراق آمیز می کردند و با قهقهه پاسخ می دادند.

یونینفرم ما، برای آمریکائیها خیلی شیک و جذاب بود و بخصوص برای دختران افسر و درجه دار، کشش زیادتری داشت. وقتی با بر و بچهها، ظهرها به سالنهای ناهار خوری می رفتیم، دختران، از نگاه و تحسین کردن یونینفرم زیبای ما ابایی نداشتند و این مسئله باعث شده بود که همشاگردیها تصور کنند که با این حساب، ما می بایستی مانند قهرمانان فیلمهای مهیج، اطرافمان پر از دختر باشد، و به همین خاطر، اغلب، وقتی با زنی دوست می شدیم، از همه جلوتر خبرش را به ما می دادند، و آنچنان از آن دختر، با آب و تاب، تعریف می کردند که تصور می کردی، دارند از «الکه زومر» یا «راکول ولش» حرف می زنند.

در یکی از آن روزها، یکی از همشاگردیها آمد و مرا از جمع دور کرد و به طور خصوصی گفت: «من چند روز پیش با یک دختر هنرپیشه دوست شدم و دلم می خواهد تو با او آشنا شوی و بعداً نظرت را درباره او به من بگویی.» گفتم: «چه خوب، من هم میایم او را ببینم.» گفت: «جدا می خواهی او را ببینی؟» گفتم: «چرا نه؟! خوشحال شد و گفت: «امشب با او قرار دارم، در یک کلوب شبانه.» آدرس آنجا را نیز برایم نوشت و ازم خواهش کرد که حتماً شب به آنجا بروم و با دوست دخترش ملاقات کنم. شب، پس از دو سه ساعت درس خواندن، شامی خوردم و حدود ساعت ده، به طرف نشانی که داده بود راه افتادم. از شهر خارج شدم و در جاده به راه ادامه دادم و طبق نقشه، پس از طی مسافتی، وارد یک جاده فرعی شدم و باز ادامه دادم تا از دور چراغهای آن کلوب را مشاهده کردم و خود را رساندم. دیدم از آن کلوبهای زنان برهنه است. تعجب کردم که چگونه کسی دوست دخترش را، آنهم اگر هنرپیشه باشد، به یک چنین مکانی دعوت می کند. زیرا که پس از صرف مشروب، دیگر عقل بر آن مردان، حاکم نیست و هر اتفاق ناگواری ممکن است بیفتد. به داخل که رفتم، دیدم همکلاسی ام سر میزی نشسته و مشغول نوشیدن است اما دوستش هنوز نیامده. پرسیدم: «پس چرا تنهایی؟» گفت: «تنها نیستم، دوستم آمده ولی فعلاً کار دارد. اما خواهد آمد.» گفتم: «پس من سر میز دیگری می نشینم که دوستت احساس راحتی داشته باشد و من مزاحم نشوم.» رفتم و دو سه میز دورتر، سر میزی نشستم. در همین لحظه، موسیقی شروع به نواختن کرد و سه دختر برهنه که فقط یک جفت کفش به پا و کلاهی پهن، بر سر داشتند، به روی سن آمدند و شروع کردند با ریتم آهنگ، سینه ها و استخوان لکن خاصه را به بالا و پایین پرتاب کردن و از هر سو، مردان مست با سوت، تشویقشان می کردند. پس از یک ساعت که از روبرو و از پشت سر، پرتاب اعضای سینه و پایین کمر را نشان دادند، از سن پایین آمدند و یکی از آنان، مستقیم رفت و روی زانوی همکلاسی من نشست و به لب و لوجه هم آویختند. دوستم اشاره به من کرد و چیزی به او گفت و او هم برایم دستی تکان داد و من نیز با تکان دادن دست پاسخش را دادم. از روی زانوی همکلاسی ام برخاست و به سمت من آمد و خود را معرفی کرد و دست دراز کرد و دست داد. صندلی را جلو کشید و گفت: «اگر اشکالی ندارد، می خواهم چند دقیقه اینجا بنشینم.» گفتم: «خواهش می کنم، نشست، منم برایش مشروبی سفارش دادم. شروع به حرف زدن کرد، گفت: «اسمیت به من گفته تو اهل ایرانی. گفته دو ایرانی دیگر هم با تو همکلاسیاند. گفته در پایگاهشان، شما را دوست دارند. گفته تو خیلی شوخ طبع هستی و همیشه بین بچه ها، سر و صدا داری. ما یک جوک راجع به شما داریم و آن این که می گوئیم، اگر یک ایرانی بخواهد در اتاقش یک تابلو نقاشی نصب کند، نمی تواند، چون به محض آن که یک میخ به دیوار بکوبد، دیوار از زیر میخ سوراخ می شود و نفت بیرون می زند، و با گفتن این جوک شروع به خندیدن کرد.

یک اشتباه سهوی

محمد جواد



من نظافتچی بیمارستان هستم الان کنار تخت بیمار ایستاده ام و قصد دارم بیمار را به اتاق عمل ببرم. بیمار مردی نتراشیده و نخراشیده با بینی بزرگ و سیبل بلند است که قصد دارد بینی اش را عمل کند تا بینی اش قلمی و سر بالا شود. جراح زیبایی بالای سر بیمار

مشغول نوشتن داروها و توصیه هایش برای اعزام بیمار به اتاق عمل می باشد و من باید منتظر بایستم. موبایلم زنگ می خورد، بنگاهی مسکن است. یک خانه اجاره ای ارزان قیمت برایم پیدا کرده و من باید آدرس را بنویسم قبل از این که تلفن قطع شود! چشم به خودکاری که در دست جراح زیبایی است می افتد. رو به دکتری می گویم: «آقای دکتر تلفن ایستگاه پرستاری، شما رو کار داره». دکتر قصد خروج از اتاق را دارد. می گویم: «دکتر جان، کاغذ و خودکار را بدید که من براتون نگه دارم. حالا می توانم آدرس را بنویسم». اصولا ما نیروهای خدماتی مظلوم ترین و در عین حال پیچیده ترین موجودات شاغل در بیمارستان ها هستیم. ما چشم و چراغ بیمارستانیم. هر گروه از ما چشم های یکی از روسای چشم درآمده بیمارستان هستیم. مخصوصا آن زمان ها که از دوربین های مدار بسته و تجهیزات فعلی خبری نبود، ما نوروں ها و تارهای عصبی بیمارستان بودیم.

بگذریم، به دستور جراح برانکاردهای بیمار را به طرف اتاق عمل می برم. بین راه کبری خانم نظافتچی بخش زایمان را در حال انتقال یک خانم به طرف اتاق عمل می بینم. شوهر بیمار قدم زنان در کنار برانکاردها، زنش را دلدار می دهد و می گوید: «عزیزم، من جلو در اتاق عمل منتظر تو و کوچولومون هستم، اصلا نترسی». معلومه از اون مردای زن ذلیله که آبروی هر چی مرد رو برده. حالا کبری وارد رمپ مخصوص برانکاردها که سرایشب است می شه، من هم پشت سرش برانکاردها به دست وارد رمپ می شم. فرصت خویبه برای خواستگاری از کبری و خبر پیدا شدن خانه. اگر چه دو بیمار که سوار برانکاردها هستند صحبت های ما را می شنوند و دهان شان نیم متر باز شده است.

من و کبری که مشغول حرف زدن هستیم یک لحظه از برانکاردها غافل می شویم. برانکاردها به سمت پایین به راه می افتند و محکم به دیوار برخورد می کنند. به جهنم، تا آنها باشند حرف های خصوصی ما رو گوش نکنند. من و کبری به سراغ برانکاردها می رویم و برانکاردها را به سمت اتاق عمل می بریم. اینجا یک اشتباه کوچک صورت می گیره. من بیمار کبری رو می برم و کبری بیمار من رو به سمت اتاق عمل می برد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۹

بدانی که روی کدام زمین به آسانی میتوان دست انداخت و آن را مثل آب خوردن بالا کشید. هندسه را هم باید به همان خوبی یاد گیری که بتوانی مثلا چند میلیون متر از اراضی نزدیک کویر حوض سلطان را به قطعات پانصدمتری و هزار متری تقسیم کنی و چند خیابان هم وسطش بیندازی و یک اسم قشنگ هم روی شهرک چاخان آباد خود بگذاری و چنان دهان یک مشت ساده لوح را آب بیندازی که همان روز اول با فروش دو قطعه از آنها، پول تمام زمین هایت را در بیاوری. شیمی هم علم بسیار سودمندی است. خوب این ها که معلوم نیست با چه آت و اشغال هائی روغن های خوراکی و سایر مواد غذایی را تهیه می کنند یا مواد داروئی و لوازم آرایش و غیره می سازند. مگر جز به کمک فرمول های شیمیائی این کارها را می کنند؟ حساب هم از آن درس هائی است که باید حسابی یاد گیری چون وقتی وارد اجتماع شدی اگر شغل آزاد داشته باشی و به کسب و تجارت پردازی، مجبوری که راه حساب بالا آوردن را بدانی و در همه جا خواه موقع معامله با خریدار خواه موقع کلنجر رقتن با طلبکار و خواه موقع پرداخت مالیات، حساب سازی را بلد باشی. اگر هم پشت میز بنشین باید معنی حق و حساب را بفهمی و گرنه حسابت با کرام الکاتبین است. خلاصه این درس ها هیچکدام بی فایده نیست. مگر نمی بینی که مردم وقتی به یک آدم خیلی زرنک بر می خورند که از آن هفت خط های روزگار است و هیچ جور نمی شود تنگش را خرد کرد، می گویند این بابا درسش را خوب بلد است.

پابوسی و چاپلوسی

ابوالقاسم حالت

به دیدن یکی از دوستان رفته بودم و دیدم پسرش با لب و لوجه آویزان نشسته و بر خلاف همیشه که خیلی شاد و شنگول بود، افسرده و ملول به نظر می رسد. به پدرش گفتم: «آقا زاده خیلی قیافه گرفته. چه شده؟ نکند که دسته گلی به آب داده باشد!» پدرش که گویا قبلا به اندازه کافی به او سرکوفت زده بود مجددا موقع را غنیمت شمرد و فوراً کارنامه آقا زاده را از گوشه اطاق برداشت و به دستم داد و گفت: «بله این دسته گل را به آب داده است.» کارنامه او را گرفتم و دیدم در چند درس صفر گرفته و رفوزه شده است.

گفتم: «خب، آقای رفوزه از تو که کلاس یازدهم دبیرستان را می گذرانی تعجب می کنم که چرا باید در انشاء نمره هفت بگیری. برای این که شما جوان های این دوره اگر هیچ نامه عاشقانه ننوشته باشید حتما تا به حال دست کم هزار داستان عاشقانه در مجلات مختلف خوانده اید. یعنی از آن همه جمله های پر آب و تاب، ذهن تان آنقدر متاثر نشده که حالا بتوانید از عهده یک انشاء چند سطری برآئید، آنهم انشاء به زبان فارسی که زبان مادری خودتان است؟»

گفت: «آخر این انشاء و تاریخ و ادبیات چه فایده دارد؟ فردا که ما از مدرسه درآئیم و سرکاری رفتیم اینها به چه دردمان می خورد؟»

گفتم: «آقا جان تو اشتباه می کنی. مطمئنا اگر خواندن این درس ها لزومی نداشت، آنها را در برنامه تحصیلی شما نمی گنجاندند. تمام این درس ها برای شما لازم است. مخصوصا همین انشاء از شام شب هم واجب تر است. بالاخره وقتی مدرسه را ترک کردی و وارد اداره شدی از دو حال خارج نیست: یا جزو کارمندان زیر دست هستی که ناچار پابوسی و چاپلوسی کنی، نامه تعلق آمیز بنویسی که تا انشائات خوب نباشد در این کار پیشرفتی نخواهی کرد و کلاهیت پس معرکه است یا جزو بلا دستی ها خواهی شد که دیگر به طریق اولی باید در انشاء قوی باشی چون هر روز و هر ساعت و هر دقیقه به لفاظی و عبارت پردازی احتیاج داری که بتوانی جمله های زیبا و وعده های دلفریب تحویل مردم بدهی و بعد هم که نتوانستی به وعده های خود وفا کنی باز باید استعداد انشاء و قوه بیان داشته باشی که بتوانی چنان حق به جانب حرف بزنی که تقصیر عدم موفقیت خود را به گردن دیگران بیندازی و همه را گناهکار بشماری جز خودت را. خواندن تاریخ هم برای ما ضرورت دارد، آن هم ضرورت حیاتی، چون تاریخ در زندگی آدم تاثیر زیاد دارد. تاریخ عبارت از یک سلسله درس عبرت است. تاریخ گواهی می دهد که اهالی شهرهای مختلف ایران جنگ ها کرده و پیروزی ها دیده و البته گاهی شکست هم خورده اند. بارها شده که یک شهر را دشمن محاصره کرده و راه آذوقه را به اهالی شهر بسته و مردم غیور و وطن پرست تا پای جان ایستادگی کرده اند. کار به جائی رسیده که دیگر هیچ آذوقه در شهر نمانده. آنوقت پای جیره بندی به میان آمده و هر کسی مثلا با روزی دو تا گردو خودش را سیر نگه داشته و جنگیده است. امروز دست به دل هر کس که بگذاری دانش از گرانی به هوا می رود و هوار می زند که مثلا گوشتی که پارسال کیلوئی ده تومان بوده، حالا کیلوئی بیست تومان شده، هندوانه ای که پارسال کیلوئی چهار ریال بود، حالا کیلوئی دوازده ریال است. پنیری که پارسال کیلوئی نه تومان بوده، حالا کیلوئی شانزده تومان است. خب این مردمی که اینقدر از گرانی می نالند اگر تاریخ خوانده بودند و می دانستند که نیاکان شان در برابر چه ناملایماتی ایستادگی کرده و خم به ابرو نیاورده اند، انصاف می دادند که این مصیبت پیش آن مصیبت ها مثل کاهی است در برابر کوه و مثقالی در برابر خروار. ادبیات هم خواندنش واجب است، مخصوصا ادبیات فارسی که در اخلاق ما تاثیر می کند و به ما درس تسلیم و رضا می دهد. و هزارها از این قبیل اشعار به ما می آموزد:

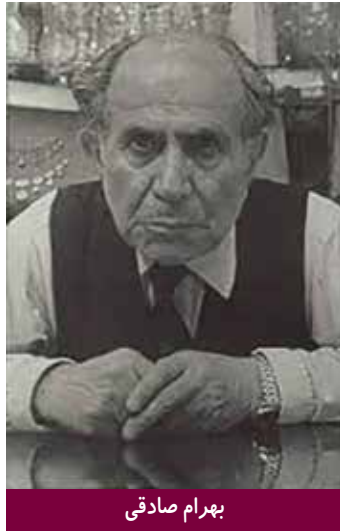
رضا به داده بده، وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاده است

یعنی خدا نیامرزد بنده ای را که هرچه جلویش می گذارند عوض این که روی چشمش بگذارد و شکر کند، هی ایراد می گیرد و نق می زند. زبان خارجی را هم باید خوب یاد گیری که اولاً در هر چهار لغت فارسی دو تا هم لغت فرنگی مخلوط کنی، ژستی بگیری و پزی بدهی. ثانیاً لااقل سالی یک بار ماموریت خارج برای خودت بتراشی و به بهانه مذاکره درباره فلان پروژه و فلان طرح، به خرج بیت المال ملت هفت شهر عشق را بگردی و بیشتر طرح هائی برای تفریح خودت بریزی. زمین شناسی را هم باید خوب بلد باشی که زمین های مختلف را خیلی خوب بشناسی و

خاطراتی از هنرمندان

پرویز خطیبی (بخش پانزدهم)

صادق بهرامی هنرپیشه جدی و عصبی!



بهرام صادقی

مشغول خوردن بشوند، بهرامی یک تکه نان برداشت و توی کاسه خورش کرد، ناگهان ظرف خورش روی شلوار کاملاً نو بهرامی ریخت و قشقرقی به پا شد. همه او را به باد انتقاد گرفتند که این چه هوسی بود که کردی و بهرامی سخت عصبانی شده بود که «حالا با این شلوار چرب و چیلی چطور روی صحنه بروم؟» من او را دلداری دادم و گفتم: «در کوچه راهای اطوکشی را می شناسم که می تواند شلوار را نیم ساعته تمیز کند و اطو بکشد.» فوراً بهرامی را سوار اتومبیل کردم و به اتفاق سارنگ به مغازه اطوکشی رفتیم. بهرامی پشت پاراوان رفت و شلوارش را در آورد و اطوکش پیر با نهایت خوشروئی مشغول تمیز کردن آن شد. خوشبختانه لکه

چربی به خوبی پاک شده بود و با یک اطو کشیدن کار شلوار فیصله پیدا می کرد. اما اطوکش بیچاره که سالها در کارش تجربه داشت به علت عجله زیاد اطوی داغ را روی شلوار گذاشت و یک مرتبه قسمتی از زانوی شلوار سوخت و از آن جدا شد. بهرامی که انتظار این پیش آمد را نداشت، برای چند دقیقه خشکش زد و بعد فریاد کشید که «حالا من با چه لباسی روی سن بروم؟» این تنها کت و شلواری است که آبرومند است و تازه آن را خریده بودم. از شما چه پنهان خنده های سارنگ و من هم بیشتر مزید بر علت شده بود و چیزی نمانده بود که سکنه کند. بالاخره چاره ای ندیدیم جز این که قضیه را به اطلاع احمد دهقان مدیر تئاتر تهران برسانیم. دهقان فوراً به مغازه پیرایش که یکی از معتبرترین فروشگاه های لباس در لاله زار بود تلفن زد و بهرامی را با ماشین به آنجا بردیم. جالب این که هیچکدام از کت و شلوارها به تن بهرامی نمی خورد چون او کوتاه قد و خپله بود. به هر حال با فعالیت خیاط ها در طول یک ساعت کت و شلواری برای بهرامی آماده شد و او توانست درست پنج دقیقه قبل از شروع نمایش به پشت صحنه برود.

در نمایش جناب خان که ترجمه ای از مولیر نویسنده فرانسوی است، بهرامی نقش آدم پولدار و تازه به دوران رسیده ای را ایفا می کرد که مایل بود همه چیزش را به رخ دیگران بکشد. سارنگ در نقش نوکر و مباشر وفادار سعی می کرد تا آرایش را راهنمایی کند. در صحنه ای که جناب خان روبدو شامبر تازه ای را پوشیده بود یک شب بهرامی به نوکرش سارنگ گفت: «پسر پیرجامه منو دیدی؟! سارنگ جواب داد: «بله جناب خان.» مجدداً بهرامی پرسید: «منگوله اش را هم دیدی؟» و سارنگ جواب مثبت داد. این دفعه بهرامی اضافه کرد که با منگوله هاش بازی کردی؟ که ناگهان سارنگ به شدت خندید و خود بهرامی هم تحت تأثیر خنده سارنگ به خنده افتاد و این مسئله چند دقیقه ای طول کشید. مردم با صدای بلند می خندیدند و بهرامی و سارنگ قدرت بازی کردن نداشتند. بالاخره احمد دهقان به پشت صحنه دوید و دستور داد پرده را بکشند.

بهرامی که مردی شوخ و بذله گو بود، در مورد کم حافظه بودن خودش داستان ها می گفت. از جمله این که «وقتی برای اولین بار در حوالی شاه دشت خانه خریدیم، من و زلم و غلامحسین، پسر من، به آنجا اسباب کشی کردیم. مدتی برق نداشتیم و از چراغ نفتی استفاده می کردیم. یک شب که من وسط اتاق نشسته بودم و نمایشنامه های رادیوئی را مطالعه می کردم زلم از آشپزخانه با صدای بلند گفت که «صادق، چراغ را بگذار توی طاقچه می خواهم سفره را بباندازم شام بخوریم.» من که شش دانگ حواسم توی نمایشنامه بود و در ضمن مشغول سفره کردن بودم، بلند شدم و چراغ را برداشتم و به طرف طاقچه رفتم، ولی به جای آن که آب دهانم را روی باغچه بباندازم و چراغ را توی طاقچه بگذارم، چراغ را انداختم توی باغچه و تف کردم توی طاقچه.»

در نمایش نادرشاه افشار که هنرپیشه فقید «پرویز اعظمی» نقش مقابل بهرامی را داشت، رضاقلی میرزا، پسر نادر، هنگامی که می خواست شمشیرش را از نیام بیرون بکشد، به اشتباه لبه شمشیرش به بهرامی اصابت کرد و چند تا از دندان های جلوی او را شکست. با وجود این که بهرامی خونریزی شدیدی داشت، مقاومت کرد تا آخر پرده را کشیدند و او را به درمانگاه منتقل کردند.

دنباله مطلب در صفحه ۳۸

صادق بهرامی را سال ها پیش در نمایش یوسف و زلیخا دیده بودم که نقش کودکی یوسف را بازی می کرد. عموی بهرامی منشی باشی بهرامی از پایه گذاران کمدی اخوان بود. صادق از همان دوران کودکی به کار هنرپیشگی علاقه مند شد. سال ۱۳۱۹ در هنرستان هنرپیشگی، بهرامی را همراه سارنگ دیدم، بسیار ساده دل و بی ریا و در عین حال مذهبی بود. در وزارت دارائی شغل مهمی داشت و هر کسی که او را می شناخت، از جدیت و پشتکار و صداقتش حرف می زد. سارنگ و بهرامی دو یار جدا نشدنی بودند. آن روزها صادق هنوز ازدواج نکرده بود ولی زنی را دوست می داشت که بعدها همسرش شد. در سال های ۲۱ و ۲۲ سارنگ و بهرامی در تماشاخانه تهران نقش های مهمی را ایفا کردند و احمد دهقان مدتی مسئولیت برنامه های نمایشی را که جمعه شب ها از رادیو پخش می شد به او سپرد.

بهرامی مردی بود خوش قلب ولی بسیار عصبی. برای دفاع از حق و حقانیت شدیداً ایستادگی می کرد و تا حرفش را به کرسی نمی نشاند آرام نمی گرفت. در سال ۱۳۳۵ وقتی معینان به انتشارات و رادیو آمد، بهرامی و عده دیگری از هنرمندان سرشناس را به کار دعوت کرد که «نصرت اله محتشم» و اصغر تفکری از آن جمله اند. آن روزها هنوز من اجازه بازگشت به رادیو را نداشتم و بهرامی به اتفاق گروه هنرمندان شما و رادیو، با نوشته هایی از مهدی سهیلی و اسماعیل پورسعید، این برنامه را کارگردانی می کرد. بهرامی اولین کسی بود که هر روز قبل از وقت اداری به اداره رادیو می آمد و آخرین کسی بود که از آنجا خارج می شد. او سحرگاه به مسجد ارک که مجاور ساختمان رادیو بود می رفت و پس از برگزاری مراسم نماز و خواندن قرآن به محل کارش وارد می شد. در سالهای ۳۵ و ۳۶ که روابط دیپلماتیک ایران و شوروی رو به وخامت گذاشته بود، بهرامی در یک سری برنامه های کمدی - تبلیغاتی که جنبه ضد کمونیستی داشت شرکت کرد که اجرای این برنامه ها در آن موقعیت خطر بر شهرتش افزود.

بهرامی به هنرمندان واقعی، در هر سن و سالی که بودند احترام می گذاشت. بارها شنیده بودم که درباره سارنگ، محتشم، مشکین و «رامین فرزاد» حرف می زد و اصرار عجیبی داشت که من در داستان های شب از وجود هنرمندان جوان مثل «قاسم گلی» و «کریمپور» و چند تن دیگر استفاده کنم.

جالب این که بهرامی با همه خشکی و جدی بودنش، در مقام رفاقت نرم و یک دل و با صفا بود. دروغ نمی گفت و اجازه نمی داد کسی از دوستانش در حضور او غیبت کند. درویش صفت و خاکی بود. هر چه می دادند می خورد و هر جا که قرار بود بنشینند می نشست. با آن که از خانواده بزرگ و معروفی بود ولی هرگز از مال دنیا چیزی نداشت. عشق او، همسرش و پسرش غلامحسین و کارش بود. وقتی انقلاب شد و در کار رادیو تغییراتی دادند، بهرامی خانه نشین شد و همین خانه نشینی موجبات مرگ او را فراهم کرد. چند سال قبل که «محسن فرید» تازه از ایران آمده بود، تعریف می کرد و می گفت که بهرامی به اختلال حواس دچار شده. در واقع مرگ همسر بهرامی برای او سخت و ناگوار بود و همه می دانستند که صادق بعد از زنش عمر زیادی نخواهد کرد. از بهرامی خاطرات شیرین زیادی دارم که یکی دو خاطره جالب را در این جا نقل می کنم.

اوایل بهار سال ۱۳۲۱، من و سارنگ و بهرامی به همراه چند تن از دوستان به یک رستوران واقع در میدان بهجت آباد رفتیم. آن روز در تئاتر تهران نمایش جناب خان را در دو سانس به روی صحنه می آوردند که بهرامی و سارنگ نقش های مهم آن را به عهده داشتند. سانس اول ساعت چهار و دومی هشت بعد از ظهر بود و معمولاً هنرپیشگان می بایستی ساعت سه بعد از ظهر در سالن گراند هتل حاضر باشند. وقتی دستور غذا دادیم، بهرامی اظهار تمایل کرد که خورش قورمه سبزی بخورد. پیشخدمت غذاها را آورد و روی میز چید و قبل از این که دیگران



پس از لحظه‌های دراز
بر درخت خاکستری پنجره‌ام برگی روید
و نسیم سبزی تار و پود خفته مرا لرزاند.
و هنوز من
ریشه‌های تنم را در شن‌های رویاها فرو نبرده بودم
که براه افتادم.
پس از لحظه‌های دراز
سایه دستی روی وجودم افتاد
و لرزش انگشتانش بیدارم کرد.
و هنوز من
پرتو تنهای خودم را
در ورطه تاریک درونم نیفکنده بودم.
که براه افتادم.

پس از لحظه‌های دراز
پرتو گرمی در مرداب یخ زده ساعت افتاد
و لنگری آمد و رفتش را در روحم ریخت
و هنوز من
در مرداب فراموشی نلغزیده بودم
که براه افتادم
پس از لحظه‌های دراز
یک لحظه گذشت:
برگی از درخت خاکستری پنجره‌ام فرو افتاد.
دستی سایه‌اش را از روی وجودم برچید
و لنگری در مرداب ساعت یخ بست.
و هنوز من چشمانم را نگشوده بودم
که در خوابی دیگر لغزیدم.

سهراب سپهری

پیش ما سوختگان مسجد و میخانه یکی ست
حرم و دیر یکی، سبحة و پیمانه یکی ست
این همه جنگ و جدل حاصل کوه نظری ست
گر نظر پاک کنی کعبه و بتخانه یکی ست
هر کسی قصه شوقش به زبانی گوید
چون نکو می نگرم حاصل افسانه یکی ست
این همه قصه ز غوغای گرفتاران است
ور نه از روز ازل دام یکی دانه یکی ست
ره هرکس به فسونی زده آن شوخ ار نه
گریه نیم شب و خنده مستانه یکی ست
گر زمن پرسى از آن لطف که من می دانم
آشنا بر در این خانه و بیگانه یکی ست
هیچ غم نیست که نسبت به جنونم دادند
بهر این یک دو نفس عاقل و دیوانه یکی ست
عشق آتش بود و خانه خرابی دارد
پیش آتش دل شمع و پر پروانه یکی ست
گر به سر حد جنونت ببرد عشق (عماد)
بی وفایی و وفاداری جانانه یکی ست

عماد خراسانی

در یاد منی حاجت باغ و چمنم نیست
جایی که تو باشی خبر از خویشتنم نیست
اشکم که به دنبال تو آواره شوقم
یارای سفر با تو و رای وطنم نیست
این لحظه چو باران فرو ریخته از برگ
صد گونه سخن هست و مجال سخنم نیست
بدرود تو را انجمنی گرد تو جمع اند
بیرون ز خودم راه در آن انجمنم نیست
دل می تپدم باز در این لحظه دیدار
دیدار، چه دیدار؟ که جان در بدنم نیست
بدرود و سفر خوش به تو آنجا که رهایی ست
من بسته دامنم ره بیرون شدنم نیست
در ساحل آن شهر تو خوش زی که من اینجا
راهی به جز از سوختن و ساختنم نیست
تا باز کجا موج به ساحل رسد آن روز
روزی که نشانی ز من الا سخنم نیست
شفیعی کدکنی

امشب به قصه دل من گوش می کنی
فردا مرا چو قصه فراموش می کنی
این دُر همیشه در صدف روزگار نیست
می گویمت ولی تو کجا گوش می کنی
دستم نمی رسد که در آغوش گیرمت
ای ماه با که دست در آغوش می کنی
در ساغر تو چیست که با جرعه نخست
هشیار و مست را همه مدهوش می کنی
می جوش می زند به دل خم بیا ببین
یادی اگر ز خون سیاوش می کنی
گر گوش می کنی سخنی خوش بگویمت
بهتر ز گوهری که تو در گوش می کنی
جام جهان ز خون دل عاشقان پر است
حرمت نگهدار اگرش نوش می کنی
سایه چو شمع شعله در افکنده ای به جمع
زین داستان که بال لب خاموش می کنی

هوشنگ ابتهاج

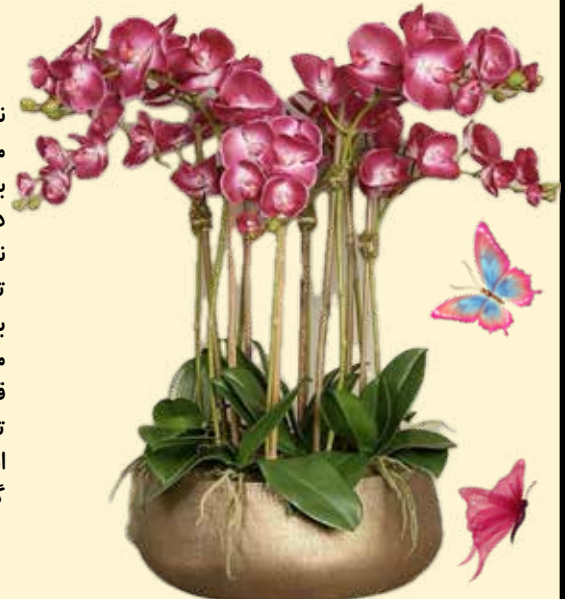
نه همین می رمد آن نوگل خندان از من
می کشد خار در این بادیه دامان از من
با من آمیزش او الفت موج است و کنار
دم به دم با من و هر لحظه گریزان از من
نیست پرهیز من از زهد که خاکم بر سر
ترسم آلوده شود دامن عصیان از من
به تبسم به تکلم به خموشی به نگاه
می توان برد به هر شیوه دل آسان از من
قمری ریخته بالم به پناه که روم
تا به کی سرکشی ای سرو خرامان از من
اشک بیهوده مریز این همه از دیده «کلیم»
گرد غم را نتوان شست به طوفان از من
کلیم کاشانی

با جوانه ها نوید زندگی است
زندگی شکفتن جوانه هاست
هر بهار
از نثار ابرهای مهربان
ساقه ها پر از جوانه می شود
هر جوانه ای شکوفه می کند
شاخه چلچراغ می شود
هر درخت پر شکوفه باغ
کودکی که تازه دیده باز می کند
یک جوانه است
گونه های خوشتر از شکوفه اش
چلچراغ تابنک خانه است
خنده اش بهار پر ترانه است
چون میان گاهواره ناز می کند
ای نسیم رهگذر به ما بگو
این جوانه های باغ زندگی
این شکوفه های عشق
از سموم وحشی کدام شوره زار
رفته رفته خار می شوند
این کبوتران برج دوستی
از غبار جادوی کدام کهکشان
گر گهای هار می شوند

فریدون مشیری

حرف های ما هنوز ناتمام...
تا نگاه می کنی:
وقت رفتن است
باز هم همان حکایت همیشگی!
پیش از آنکه با خبر شوی
لحظه عزیمت تو ناگزیر می شود
آی...
ای دریغ و حسرت همیشگی!
ناگهان چقدر زود
دیر می شود!

قیصر امین پور



روایت زنان از شلاق در جمهوری اسلامی

نهال تابش



زرتشتی، یهودی، مسیحی و اسلام تازیانه یا شلاق یکی از مجازات‌های رایج بوده است. در اسلام شلاق مجازاتی بازدارنده به شمار می‌رود که پس از اثبات برخی جرایم، هم به عنوان حد و هم به عنوان تعزیر علیه شخص مجرم به کار می‌رود. اعراب شلاق زدن را سخت‌ترین کیفر بدنی می‌دانستند. چنان‌که برخی مفسران گفته‌اند: «رنج و عذاب شلاق از شمشیر بدتر است». در قرآن یک بار از تازیانه با واژه‌ی «سَوْط» سخن گفته که بر اثر برخورد آن با پوست، خون با گوشت درمی‌آمیزد.

این مجازات که از نظر تاریخی اهمیتی سیاسی و مذهبی دارد، در ایران پس از انقلاب نقشی جدید پیدا کرد. در جمهوری اسلامی، شلاق صرفاً اقدامی تشریفاتی یا انضباطی نیست بلکه به سلاحی بدل شده است که حکومت از آن برای اعتراف‌گیری و تحمیل مجازات شدید بدنی استفاده می‌کند. این تغییر در هدف و کاربرد شلاق بازتاب تغییرات گسترده‌تری در نظام قضائی ایران است که اغلب از اجبار و ارباب برای سرکوب مخالفان و حفظ سلطه سیاسی استفاده می‌کند. از آنجا که قوانین این حکومت بر اساس شرع تدوین شده‌اند، شلاق یکی از مجازات‌های رایج در مورد برخی از جرایم تعزیری و حدی، از جمله زنا، غیرمحصنه، تفخیز، مساحقه، قوادی و شرب خمر است.

آن که شلاق می‌زند پشت کسی را که شلاق می‌خورد، امضا می‌کند: در دهه ۶۰ شلاق یکی از ابزارهای متداول برای اخذ اعترافات اجباری و همچنین مجازات بود. در گزارش‌ها و کتاب‌های خاطرات زندانیان بازمانده از آن دوران، مکرراً به استفاده گسترده از شلاق اشاره شده است. بنا به گزارش «سازمان عفو بین‌الملل»، در سال ۶۶ هزاران زندانی سیاسی، از جمله صدها زندانی عقیدتی، در زندان‌های ایران محبوس بودند. بسیاری از این افراد در اوایل دهه ۶۰ بازداشت و تحت شکنجه‌هایی شدید و طولانی مجبور به اعتراف شدند. بسیاری از آنها بدون محاکمه عادلانه و در غیبت وکیل مدافع، و در مواردی صرفاً بر اساس اعترافات اجباری، به زندان یا اعدام محکوم شدند. بسیاری از بازداشت‌شدگان نوجوانان و جوانانی بودند که بعضی فقط «هودار»، سازمان‌های مخالف رژیم بودند یا صرفاً روزنامه‌ها و جزوه‌های ممنوعه در اختیار داشتند. برای مثال، شخصی به اتهام همراه داشتن جزوه فلسفه بازداشت شده و شلاق خورده بود و به علت عدم ابرار ندامت سال‌ها در زندان مانده بود.

در بسیاری از موارد، اعضای خانواده فعالان سیاسی فراری را به گروگان می‌گرفتند و حتی تا مدت‌ها بعد از تسلیم شدن این افراد، خویشاوندان آنها را در زندان نگه می‌داشتند و شکنجه می‌کردند و شلاق می‌زدند. برای مثال، می‌توان به مادر «مثنی» و دختر ۱۴ ساله‌اش، فاطمه مثنی، اشاره کرد. سه پسر مادر مثنی، علی، مصطفی و مرتضی، و همسر یکی از آنان به نام ناهید رحمانی (که دو کودک ۴ و ۶ ساله‌اش هم در زندان بودند) در اوایل دهه ۶۰ اعدام شدند و مادر مثنی ۴ سال و دخترش فاطمه ۲ سال پس از دستگیری از زندان آزاد شدند.

در اسفند ۵۹ و در پی سخنان بنی‌صدر مبنی بر این که شکنجه زندانیان سیاسی جزئی از وعده‌های انقلاب نبوده است، گروهی با عنوان «هیئت بررسی شایعات شکنجه»، به دستور آیت‌الله خمینی مسئول رسیدگی به این ادعا شدند. به رغم دریافت ۳۶۲۰ شکایت از سوی زندانیان، این هیئت در گزارش نهایی ادعا می‌کند که حتی یک مورد شکنجه هم به اثبات نرسیده است. در خرداد ۱۳۶۰ و در هنگام ارزیابی کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس یکی از انتقادات آیت‌الله خلخالی این بود که بنی‌صدر تعزیر در دادگاه‌های انقلاب را شکنجه خوانده است. به گزارش سازمان عفو بین‌الملل، در دهه ۶۰، شایع‌ترین نوع شکنجه، شلاق زدن با تازیانه یا کابل بود. عنوان رسمی شلاق در این دوران «تعزیر» بود.

«حادثه سرشکستن یکی از وحشتناک‌ترین حوادث زیرزمین ۲۰۹ بود. گویا آن روز مجتبی (حاج مجتبی، معاون دادستانی لاجوردی و مسئول امنیتی زندان اوین) برای حد زدن یکی از زندانی‌ها آمده بود که به اتهام نقض مقررات زندان به ۵۰ ضربه شلاق محکوم شده بود. او را روی تخت خوابانده بودند و زندانی‌های دیگر را از دخمه‌ها بیرون آورده بودند تا شاهد شلاق خوردن دوستشان باشند. زندانی‌ها وقتی متوجه ماجرا شدند از نشستن سر باز زدند، مجتبی آنها را با شلاق به نشستن وادار کرد. زندانی‌ها سرشان را روی زانویشان گذاشتند و به این ترتیب خواستند که صحنه را نبینند. مجتبی آن‌قدر به سرشان شلاق زده بود که از سر و روی بعضی‌ها خون جاری شده بود. سر یک نفر کاملاً شکاف برداشته بود. این همه در حالی بود که زندانی به تخت بسته، در انتظار شلاق بود.»

میشل فوکو شکنجه را مراسمی با کارکردها و پیامدهای ویژه می‌داند. این مراسم نمایشی از سلطه حاکم و پیامدهای سرپیچی و به چالش کشیدن نظم مستقر است. در این مراسم بدن محکوم به محلی برای نمایش و انتقام حاکمان تبدیل می‌شود، مکانی برای تجلی قدرت و نمایش عدم تقارن نیروها (میان قدرت مطلقه و متهم/مجرم). شکنجه مراسمی است برای احیا و تثبیت دوباره قدرت مطلقه‌ای که برای لحظه‌ای آسیب دیده است و از میان بدن‌های مجروح از شکنجه، شکست‌ناپذیری‌اش را به معرض نمایش می‌گذارد، بدن‌هایی که باید بر آن نشانی بگذارند تا بدن را «داغ‌خورده»، شکست‌خورده و شکسته‌شده نشان دهند. از نظر فوکو، شکنجه کارکردی قضائی-سیاسی دارد. به‌رغم تضاد فاحش میان بافت تاریخی مورد نظر فوکو و موازین حقوق بین‌الملل، تحلیل او نمایانگر قدرت پایدار و ذاتی شکنجه است. نظریه فوکو درباره شکنجه، نمایش تشریفاتی سلطه و تقویت ساختارهای تثبیت قدرت، حاکی از واقعیت‌های فراگیری در مورد استفاده از شکنجه به عنوان ابزار اجبار و کنترل در سراسر تاریخ است.

حقوق بین‌الملل استفاده از شکنجه در همه شکل‌های آن را صریحاً محکوم می‌کند. براساس اولین ماده «کنوانسیون منع شکنجه و دیگر رفتارها یا مجازات‌های بی‌رحمانه، غیرانسانی یا ترذیلی»، «شکنجه هرگونه عمل عامدانه است که بر اثر آن برای بیرون کشیدن اطلاعات یا اقرار گرفتن از کسی درد شدید جسمانی یا روانی به او یا شخص ثالثی تحمیل شود. (همچنین) مجازات فردی برای عملی که او یا شخص ثالثی مرتکب شده یا ظن ارتکاب آن می‌رود، یا تهدید و اجبار او یا شخص ثالثی، هنگامی که تحمیل این درد و رنج با تحریک و ترغیب یا رضایت یک مأمور دولت یا هر صاحب‌منصب دیگری باشد، این تعریف مجازات‌های قانونی را دربر نمی‌گیرد...» در این تعریف تأکید می‌شود که شکنجه نه تنها نقض حقوق افراد بلکه تخطی از اصول جهانی عدالت و انسانیت است. ایران از معدود کشورهایی است که هنوز به عضویت کنوانسیون منع شکنجه درنیا آمده است.

شکنجه در زندان‌های ایران: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران توسل به شکنجه برای اخذ اعتراف یا کسب اطلاعات را ممنوع می‌کند اما گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشری تصویر نگران‌کننده‌ای از سوءاستفاده سیستماتیک و توسل به خشونت توسط این حکومت ترسیم می‌کنند. برای مثال، می‌توان به شلاق زدن مخالفان سیاسی، زندانیان عقیدتی و افرادی که تهدیدی برای رژیم به شمار می‌روند اشاره کرد. مطابق اصل ۳۸ قانون اساسی، جمهوری اسلامی «هرگونه شکنجه، برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع، را ممنوع کرده است. اما شورای نگهبان با رد لایحه ممنوعیت شکنجه، تصمیم‌گیری درباره این مسئله را بر عهده قاضی گذاشته است. بنا به ماده سوم «در تزامن مهم و مهم و دوران امر بین افسد و فاسد، ترجیح اهم و دفع افسد به فاسد، حکم عقلی و شرعی است و لذا در مواردی مثل آدم‌ربایی یا بمب‌گذاری یا مواردی از بندهای ذیل تبصره‌ی ماده (۱)، قاضی ممکن است با توجه به ادله و اسناد و مدارک و قرائن لازم بپردازد در خصوص اخذ اطلاعات برای حفظ جان جمع کثیری از مردم، بدون رعایت برخی از بندهای مذکور در ماده (۱)، اقدام به صدور حکم نماید. چنان‌که تصویب‌کنندگان طرح، خود در تبصره ذیل ماده (۱)، مواردی از آنچه را که محکوم به حکم شکنجه دانسته‌اند، با شرایطی تجویز کرده‌اند.»

شلاق پس از انقلاب ۵۷: شلاق نواری چرمی، به هم تابیده، فاقد گره و به طول تقریبی یک متر و به قطر تقریبی یک و نیم سانتی‌متر است. در جوامع اولیه و در ادیان

مراسم تدفین

محمد جواد

«میرن آدمها و از اونها فقط خاطراتشون به جا می‌مونه.» این صدای من است که جلو جنازه می‌خوانم. جنازه بر روی دوش مردم داخل قبرستان به سمت سرای ابدیش در حال حرکت است و در جلو، پسران مرحوم در حال حرکتند و مرده مرده گریه می‌کنند. ادامه می‌دهم: «یکی از مردان نیک روزگار از دست ما رفت. مردی سخاوتمند و نیکوکار که دست ضعفا و مستمندان را می‌گرفت، در امر خیر و برقراری صلح و صفا ید طولی داشت این آقا مصطفی.»

نیش مردم بازمی‌شود. من هم میدانم آب ازدست مصطفی نمی‌چکد، در تعجبم چطور به عزرائیل جان داد. این بابا از پشت، دست شیطان را بسته بود، اما من باید خوبی‌های میت را بگویم، حالا اگر مرحوم ملعون است و خوبی ندارد، گناه من چیست؟! آقا مصطفی یک عمر از سر و کول مردم بالا رفت. بالاخره مردم جنازه را روی زمین می‌گذارند. مردم صف می‌کشند و آماده نماز می‌شوند. جل الخالق، مصطفی کفن پوش نیم خیز می‌شود و می‌نشیند. مردم با دیدن این صحنه دو تا پا دارند، دو تا پای دیگر هم فرض می‌کنند و هر کدام به سمتی فرار می‌کنند.

جناب عزرائیل هم حریف این مصطفی نشد. این ملعون خسیس، جان به عزرائیل نداده بود، فقط چند ساعت سنگا لیزاسیون شده بود. این ملعون چند بار دست من رو توی پوست گردو گذاشته بود و پول من رو خورده بود. امروز از صبح من علاف این بابام، از بس که پشت بلند گو شعر خواندم گلویم پاره شد. حالا که ماهی به دمش رسیده، این مصطفی داره موش می‌دوانه. با آجری که روی زمین افتاده بود ضربه ای به سر میت محترم کویدم. آقا مصطفی دراز به دراز افتاد. اینجا آرامستان است. هر کس که اینجا می‌آید باید آرام بگیرد و گرنه آرامش را به او می‌بخشیم. پشت میکروفن فریاد می‌زنم: «حضر عزیز تشریف بیاورید، خودم کشتمش، جای نگرانی نیست، میت الان آمادست، خواهش مندم جهت ادامه مراسم تدفین تشریف بیاورید، درست نیست میت روی زمین معطل بماند.» و به این ترتیب مراسم تدفین به خوبی و خوشی ادامه پیدا کرد.

است اما با کلی امید و رؤیای روشن فردای این آب و خاک و دوباره ایران شدن، ایران هر شب به آغوش پاک وطن برمی‌گردد. ما نمی‌خواهیم هموطنی از مرزهای غرب و شرق و آب‌های جنوب و سرسبزی شمال به خلیج‌ها و سرزمین‌های دور بگیریزد. باید مادران و فرزندان این خاک که رفته‌اند دوباره به میهن برگردند و آنان که هوای رفتن دارند بمانند تا دریاها را از اسارات خشک نشینان مزدور و دزدان دریایی بیگانه رها سازیم و آب را به خاک‌های تشنه خودمان برگردانیم و در باغ‌های ایران درختان میوه و در دشت‌های وسیع گل بکاریم. هر آن که ایرانی و آریایی است دنبال مدال و مقام نیست. ما آغوش گرم و پرمهر وطنی را می‌خواهیم که پیامش صلح و دوستی و برابری برای همگان و سرمشق سایر ملت‌ها باشد و آرزوی مرگ دیگران را نداشته باشد.

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ر	ع	ا	ش	ر	ا	د	ج	ر	ا	خ	ر	ا	ف	م
و	ر	ب	ا	ت	ن	ا	د	ن	ا	ر	ا	ی	ا	۱
ا	ب	د	ر	ب	ز	د	ن	ن	ل	ی	ل	ی	د	۲
ن	س	ر	ا	گ	ی	ی	د	ی	ا	ی	ا	ی	۱	۴
ا	ت	ب	ا	ر	و	ا	ن	ا	س	ا	پ	م	۵	
ش	ا	م	س	ی	س	خ	ن	ا	س	ا	ی	ک	ی	۴
ی	ن	ا	ن	ا	ی	ا	س	ر	ا	ر	ا	پ	ا	۷
ر	ا	ا	س	ن	ن	ا	خ	ا	ر	ر	ر	م	۸	
ی	گ	ر	ا	د	ک	ی	ا	ر	ا	ر	ا	ت	۱	۹
ا	ل	و	ا	م	ن	ا	ن	ک	ل	ا	د	ر	۱۰	
ک	ف	ن	پ	ی	ب	ی	ن	ی	ن	ر	و	ر	۱۱	
ا	پ	ا	د	د	د	ن	د	خ	ا	ر	ی	س	۱۲	
ر	ا	ن	ا	ا	ن	ا	ن	ی	ن	ی	ا	ر	۱۳	
گ	ن	ی	ش	ن	گ	و	ی	م	ی	ر	س	م	۱۴	
ر	ا	ن	ت	ا	ن	د	ک	ا	د	ر	ی	د	۱۵	

دلنویسه

عبدالله خسروی

گفت: «از ایران بیشتر بنویس!» با خود اندیشیدم وقتی نامش چون نگین درخشانی در آسمان تاریخ، فرهنگ، ادبیات، هنر، فلسفه و علوم ریاضی و طب تمام دوران‌ها می‌درخشد، من کمترین چه می‌توانم بنویسم! به قول معروف «آن را که عیان است چه حاجت به بیان است». تا دنیا برقرار و ماه به دور زمین می‌چرخد، ترانه ایرانیان از کوچه‌های تاریخ به گوش می‌رسد. هر آن کس که روح ایرانی در وجودش نفس می‌کشد از شام تا بام در پی آرامش و خوشبختی وطن خیال می‌بافد و رؤیا می‌بیند. چه سال‌های بسیاری خانه‌هایش فروریخت، قصه‌هایش گفته نشد، بغض‌هایش در گلو قندیل بست و فریادهایش خفه و قهرمانانش فراموش و یا در گور شدند، اما عشق به وطن هر سال بیشتر از پارسال در تک تک سلول‌های وجود و در رگ خون عاشقان این دیار جهیدن گرفت.

ما عاشقان این آب و خاک از پس هزاران سال فرهنگ و قدمت به امروز معاصر رسیدیم و اکنون باید حواس مان به غم وطن و آوارگی فرزندانمان باشد. ملت و هر انسانی که گذشته و پیشینه‌ای قوی و درخشان نداشته باشد تا با یادآوری آن به سرزمین و خودش ببالد، شبیه مرده‌ای بی‌هویت و بدون قبر است و هیچگاه نام، آوازه و اثری از آن بر جای نخواهد ماند. ایران ما یادگار زرین روزگار باستان و الماس درخشان و پر افتخار ادوار گذشته تاریخ است. لازم به نوشتن و گفتن نیست که اصالت و نژاد ما به آریاییان معروف برمی‌گردد. سلسله‌ای که متشکل از سه قوم شجاع و قدرتمند ماد و پارت و پارس بود و گرچه هر کدام در زمانه خویش ظهور و افول را تجربه کرده‌اند، اما از دوران طلوع تا غروب، هزاران هزار صفحه درخشان از شجاعت، نجابت، اصالت و پیروزی و افتخار برای ملت و آیندگان خویش به یادگار گذاشتند و تاریخ و نقشه دنیای آن زمان را دستخوش تغییرات وسیعی کرده‌اند و شیوه نوین و متمدنانه‌ای از زندگی کردن و همزیستی مسالمت‌آمیز با دولت‌های مغلوب را سرمش و الگو برای سایر حکومت‌های آن زمان قرار داده‌اند که برای همیشه در اوراق مورخین به عنوان نقطه عطفی ثبت شده است.

آنان که چند صفحه از تاریخ را خوانده‌اند و یا شنیده‌اند، می‌دانند میهن ما و مدار شجاعت و شرافت کوروش و امثالهم است. قرن‌ها از آن روزگاران گذشته و گردون ایام چرخ‌ها خورده و اکنون این میراث به نسل ما رسیده است و ما باید فارغ از هر دین و مذهب و زبان و هر قومیتی که داریم به عنوان یک ایرانی در حفظ، مرمت و گسترش این سرزمین در تمام ابعاد کوشا باشیم. گاه که به گذشته‌ها و تحولات و سندسازی‌های جعلی و دستکاری‌های تاریخی می‌اندیشم، افسوس می‌خورم و با وجود این که قلم برای کتاب‌های سوخته گریه می‌کند و از درست‌های غلط ترجمه شده، شکایت دارم اما خوشحالم اسناد تاریخی و شواهدی عینی و برجای مانده همچون نقش رستم، تخت جمشید، هگمتانه، طاق بستان، بیستون و کلی آثار دیگر که از شمال تا جنوب و شرق تا غرب این سرزمین اهورایی چون تاج پادشاهی می‌درخشند از قدمت دیرین و تمدن کهن و پرافتخار ما سخن می‌گویند. دنیا و مزدوران این آب و خاک پهناور و تمدن چندهزارساله، باید بدانند تا خروش آب‌های همیشه نیلگون خلیج همیشه پارس و ردپای عمیق دریای خزر هست ما را از نقشه‌های جعلی و امواج بیگانگان هراسی نیست و تا زاگرس با صلابت و مغرور و البرز سربلند و سرکش را داریم، دل مان به تکیه‌گاه‌هایی محکم قرص است و گرچه همگی زخمی و خسته هستیم اما وقتی زمانش برسد غبار و مه روزگار امروز را با اتحاد و همدلی و فریادی به یک زبان واحد از تن زاگرس نشینان و البرز قامتان بیرون می‌کشیم.

با وجود این که زخم‌های عمیق زندگی، فرصت قشنگ و عاشق زندگی کردن را از جسم و روح گرفته است، اما وقتی نام ایران به خیالم قدم می‌گذارد، حالم خوب می‌شود و ایمان دارم اینقدر این سرزمین را دوست دارم که گاهی شب‌ها همسفر خیال می‌شوم و خاک پاک کویر و دیدن کاروانی از ستارگان در آسمان بیکران و روی ماهش را می‌بوسم و با آن که روح آزاد و اندیشه جستجوگر هر ایرانی اصیل، سالیان دراز همپای عمر و جاده زندگی در پی نشان دادن حقیقت و افتخارات تقویم دیروز، جراحت و زخم اندیشه‌های دشمنان این دیار را به روح و جانم خریده است و برای فرار از کابوس‌ها و کابوس‌پوشان، همسفر خیالات شده و شب‌های زیادی بر فراز کوه‌های سر به فلک کشیده دماوند، سبلان، شاهو، کبیرکوه، دنا و قله‌های مرتفع دیگر این خاک پرواز کرده و کنار خشک شدن اشک دریاچه ارومیه از غم به گل نشسته و دلش برای غربت هامون و خاموش شدن صدای زاینده رود شکسته


کانتربلند، ویژگی های رایجی هستند که حس نوستالژی را القا می کنند.
لهجه ها و دکورهای قدیمی: ترکیب دکورهای قدیمی در طراحی خانه های کشاورزی آمریکایی ضروری است. مبلمان عتیقه، تابلوهای فرسوده، و اکسسوری های قدیمی به این فضا شخصیت و اصالت می بخشد. چراغ های الهام گرفته از سبک کلاسیک، مانند لوسترهای فرورژه یا چراغ های آویز شیشه ای، در عین این که نورپردازی کاربردی را ارائه می دهند، حس نوستالژی را نیز القا می کند.



نور طبیعی: وجود نور طبیعی در این سبک یکی از عناصر اصلی می باشد که در واقع هدف آن وارد کردن فضای باز بیرون به داخل خانه است. پنجره های بزرگ با پرده های شفاف اجازه می دهند نور خورشید کافی فضا را پر کند و محیطی مطبوع و پر از نور را ایجاد کند که جذابیت کلی زیبایی شناسی داخلی خانه مزرعه را افزایش می دهد.
نتیجه: طراحی داخلی خانه های کشاورزی آمریکایی جذابیت و سادگی روستایی را به تصویر می کشد و آن را با راحتی سبک و عناصر مدرن ترکیب می کند. با استفاده از مواد طبیعی و ایجاد فضایی دنج، ترکیب عناصر قدیمی و در آغوش گرفتن نور طبیعی، می توانید خانه ای گرم و دلنشین ایجاد کنید. زیبایی این سبک در سادگی و ظرافت همیشگی آن نهفته است و آن را به گزینه ای محبوب برای کسانی تبدیل می کند که به دنبال فضایی دنج و دلپذیر هستند. پس اگر به دنبال فضایی گرم هستید این سبک می تواند انتخاب خوبی برای شما باشد.

وحد زمردی

مدرس و کارشناس موسیقی
با بیش از بیست سال تجربه



تدریس کلاس های آواز، تار، ستار، تنبور، پیانو،
ریتم خوانی، سلفژ و صداسازی و تئوری موسیقی

(۴۰۸) ۷۴۵-۹۲۴۴
www.vahidzomorodi.com



ساخت و اجرای طراحی دکوراسیون

هستی موسوی
طراح دکوراسیون داخلی
hastidesign99@gmail.com

طراحی داخلی خانه های کشاورزی آمریکایی

طراحی داخلی خانه های مزرعه آمریکایی یک سبک جذاب و جاودانه است که عناصر روستیک را با عناصر مدرن ترکیب می کند. دو نوع اصلی از این سبک وجود دارد: خانه های مزرعه سنتی و خانه های مزرعه مدرن. در واقع این سبک از خانه های مزرعه سنتی موجود در سراسر ایالات متحده الهام می گیرد و با استفاده از مواد طبیعی، اکسسوری های آنتیک و قدیمی فضایی گرم و دلپذیر را ایجاد می کند. در این مقاله، قصد داریم ویژگی های کلیدی طراحی داخلی خانه های کشاورزی آمریکایی و این که چگونه می توانید این سبک متفاوت را به خانه خود بیاورید، بررسی کنیم.

تاکید بر مواد طبیعی: یکی از ویژگی های بارز طراحی داخلی خانه های کشاورزی آمریکایی استفاده از مواد طبیعی است. مانند چوب که نقش برجسته ای در این سبک ایفا می کند. تیرهای سقفی اکسپوز، کف های چوبی سخت در این خانه ها بسیار



دیده می شوند. از سنگ و آجر نیز برای افزودن بافت و اصالت استفاده می شود.
فضای دنج و دلپذیر: در فضای داخلی خانه ها با این سبک، راحتی را در اولویت قرار می دهد و بر ایجاد یک محیط دنج و دلپذیر تمرکز دارد. مبلمان نرم و راحت با روکش یا تودوزی با رنگ های خنثی پرتعداد است. منسوجات چند لایه، مانند فرش های مخملی و کوسن ها، گرما و جذابیت بصری را در فضا اضافه می کند.
ظرافت روستایی: فضای داخلی خانه های کشاورزی آمریکایی عناصر روستایی را با ظرافت ترکیب می کند. ترکیب وسایل قدیمی و یا عتیقه با عناصر مدرن، فضایی منحصر به فرد را از نظر بصری ایجاد می کند که ترکیبی متعادل بین عناصر قدیمی و مدرن است. به عنوان مثال، یک اتاق ناهارخوری در این سبک ممکن است دارای یک میز چوبی عتیقه همراه با صندلی هایی به سبک مدرن باشد که این ترکیب سبک ها، فضایی بصری محرک و منحصر به فرد ایجاد می کند.

پالت رنگ خنثی: در این فضاها از پالت رنگی خنثی استفاده می شود، که نشان دهنده سادگی زندگی روستایی است. رنگ های سفید، بژهای ملایم، قهوه ای روشن و خاکستری کم رنگ انتخاب های رایجی هستند. استفاده از رنگ های خنثی در پس زمینه، به عناصر دیگر مانند مبلمان و دکور اجازه می دهد که بیشتر برجسته و دیده شوند. استفاده از لکه های رنگی در اکسسوری ها مانند کوسن ها و یا استفاده از آثار هنری می تواند حس سرزنده به ارمغان بیاورد.

آشپزخانه در خانه های کشاورزی: آشپزخانه یک فضای مرکزی در طراحی خانه های کشاورزی است. معمولاً شامل یک سینک بزرگ به سبک خانه های کشاورزی، قفسه بندی باز و ترکیبی از لوازم قدیمی و مدرن است. کابینت های چوبی طبیعی، میز

پژواک، نشریه برگزیده شمال کالیفرنیا

(408) 221-8624

از اینجا و آنجا

گلنار



پاشن برن ایران و زن با خودشون بیارن، اون هم زنی که جای دخترشون میمونه، اگر هم ازدواج نخوان بکنند، میرن یک دوست دختر جوون اینجا پیدا می کنند و تازه به رخ همه نیز می کشند که بله (ما می تویم). البته بگم که این دخترهای ایرانی هم که منتظرند تا یکی رو که پولدار هم باشه پیدا کنند و به تور بزنند و گرنه اصلا عشق و عاشقی در کار نیست! بعد لبخندی زد و ادامه داد: «خب، شما که نظری ندادید. حتما این هم میشه یک موضوع داغ که برای ماه آینده در موردش بنویسید تا شاید آبروشون بره و درس عبرت بگیرند! چی فکر می کنید؟! در موردش می نویسید؟! نمی دونم که چرا در چنین موقعیت هایی که من اصلا رقبتی برای دخالت در بعضی از موضوعات ندارم، حتما در جمع باید یکنفر پیدا شود که به طریقی سعی کند که من را نیز یک جورایی به داخل این چاه هل بدهد!

برای چند ثانیه ای ساکت به همگی نگاه کردم و بعد رویم را کردم به طرف خانمی که از من خواسته بود که در مورد این مسئله مقاله بنویسم و گفتم: «پیشنهاد بسیار خوبی به من دادید. در واقع قبل از اینکه شما این حرف را بزید خودم داشتم فکر می کردم که بد نیست تا در این مورد مطلبی بنویسم و امیدوارم که سعی کنید که مطلب را بعد از چاپ بخوانید.»

متأسفانه به نظر می رسد یک عده ای که در زندگی شان به جز پشت سر حرف زدن و دخالت های بی مورد درباره زندگی دیگران، کار بخصوص دیگری ندارند، از کاری که بعضی از این آقایان انجام می دهند، مانند همسر و یا دوست دختر جوان گرفتن ناراحت شده اند! برایم عجیب است و نمی توانم که متوجه بشوم که ما تا به کی می خواهیم در زندگی دیگران دخالت های بیجا بکنیم و به خودمان این حق و اجازه را بدهیم که در مورد مردم حرف مفت بزیم و راه و روش زندگی برای دیگران تعیین کنیم! به من و شما نوعی چه ارتباطی دارد که کی با کی و به چه دلیلی ازدواج کرده؟! مگه من و شما خرجی این اشخاص را می دهیم که حالا به خودمان این اجازه را دادیم که در موردشان حرف های مزخرف بزیم. نوش جان شان باشد. اگر با هم ماندند، آفرین به آنها. اگر از هم جدا شدند، انشالله درس و تجربه بهتری در زندگی یاد گرفته باشند.

بیاید به جای این حرف های منفی، آرزوی سلامتی و خوشبختی برایشان داشته باشیم و بگذاریم که تکلیف زندگی خودشان را فقط خودشان مشخص کنند. خانم هایی که خیلی نگران این آقایان هستند که چرا رفتند زن و یا دوست دختر جوان گرفتند و این رفتار ممکن است که روی شوهران شان اثر بد بگذارد، شاید بهتر باشد که وقت، توجه و انرژی شان را در مورد زندگی و شوهران شان استفاده کنند تا بتوانند زندگی سالم تری را تشکیل دهند و شوهران شان را راضی نگهدارند تا در نتیجه اضطراب شان برای از دست دادن همسران شان به دخترهای جوان کمتر شود. و آقایانی هم که بی دلیل آب از لب و لوجه شان آویزان شده و از حسادت در حال حسرت خوردن هستند و مدام از خودشان و دیگر مردها می پرسند که «چرا من خوش شانس نیستم که مثل فلانی زن جوان گیرم بیاد؟!»، آیا بهتر نیست به جای وقت تلف کردن و آه کشیدن، توجه، عشق و علاقه بیشتری به همسر و زندگی خود نشان دهند و قدر و ارزش آن چه را که در زندگی به دست آورده اند بدانند؟! دست از سر مردم بر داریم و اینقدر بیخودی وقت و انرژی مان را برای مسائلی که بهمون ارتباط ندارد هدر ندهیم. ما کلاهمان را باید هوا بیندازیم اگر بتوانیم اول به زندگی خودمان کاملا رسیدگی و توجه کنیم!

چندی پیش در یک مهمانی با تعدادی از خانم هایی که به ندرت می بینمشان، در گوشه ای جمع شده بودیم و حرف های متفرقه می زدیم که البته بیشتر برای وقت گذرانی بود تا یاد گرفتن مسائل مهم زندگی. یکی از خانم ها یک دفعه مثل این که موضوع بسیار مهمی را به یاد بیاورد با صدایی بلند گفت: «لطفا همه ساکت! می خوام یک خبر بدم. آقای فلانی رو که همه می شناسید! شنیدید چکار کرده؟! آقا رفته ایران و بعد از چند ماه برگشته ونمی دونید چی با خودش آورده! یک دختر خانم ترگل و ورگل که کمتر از نصف سن خودش را داره. مثلاً زن گرفته! البته زن که چه عرض کنم، بچه گرفته. مرده خجالت نمی کشه با این سن و سالش. آخه یکی نیست بهش بگه سر پیری و معرکه گیری؟! آگه می خواستی زن بگیري اقلا یکی رو می گرفتی که هم سن و سال خودت باشه نه این که هنوز طرف شیرخوره هست!!» یکی دیگر از خانم ها با حالتی بسیار متعجب پرسید: «وا! مگه دختره چند سالشه؟! خانم اولی جواب داد: «والله آقای فلانی که نزدیک شصت پنج سال رو راحت داره. دختر خانم هم فکر می کنم حدود بیست و هفت هشت سال بیشتر نداشته باشه!».

یک خانم دیگه سرش را با تأسف تکان داد و گفت: «آخر زمون شده! این مردها خجالت نمی کشند. به جای زن گرفتن می خوان عروسک بازی کنند! بیچاره ما! بحث گرم شده بود. به نظر خودشان در مورد موضوع داغی حرف می زدند. خانم دیگه ای گفت: «حالا چرا بیچاره ما؟! مردیکه بچه بازه و رفته زن به این جوونی گرفته، ما که خدا رو شکر عقلمون هنوز سر جاشه! خانم اولی جواب داد: «نه، میدونی چرا میگم بیچاره ما؟! برای اینکه این مردهای خانم باز میرن ایران، زن میگیرن و با یک دختر بچه هزار سال کمتر از سنشون بر می گردند و چرا راه دور بریم، همین جا، مگه بارها و بارها نشده که با چشم خودمون دیدیم که بسیاری از این مردها با سن و سال بالایی که دارن رفتن دوست دختر نصف سنشون گرفتن و تازه کلی هم به این و اون پز میدن و هر جایی میرن مثل این ندید بدیدها دست دختره زیر بغلشونه. حالا مشکل این است که کارهای احمقانه این مردها ممکنه که اثر بد بذاره روی شوهرانمون! خب بالاخره عقل مرد به چشمشه! می بینن که چند نفر از اطرافیان رفتن زن و یا دوست دختر جوون و ترگل ورگل گرفتن، خب حتما با خودشون فکر می کنن (پس ما چی؟! ما چه چیزمون کمتره?!) بعد یک دفعه ممکنه که به هوس بیفتن. زن که نمیتونن برن بگیرن، خب میرن دنبال معشوقه جوون می گردند. این همه هم که دختر ول همه جا ریخته!».

بنظر می می رسید به خانم ها حالت سگته قلبی داشت دست می داد. از صحبت درباره این موضوع کلی به هیجان آمده بودند! اغراق نمی کنم وقتی بنویسم که من تنها زنی در جمع بودم که فقط به حرفهای بیهوده و بی جای این خانم ها گوش می دادم بدون کلمه ای اظهار نظر. البته گوش دادن که چه عرض کنم! بعضی اوقات این گوش دادن ها همراه با شکنجه است!

یواش یواش مردهای حاضر در جمع که فکر می کنم از راه دور آنتن های گوش شان رفته بود بالا و با شنیدن بعضی از حرف های خانم ها، متوجه شده بودند که در مورد چه موضوعی حرف زده می شود، خودشان را وارد جمع ما کردند. خودمونیم، به نظر می رسد که بسیاری از مردها نیز عاشق حرف های خاله زنی هستند.

یکی از آقایان با لبخند و حالت شیطنتی پرسید: «خب ببینم، شماها در مورد کی دارین حرف می زیند؟!». یکی از خانم ها سریعاً اسم چند نفر را برد و تقریباً شناسنامه زندگی خصوصی این آقایان را برای همه مشخص کرد. دیگه مردها نتوانستند جلوی خودشان را بگیرند و دور گرفتند. با لبخند و آب از لب و لوجه ها آویزان شروع کردند به اظهار نظر. «بابا خوش به حال فلانی، رفته یک دوست دختر جوون گرفته که بیا ببین»، «آقای فلانی چه زنی از ایران آورده. بر عکس خودش، زنش جوون، خوشگل و چه هیکلی داره!»، «خدا به بعضی از مردها شانس میده! و خلاصه هر کسی شوخی و یا جدی، نظری می داد و اظهار وجود می کرد و خانم ها نیز در حال جوش خوردن.

فکر کردم که تا موضوع به مراحل پیچیده تری نرسیده بهتر است که رفع زحمت کنم! قبل از این که از جایم بلند شوم و از این جمع دوست داشتنی و مهربان خدا حافظی کنم، یکی از خانم ها رویش را کرد به من و گفت: «ترو خدا می بیند که چه مردهایی پیدا می شوند؟! خجالت هم نمی کشند. اصلاً مثل این که مد روز شده که

حقایق شگفت انگیز علمی

حاوی واقعیت‌هایی علمی در زمینه‌های پزشکی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی و ...
منبع: <https://wtffunfact.com>

♦ سازمان جاسوسی مرکزی آمریکا) بوده است.
♦ گری وب، گزارشگر خبرگزاری سان جوز مرکوری، نخستین کسی بود که قضیه دست داشتن سی (سازمان جاسوسی مرکزی آمریکا) در تجارت کواکابین را برملا کرد، جسد او با «اثر دو ضربه گلوله به سرش» پیدا شد. مرگ او در سال ۲۰۰۴ به عنوان خودکشی مطرح شد.
♦ سیا (سازمان جاسوسی مرکزی آمریکا) روزانه تا ۵ میلیون پست در اکس (تویتر سابق) را می‌خواند.
♦ در سال ۱۹۶۲، سیا (سازمان جاسوسی مرکزی آمریکا) مکان نلسون ماندلا را به سرویس جاسوسی آفریقای جنوبی گزارش داد که منجر به دستگیری او و زندانی شدن او به مدت ۲۷ سال شد.
♦ هر ساله ۵۵۰۰ بمب منفجر نشده از بقایای جنگ جهانی دوم در آلمان کشف می‌شود.
♦ وسیله ای قلابی به نام ADE ۶۵۱ که تنها یک میله فلزی بی خاصیت و یک لولای پلاستیکی بود، به عنوان یک دستگاه بمب یاب به قیمت ۶۰,۰۰۰ دلار فروخته شد. این وسیله توسط ارتش‌های عراق، افغانستان و بیش از ده‌ها کشور دیگر، طی سالهای متمادی به کار گرفته شد، پیش از آنکه کسی متوجه شود که این وسیله قلابی، هیچ کاری انجام نمی‌دهد.
♦ در سال ۱۹۶۱، نیروی هوایی ارتش آمریکا، تصادفاً دو عدد بمب هسته ای را بر روی ایالت کارولینای شمالی فرو انداخت، که قدرت تخریب هر کدام از آنها به اندازه ۲۵۰ برابر بمب اتمی هیروشیما بود، البته آنها منفجر نشدند. یکی از این بمب‌ها، همچنان در زمینی که فرو افتاده، مدفون شده است.
♦ اگر مورچه‌ها به اندازه ما بودند، می‌توانستند با سرعت دو برابر خودروی لامبورگینی، بدون.
♦ پس از حادثه یازده سپتامبر، بخش زیادی از آمریکایی‌ها ترجیح می‌دهند که به جای هوایما با خودرو مسافرت کنند، برآورد می‌شود که این تغییر روش مسافرت، موجب کشته شدن هزار نفر در ماه (ناشی از تصادفات جاده ای) شده است.
♦ ثروت داعش به قدری زیاد است که از چندین کشور ثروتمندتر می‌باشد. این گروه روزانه بین یک تا پنج میلیون دلار درآمد دارند.
♦ دنباله مطلب در صفحه ۵۸

♦ نوع موسیقی که می‌شنوید می‌تواند روشی که می‌اندیشید را تغییر دهد.
♦ کمبود خواب در مدت ۳ تا ۵ سال، می‌تواند مغز شما را منقبض کند.
♦ مغز شما به اندازه ای الکتریسیته تولید می‌کند که می‌تواند یک لامپ را روشن نگه دارد.
♦ هنگامی که فردی می‌میرد، به مدت ۷ دقیقه مغز او همچنان فعالیت می‌کند. در این مدت، مغز، خاطرات فرد را به صورت رویاوار، در ذهن، بازخوانی می‌کند.
♦ اگر صبح ورزش کنید، بدن شما به عنوان انرژی، چربی را می‌سوزاند، زیرا هنگامی که خواب بوده‌اید، همه کربوهیدرات‌ها را مصرف کرده‌اید.
♦ بدن انسان به طور متوسط حاوی ۲۰۰ میلی گرم طلاي خالص است.
♦ در ۳۲ ثانیه بعد، بدن شما به طور متوسط ۷۰ میلیون سلول قرمز خون تولید می‌کند، ۴۷۱ هزار سلول پوست را دور می‌ریزد، و ۲۵ گونه، فکر می‌کند.
♦ هنگامی که شما این جمله را می‌خوانید، ۲۵ میلیون سلول بدن شما می‌میرند.
♦ هنگامی که نخستین بار در یک محیط جدید می‌خواهید، مغز انسان به صورت نیمه بیدار می‌ماند.
♦ اگر یک سوسک با یک انسان تماس پیدا کند، به مکان امنی می‌گریزد و خودش را تمیز می‌کند!
♦ قلب انسان در طول عمر یک فرد، به اندازه ای خون پمپاژ می‌کند که می‌تواند سه نفت کش عظیم را پر کند.
♦ شرکت‌های گوگل و یاهو برای کوتاه کردن چمن‌های فضای سبز خود در محوطه ساختمان‌های ریاست و مرکز داده‌ها، از گله‌های گوسفند بهره می‌گیرند.
♦ خورشید و ماه تقریباً به یک اندازه به نظر می‌رسند، زیرا ماه ۴۰۰ برابر کوچکتر از خورشید است ولی نسبت به خورشید، ۴۰۰ برابر به زمین نزدیکتر است.
♦ ۹۶ درصد از مردم نمی‌دانند که اسامه بن لادن در دهه ۱۹۸۰، مأمور مخفی سیا



حسن لشگری

Pine Press Printing and Copying

با مدیریت ایرانی به همراه کادری مجرب و با داشتن پیشرفته ترین دستگاه‌های چاپ و ارائه بهترین سرویس در کلیه امور چاپی برای هموطنان عزیز

- ♦ Self & Full Service Copying
- ♦ Perfect Binding
- ♦ Tape Binding
- ♦ Laminating
- ♦ GBC Binding
- ♦ Wire-O-Binding
- ♦ Saddle Sticking
- ♦ Graphics Services
- ♦ Fold, Perf & Scoring



- ♦ Manuals
- ♦ Data Sheets
- ♦ General Printing
- ♦ Newsletters
- ♦ Catalogs
- ♦ Invoices
- ♦ Business Cards
- ♦ Letterhead
- ♦ Presentation

Tel: (408) 730-2552

Fax: (408) 773-1000

info@pinepress.com

www.pinepress.com

Serving our clients since 1985

با بیش از ۳۳ سال تجربه

1330 S. Mary Ave., Sunnyvale, CA 94087

عجب شجاعتی! این جوان‌ها را دست‌کم نگیرید!

خدیجه مقدم



نوعی دورهمی صمیمانه است. چند تن از دوستان همدل در خانه مرضیه گرد هم آمده‌اند. گیتا حقوق‌دان و وکیل پایه یک دادگستری، پروانه کنشگر محیط زیست، جهانگیر مترجم کتاب‌های تاریخی، سوفی شاعر و فعال حوزه زنان، و کاوه، جوان‌ترین فرد جمع، مهندس فناوری اطلاعات و کارمند یک شرکت خصوصی. همه از دیدار یکدیگر خوشحال‌اند و سرگرم خوش و بش.

میزبان دکترای جامعه‌شناسی دارد و استاد دانشگاه است. او حاضر نیست که در ترافیک سنگین عصر تهران از خانه خارج شود اما در خانه خود با جان و دل از مهمانان پذیرایی می‌کند. مرضیه زندگی مجردی مدرنی دارد: آپارتمانی کوچک بدون خرت و پرت اضافی با کتابخانه‌ای بزرگ که بیشتر دیوارهای سالن را پوشانده است. نور مناسبی به گوشه و کنار سالن تابیده و به تابلوهای نقاشی جلوه خاصی بخشیده است. از فرش زیر پا خبری نیست و همه می‌توانند و باید با کفش وارد شوند. در یک کلام، همه چیز دلنشین است، مثل رفتار و شخصیت میزبان. همه می‌دانند که مرضیه همچنان به مواضع ایدئولوژیک خود پایبند است. به نظر او، هر قدر طول بکشد، باز هم تنها راه نجات بشر سوسیالیسم است، به شرط آن که از شکست‌ها درس بگیرد و دموکراسی را به مارکسیسم اضافه کند. طبق معمول سر حرف از اوضاع ناگوار سیاسی و اقتصادی ایران باز می‌شود و گفت‌وگو درباره چگونگی خروج از وضعیت به شدت بحرانی موجود، گل می‌کند. این امر نشان می‌دهد که چقدر همه با این پرسش درگیرند که این وضع تا چه زمانی ادامه خواهد یافت.

گیتا، که معلوم است مستقیم از دادگاه و دفتر وکالتش آمده و سر و وضع آشفته‌ای دارد و خستگی سال‌ها کار پریشم و کالت پر تن و جاننش نشسته، با عصبانیت از فساد در دستگاه قضائی می‌گوید و صدایش مرتباً اوج می‌گیرد و صورتش سرخ‌تر می‌شود و سرانجام به بالکن می‌رود تا سیگاری دود کند. کاوه، که با گوشی خود مشغول است، از فساد در دولت و دستگاه‌های حکومتی و وابستگانشان حرف می‌زند و اخبار مهمی را که هر روز همه می‌خوانیم و می‌شنویم ردیف می‌کند اما هنرش این است که با اشاره به ارقام درشت و دقیق اختلاس‌ها می‌گوید با این مبالغ چقدر می‌توان بر تولید و اشتغال افزود. چشم‌های همه گرد می‌شود و او ادامه می‌دهد: «کجای این اقتصاد نئولیبرالیستی است؟ مگر شرکت‌ها و کارخانه‌هایی که دولتی بودند الان دست بخش خصوصی هستند؟ همان دولتی‌ها با عوام‌لشان خوردند و بردند و الان غیر از دریافت ارزش کار دیگری نمی‌کنند. تولید و اشتغال از همه چیز مهم‌تر است.»

پروانه، که لباس نخی سفید بلندی بر تن دارد، مثل هنرپیشه‌های تئاتر ناگهان از جا برمی‌خیزد و حرف گاو را قطع می‌کند: «از همه این‌ها مهم‌تر مسئله آب است. چرا هیچکس در مورد محیط زیست مظلومان صحبت نمی‌کند؟ مسئله آب از همه این فسادها مهم‌تر است. جنگ جهانی سوم که امیدوارم هیچ‌وقت اتفاق نیافتد جنگ آب خواهد بود. حل مسئله آب برای ایران در حکم مرگ و زندگی است، اما متأسفانه همه از آن غافلیم. دریاچه ارومیه خشک شده، زاینده‌رود به زمین فوتبال تبدیل شده، تالاب‌ها همه خشکیده‌اند، میزان بارندگی در ایران به شدت کاهش یافته. این همه متخصص محیط زیست داریم، کلی طرح پایدار و متوازن دارند که اتفاقاً اشتغال‌زای هم هستند ولی اصلاً حمایت نمی‌شوند. فمینیست‌ها و چپ‌ها که قاعدتاً باید نزدیک‌ترین متحدان محیط زیستی‌ها باشند از هواداران محیط زیست حمایت نمی‌کنند.»

سوفی، که چند کتاب شعر تازه منتشر شده و امضا شده‌اش را برای هدیه دادن به دوستان آورده، رشته سخن را در دست می‌گیرد: «چرا می‌گویید هیچکس درباره محیط زیست حرف نمی‌زند؟ به شعرهای من نگاه کنید!» کتاب را باز می‌کند و با اشاره به شعر «نفس» تذکر می‌دهد که محیط زیست هم مسئله‌ای سیاسی است و تا این حکومت هست چنین مشکلاتی حل نخواهد شد. «می‌دانید که هنوز فعالان محیط زیست از زندان آزاد نشده‌اند. خلاصه این که مشکلات زیست‌محیطی به این سادگی حل نخواهند شد. خانه از پای‌بست ویران است.» با عصبانیت موهای بلندش را که به زیبایی آراسته است جمع می‌کند و با گیره‌ای محکم می‌بندد. جهانگیر، که به قول جوان‌ها اصلتش را حفظ کرده و سیبل پرپشت و بلندی دارد و آدم باید خیلی دقت کند تا از زیر سیبل لب‌هایش را ببیند و گاه لب‌خوانی کند، مثل همیشه با یاری گرفتن از تاریخ نظرانش را بیان می‌کند: «همه این‌ها دلایل تاریخی دارد.» او موشکافانه برای چندمین بار، با بغضی در گلو، توضیح می‌دهد که چرا انقلاب شد و ما چه کردیم و

چه اشتباهاتی مرتکب شدیم و چه جان‌های شیفته‌ای به پای آرمان‌های والای انسانی کشته شدند. سپس با افسوس می‌افزاید: «چه فکر می‌کردیم و چه شد! او که خود سال‌ها زندانی هر دو رژیم بوده و از نظر جسمانی آسیب دیده، بیش از همه به دنبال راهی برای برون رفت از این بحران‌هاست. اما گاه چنان ناامید می‌شود که با شرم و حیا می‌گوید: «حالت می‌کشم که بگویم ما مردمان خوبی نیستیم. در طول تاریخ، ایرانی‌ها نشان داده‌اند که در بزنگاه‌های مهم تاریخی خیانت کرده‌اند، فرصت طلب و راحت طلب بوده و متحد عمل نکرده‌اند. مگر سال ۳۲ بود که ابتدا مرگ بر شاه گفتند اما بعد از کودتا زنده‌باد شاه گفتند؟ داریوش سوم را که اسکندر نکشت، یزدگرد سوم را هم یک ایرانی کشت. ما همیشه در تاریخ ایران شاهد خیانت بوده‌ایم.»

مرضیه لیوانی آب برای جهانگیر می‌آورد. جهانگیر می‌گوید: «مرسی، شراب را ترجیح می‌دهم»، و گیلان خود را پر می‌کند. مرضیه با لحنی دلجویانه رو به جهانگیر می‌گوید: «جهانگیر جان، خودت بهتر از ما می‌دانی که به‌رغم این خیانت‌ها، ایران با فداکاری اقلیتی از مردم زنده مانده و از بین نرفته است. مردم چطور با هم متحد شوند؟ چه وقتی تمرین دموکراسی داشته‌اند؟ چه زمانی گذاشته‌اند که تشکیلی پا بگیرد؟ اتحادهایشان همیشه هیجانی بوده و چون در یک لحظه با هم متحد شده‌اند در یک لحظه هم اختلاف پیدا کرده‌اند. احزاب درست و حسابی وجود نداشته و ندارد تا مردم بدانند چه می‌خواهند و چه نمی‌خواهند. برنامه و منشوری وجود ندارد که بدانند این اتحاد برای چیست. حتی نمی‌گذارند تشکلهای غیردولتی برای کمک به کودکان خیابان شکل بگیرد چون از تشکیلات می‌ترسند. مردم چقدر هزینه بدهند؟ چهل و سه سال است که برای یک‌دوره تغییر همه‌جور هزینه داده‌اند. از تشکیلاتی عمل کردن، هم حکومت می‌ترسد و هم انگار خود مردم. برای همین هم دنبال یک نفرند که بیاید و حکومت را سرنگون کند و آنها را نجات دهد. علت موفقیت خمینی تشکیلاتی بود که از طریق مساجد و بازار ایجاد کرده بود.»

پروانه در حالی که ظرف هندوانه‌های قاچ‌شده را روی میز می‌گذارد وارد بحث می‌شود: «از آزادی تشکیل احزاب و تشکلهای مدنی محروم‌ایم و در کل جامعه مدنی نیرومندی نداریم، جنبش زیست‌محیطی نداریم، از جنبش زنان خبری نیست و جنبش دانشجویی هم کار قابل توجهی انجام نمی‌دهد. خب، حالا باید چه کار کنیم؟ دست روی دست بگذاریم؟ باز خوب است که معلمان و کارگران و بازنشستگان برای مطالبات صنفی خود متشکل شده‌اند و برای خواسته‌هایشان تجمعات اعتراضی برگزار می‌کنند، گیتا که مدتی ساکت بود به حرف می‌آید: «اونا هم چون از نسل ما هستند حرکتی می‌کنند، و الا به این جوان‌ها هیچ امیدی نیست.» پروانه حرفش را پی می‌گیرد: «واقعاً؟ چرا امیدی نیست؟ راستی، الان موکلان زنی که به تو رجوع می‌کنند از چه چیزی شکایت دارند؟» گیتا پس از خنده تلخی می‌گوید: «فکر قر و فر و یک‌شنبه پولدار شدن هستند، بیشتر پرونده‌های من مربوط به عمل زیبایی است. کلی هزینه می‌کنند تا به قول معروف ابروی خود را درست کنند اما چشمشان کور می‌شود و بعد پای شکایت و دادگاه و دیه و خسارت وسط می‌آید. همه پرونده‌هایی که من از زنان جوان دارم این‌طوری است.»

سوفی وسط حرف گیتا می‌پرد: «شما خبر ندارید که زنان جوان محروم جامعه، و به طور کلی فرودستان، چه مشکلاتی دارند. با تبعیض و خشونت هولناکی مواجه‌اند ولی نه از حق و حقوقشان به خوبی اطلاع دارند، نه پول دارند که وکیل بگیرند.» نگاهش را به صورت برافروخته گیتا می‌دوزد و ادامه می‌دهد: «البته گیتا جان، جسارت نشود. می‌دانم که تو خودت این‌ها را بهتر از من می‌دانی ولی نمی‌بینی. من هر روز می‌بینم چون با این‌ها زندگی می‌کنم. تعریفشان از جنبش زنان چیست؟ این همه اعتراض علیه حجاب اجباری را نمی‌بینید؟ کمپین‌های جور و واجور را نمی‌بینید؟ حرکت «دختران خیابان انقلاب» را چطور؟ واقعاً ابتکار معرکه‌ای بود. زنان جوان هر روز در حال مبارزه‌اند و برای خواسته‌هایشان هزینه می‌دهند.»

فرامرز اصلانی و چهار دهه محبوبیت بی چون و چرا

امیر بهاری

مرگ فرامرز اصلانی پایان حیات یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های موسیقی مردم‌پسند ایرانی بود. خواننده، ترانه‌سرا و آهنگسازی که از نسل قبل از خود چندان تأثیر نپذیرفت اما بر موسیقی پاپ پس از خود تأثیر چشمگیری داشت. در این مقاله با تمرکز ویژه بر آلبوم «دلمشغولی‌ها»/«آگه یه روز»، که در سال ۱۳۵۶ منتشر شد، به جایگاه او در بستر موسیقی پاپ فارسی می‌پردازیم.

اصلائی زمانی در موسیقی ایران مطرح شد که بساط انتشار صفحه برچیده شده بود.



وقتی در اوایل دهه ۱۳۵۰ پای کاست به شکل غیرقانونی به فضای موسیقی ایران باز شد، بازار صفحه کمی تهدید شد و به مرور زمان به علت رواج سیستم‌های پخش کاست و قیمت ارزان کاست که حداقل می‌شد پنج برابر صفحه‌های متداول در آن ترانه جا داد، صفحه به تدریج به محاق رفت. حسن شماعی‌زاده در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۵۲ با تأثیر منفی انتشار کاست‌های غیرقانونی بر اقتصاد بازار موسیقی اشاره می‌کند و می‌گوید «هفته کمپانی صفحه‌پراکنی» در حال تعطیل شدن هستند.

نوار کاست در عمل از سال ۱۳۵۴ بازار موسیقی را در دست گرفت. ماجرای صفحه کاست و وکیل‌کشی ناشران صفحه برای مقابله با متخلفان کاست در دهه ۱۳۵۰ ماجرای مفصلی است، اما قصدم از اشاره به این ماجرا این بود که بگویم صنعت موسیقی ایران از صفحه‌های عموماً ۴۵ دور (احتمالاً هفت اینچی که تنها می‌شد روی هر طرفش یک ترانه ضبط کرد) به کاستی رسیده بود که دست‌کم هر طرفش باید با ۵ ترانه پر می‌شد. حالا ناشر برای انتشار یک کاست باید از چند هنرمند چند ترانه می‌خرید تا یک کاست تکمیل شود. در آن زمان هنوز «آلبوم» در مفهوم هنری آن مطرح نشده بود، فرهنگی که از دهه ۱۹۶۰ (برابر با ۱۳۴۰) با آلبوم‌های گروه‌هایی مثل بیتلز به وجود آمده بود که مجموعه‌ای از چند ترانه خود را روی صفحه‌های ۳۳ دور ۱۲ اینچی زمان‌دار منتشر می‌کردند هنوز به ایران راه نیافته بود. مفهوم آلبوم در موسیقی از اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی شکل گرفت اما بیش از یک دهه طول کشید تا به ایران رسید.

به جز مجموعه‌هایی که در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر می‌شد، در فضای موسیقی باکلام عامه‌پسند، آلبوم از حدود سال ۱۳۵۴ با جا افتادن کاست در بازار موسیقی رواج یافت، هرچند این کاست‌ها اغلب مجموعه ترانه‌های چند خواننده یا در بهترین حالت ممکن دو خواننده بودند. اگر هم کاستی از یک خواننده منتشر می‌شد، بخش عمده آن حاصل گردآوری تک‌آهنگ‌هایی بود که قبلاً از او در قالب صفحه منتشر شده بود. در چنین شرایطی فرامرز اصلانی از راه رسید و مجموعه «دلمشغولی‌ها» را منتشر کرد، ده ترانه که انسجام فرمی ساختاری و محتوایی دارند. درست است که پیش از این مجموعه، آلبوم‌هایی در عرصه موسیقی پاپ ایرانی منتشر شده بود، اما انسجام فرمی، سبکی و محتوایی این آلبوم در دوران خود قابل توجه بود. در واقع، اگر از منظر سبک به موضوع نگاه کنیم، این آلبوم یکی از نخستین آلبوم‌های امضادار موسیقی مردم‌پسند ایرانی است که به شدت بر موسیقی پاپ بعد از خود تأثیر می‌گذارد.

با این آلبوم هنرمندی به میدان آمد که مثل هنرمندان مؤلفی همچون باب دیلن،

لئونارد کوهن و جون بانز، تمام کارهای هنری آلبوم، سرودن شعر، ساختن موسیقی و اجرا، را خودش انجام داده بود. غیر از اندک مواردی مثل برخی کارهای شهرام شب‌پره، اصلانی در واقع اولین کسی بود که در همه آثارش تمام کارهای هنری را خودش انجام می‌داد، البته در آلبوم مورد بحث، آرمیک در تنظیم کارها و نوازندگی با او همکاری می‌کرد. اصلانی در گذر بیش از چهار دهه فعالیت اشعاری از حافظ و مولانا و شیخ بهایی خواند اما ایده‌ها از بدو خلق متعلق به خودش بود و خودش آنها را اجرا می‌کرد. او چهار سال قبل در مصاحبه با شبکه «ام‌بی‌سی پرشیا» بار دیگر تأکید کرد که شعر برایش مهم‌تر است، و در پاسخ به این پرسش که چرا برای دیگران ترانه نسروده، گفت: «اگر ترانه‌ای خوب باشد خودم دوست دارم آن را بخوانم و اگر ترانه‌ای خوب نباشد اصلاً چرا باید خوانده شود!»

اصلائی بارها تأکید کرد که موسیقی و هنر را وسیله‌ای برای ابراز منویات و احساسات درونی خود می‌داند و از همین رو برای شعر/ترانه اهمیتی فراتر از موسیقی قائل بود، او می‌خواست در قالب شعر/ترانه دلمشغولی‌های خود را بیان کند. در هر حال، او همان خواننده-ترانه‌سرایی است که در موسیقی پاپیولار ایران، به ویژه در نسل خودش و نسل پیش از آن، کمتر دیده شده است.

«آگه یه روز» یکی از محبوب‌ترین ترانه‌های تاریخ موسیقی ایران است، ترانه‌ای که بسیاری از نوازندگان گیتار بی‌کارشده در سال‌های پس از انقلاب را دوباره صاحب شغل کرد چون درصد چشمگیری از کسانی که در اواخر دهه شصت و دهه هفتاد به کلاس گیتار می‌رفتند در پی آموختن اجرای این ترانه بودند. بعضی از این جوانان گیتارآموز وقتی به آهنگسازی روی آوردند، ساز اصلی‌شان گیتار آکوستیک بود، در حالی که پیش از آلبوم فرامرز اصلانی بخش عمده ترانه‌های موسیقی پاپ ایران ارکسترال بود و گیتار، جز در موارد اندکی، ساز میان‌دار قطعه نبود. در سلیقه آهنگسازان بزرگی مثل شماعی‌زاده، واروژان، چشم‌آذر و بابک بیات گیتار، آن هم به سبک و سیاق فلامنکو، جایی نداشت. خود اصلانی هم در سال ۱۳۸۳ در گفت‌وگو با «بی‌بی‌سی فارسی» در مورد ترانه «آگه یه روز» می‌گوید که «اون زمان داشتن ارکستر بزرگ مد بود. اما من دوست نداشتم این آهنگ رو در ارکستر بزنم و می‌خواستم که این آهنگ یک قاب ساده‌ای داشته باشه.» **دنباله مطلب در صفحه ۵۰**

Pouyan's music

Teaches piano & keyboard

Children & adults

Dj Pouyan

Live music

For all occasions

(925) 963-7982



می شود. با این حال اگر علائم در کودک یا نوجوان بیش از یک سال طول بکشد، در آنها نیز تشخیص داده می شود. همچنین به خاطر داشته باشید که حتی اگر اختلال شخصیت اسکیزوئید بر روی زنان و مردان بگذارد، این اختلال در مردان بیش از زنان تشخیص داده می شود.

ارزیابی روابط بین فردی

دوستان شخص را بسنجید: افراد با اختلال اسکیزوئید دوستان کمی دارند

یا حتی دوستی ندارند و مایل نیستند که از آنها پیروی کنند. هر دوستی که آنها دارند، سطحی است و فاقد هر گونه ارتباط احساسی است. در واقع، افراد دارای این اختلال هیچ علاقه ای به دوست شدن یا پیوستن به دوستی نزدیک را از خود نشان نمی دهند. تئوری های رقابت اظهار می کند که برخی از این افراد مایل به ارتباط نزدیک هستند اما برای آنها تنها بودن بسیار آسانتر است تا در تلاش برای هماهنگ شدن انتظارات اجتماعی، خود را قرار دهند.

به اجتناب از روابط عاشقانه توجه کنید: این افراد معمولاً قرار عاشقانه ای ندارند. آنها به ندرت ازدواج می کنند و علاقه ای به اشتراک گذاشتن زندگیشان با دیگران را ندارند. آنها همیشه یا تنها زندگی می کنند و یا زندگی با والدینشان را در بزرگسالی ادامه می دهند. آنها علاقه کمی به روابط جنسی نشان می دهند و یا رضایتی از این رابطه به دست نمی آورند.

روابط خانوادگی را مورد بررسی قرار دهید: افراد دارای اختلال اسکیزوئید رابطه صمیمی حتی با اعضای خانوادشان ندارند به جز شاید با بستگان درجه یک. حتی این روابط دارای ساختار معمولی و فاقد ارتباط عاطفی هستند.

تشخیص از سایر اختلالات

حقیقت را درک کنید: برخلاف اختلال شخصیت اسکیزوفرنی و اسکیزوتایپال، افراد مبتلا به اختلال شخصیت اسکیزوئید، توهم یا پارانوئیای (بد بینی) غیر معمول را تجربه نمی کنند. در حالیکه افراد دارای اختلال اسکیزوئید گرایش به خیالپردازی های بزرگی دارند که با آنها زندگی می کنند. این افراد کاملاً به این که این خیال باقی ها، خیالی است کاملاً آگاه هستند. زندگی خیالی ادامه دارد، همانگونه که زندگی واقعی در جریان است و با یکدیگر تداخل ندارند، برخلاف اشکال قوی از بیماری اسکیزوفرنی. **توانایی انجام گفتگو منطقی را تشخیص کنید:** افراد دارای اختلال اسکیزوئید گرایش دارند که خیلی سطحی و با فقدان کامل بیان احساسشان، صحبت کنند، آنها قادر به مکالمه با دیگران هستند در حالی که افراد اسکیزوفرنیایی توانایی این کار را ندارند. ساکت بودن یکی از علائم اسکیزوئید است اما سخنرانی نامنظم یا متضاد ممکن است نوع شدیدتری از اسکیزوفرنی را نشان دهد. سخنان فرد اسکیزوفرنیایی، غیر منطقی است و جملات ممکن است به سختی قابل فهم باشد. این می تواند تا حدی به تشخیص اسکیزوئید از اوتیسم کمک کند. افراد مبتلا به اوتیسم در توانایی ارتباطی شان متغیر هستند و ممکن است در زمینه انتخاب کلمه، ناخوشایند به نظر برسند (اگر چه این تفاوت بین افراد متنوع است). آنها ممکن است درباره موضوعات مورد علاقه خود صحبت کنند. همچنین تمایل به ارتباط غیرمعمول غیر کلامی مانند تماس با چشم ندارند.

هوش هیجانی را ارزیابی کنید: افراد دارای این اختلال از هر گونه به نمایش گذاشتن احساساتشان، چه منفی و چه مثبت، اجتناب می کنند. آنها ممکن است احساسات را در دیگران تشخیص دهند اما توانایی نشان دادن آن را ندارند و نمی دانند که چگونه به رفتارهای مناسب اجتماعی، پاسخ دهند. افراد مبتلا به اوتیسم ممکن است دچار مشکل در فهمیدن آنچه که دیگران فکر می کنند و احساس می کنند، باشند اما می توانند عمیقاً احساسی باشند. افراد دارای اختلال ضد اجتماعی - اغلب جامعه ستیز نامیده می شوند و هیچ احساس واقعی ندارند اما قادرند آنها را تقلید کنند و حتی عکس العمل های نامناسب را منطقی نشان دهند.

تعیین کنید شخص به طور کلی چگونه عمل می کند: افرادی که مبتلا به اسکیزوئید هستند، برخلاف افراد مبتلا به اختلالات خلقی مثل اسکیزوفرنی و اختلالات نوع، مانند اختلال شخصیت ضد اجتماعی، قادر به حفظ شغل خود هستند. آنها گرایش دارند تا شغلهایی را انتخاب کنند که به صورت انفرادی است اما به طور کلی به اندازه کافی که نشان می دهند، قابل اعتماد هستند و حداقل مورد نیاز را انجام می دهند.

دنیاله مطلب در صفحه ۵۲

چگونه اختلال شخصیت اسکیزوئید را تشخیص دهیم؟

دکتر کاوه مقدم - دکتری روان شناسی و آموزش کودکان استثنایی

اختلال شخصیت اسکیزوئید در دسته ای از اختلال شخصیت قرار می گیرد که با رفتارهای اجتماعی عجیب و غریب که طیف گسترده ای از روابط و موقعیت ها را در برمی گیرد، مشخص می شود. اکثر افرادی که از این اختلال رنج می برند، کارایی بالایی دارند و از این اختلال ناآگاه هستند. با این حال، فقدان علاقه و توانایی حفظ روابط بین فردی، می تواند بدون درمان، به طور فزاینده ای ناراحت کننده باشد. دانستن نشانه ها و علائم اسکیزوئید می تواند به شما در تشخیص این اختلال در خودتان و یا افرادی که برایتان اهمیت دارند، کمک کند.

تشخیص رفتارهای نشانه شناختی

به دنبال یک ترجیح آشکار برای کار به صورت انفرادی باشید: افراد دارای اختلال اسکیزوئید ترجیح می دهند که به صورت انفرادی کار کنند. آنها اغلب زمینه های فنی یا تکنیکی مانند برنامه های کامپیوتری و ریاضی که می توانند آن را به صورت فردی ارائه دهند، انتخاب می کنند.

آنها به صورت معمول دنباله رو هستند و از این که در پست های ریاستی قرار گیرند، احساس شرم و خجالت می کنند. حرفه های عادی شامل کار آزمایشگاهی یا کتابخانه ای و شب کاری برای آنها امن است.

فقدان قوی انگیزه را شناسایی کنید: یکی از نشانه های اسکیزوئید، فقدان اشتیاق به ایجاد یا دستیابی اهداف است. افراد دارای این اختلال عملکرد پایین تری در مدرسه یا محل کار دارند. آنها به سادگی به صورت اتوماتیک وار شغلشان را بدون در نظر گرفتن نتیجه و عملکرد خود انجام می دهند.

آنها به طور شگفت انگیزی چه نسبت به انتقاد و چه نسبت به تشویق، بی تفاوت هستند. آنها به ندرت اقداماتی را به نمایش می گذارند که باعث ارتقاء و یا بهتر ارائه شدنشان نسبت به دیگران می شود. اکثرشان بسیار کارآمد هستند زیرا قادر به حفظ کار هستند اما در زمینه تحصیل / کار پیشرفتی ندارند.

تمایل به فانتزی بیش از حد را، بررسی کنید: عاملی که در این اختلال اغلب رخ می دهد، خیالپردازی های پیچیده ای است که در ذهنشان ایجاد می شود و زمان زیادی را با این خیالبافی ها سپری می کنند. اگر چه آنها تفاوت این زندگی خیالی و زندگی واقعی را می دانند، چنین خیالبافی هایی بر تولید کار تأثیر می گذارد و باعث پایین آمدن عملکرد می شود.

فعالیت های تفریحی فرد را ارزیابی کنید: افراد دارای این اختلال ممکن است تمام زمان آزاد خود را به صورت داوطلبانه به فعالیتهایی بپردازند که به صورت انفرادی انجام می شود مانند بازی های کامپیوتری یا ساختن مدل. آنها حتی ممکن است فعالیتهایی را انجام دهند که اکثر مردم آن را به صورت گروهی یا دو نفره انجام می دهند مانند رفتن به سینما یا بازی های ورزشی. آنها به طور معمول از فعالیتهای گروهی مانند ورزش یا کلوپ های حرفه ای یا اجتماعی دوری می کنند. اگر در یک تیم قرار گیرند، از رئیس شدن اجتناب می ورزند و ممکن است وظایفی انتخاب کنند که بدون دستیار به اتمام می رسد و یا بازی می شود.

فقدان کلی تحت تأثیر قرار گرفتن را، تصدیق کنید: افراد دارای اختلال اسکیزوئید معمولاً احساساتشان را تحت هیچ شرایطی بیان نمی کنند و اغلب به نظر نمی رسد که نظری قوی پیرامون هر موضوعی داشته باشند. آنها اغلب کسل کننده و یا سطحی توصیف می شوند. آنها به نظر بی تفاوت هستند حتی در جایی که مناسبی ندارد، مثل شرایط اضطراری یا غم انگیز، یا حوادثی که اغلب مردم از آن خوشحال هستند مانند تولد یک عضو جدید خانواده. آنها به بیان احساس دیگران واکنشی نشان نمی دهند و حتی ممکن است چنین احساساتی را تشخیص ندهد، زیرا آنها شخصاً آنها را تجربه نمی کنند.

عدم توانایی پیوسته در همبستگی اجتماعی را بررسی کنید: این افراد، عجیب و متفاوت تلقی می شوند زیرا آنها به حوادث طبیعی اجتماع مانند اظهارات احساسی یا موضوعات سیاسی مثل اکثر مردم پاسخ نمی دهند. آنها در شرایط روزمره به سختی با دیگران سخن می گویند و ممکن است به شدت کم حرف باشند. تفاوت شخصیتی آنها اغلب غیر عادی بیان می شود زیرا پاسخ ها با رفتار اجتماعی عادی در تناقض هستند. **موقع بررسی علائم، سن فرد را در نظر بگیرید:** در بزرگسالان خیلی بهتر اختلال شخصیت اسکیزوئید در آنها تشخیص داده می شود، زیرا علائم بهتر در آنها دیده

ادامه مطلب **عجب شجاعتی... از صفحه ۴۶**

مرضیه بشقاب‌های غذا را می‌آورد و می‌گوید: «همین‌طور که حرف می‌زنید شامتان را هم بخورید چون غذا سرد می‌شود.» پروانه، بشقاب غذا در دست، دوباره می‌رود به سراغ این که چه باید کرد و از مرضیه می‌پرسد: «تو که با دانشجویها و جوان‌ها سر و کار داری واقعا همین‌طوری‌اند که گیتا می‌گوید؟» مرضیه با اخم و به تلخی می‌گوید خیلی بی‌سوادند. رتبه‌های بالای کنکور دارند ولی به شدت بی‌سواد. اکثر دانشجویهای من به جز کتاب درسی کتاب دیگری نخوانده‌اند. هر چقدر ما خوره کتاب بودیم این‌ها از کتاب خواندن فراری‌اند، علاقه ندارند که با کتاب خلوت کنند. اصلا لذت کتاب خواندن را تجربه نکرده‌اند. با همین گوشی‌های هوشمندشون فکر می‌کنند که علامه دهرند. پدرم تعریف می‌کرد که در قدیم در بیشتر خانه‌ها چهار، پنج کتاب روی تاقچه کنار چراغ گردسوز قرار داشت و همه اهالی خانه آن کتاب‌ها را می‌خواندند، شاهنامه فردوسی، دیوان حافظ، بوستان و گلستان سعدی، و مثنوی مولانا. این‌ها بارها و بارها خوانده می‌شد. فکر کنید؟ بارها و بارها بوستان و گلستان می‌خواندند، یعنی از لیسانس‌های ادبیات الان باسوادتر بودند. امروز کتابخانه‌های تزئینی بزرگی در خانه‌ها هست که در آن کتاب‌های با ارزش قدیمی ردیف به ردیف چیده شده و اهالی منزل هم مدارک عالی دانشگاهی دارند ولی بی‌سوادند. آدم باورش نمی‌شود، روزگار غریبی است.»

کاوه که گویا کمی حوصله‌اش سر رفته، به مرضیه می‌گوید: «استاد، دست‌کم نگیرید این گوشی‌های هوشمند را. خمینی مساجد را داشت اما امروز هم شبکه‌های مجازی کار صد تا مسجد را یک‌جا انجام می‌دهند. تا حالا هم چنین بوده، تمام جنبش‌های سال‌های اخیر به مدد شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های مجازی راه افتاده.» مرضیه وسط حرف کاوه می‌پرد: «کاوه جان، به نظر من آنها جنبش نبودند، شورش بودند. جنبش تعریف خودش را دارد و ویژگی‌های خودش را. اخبار و تحلیل‌های این تلویزیون‌های ماهواره‌ای مردم را گمراه و کم‌توقع می‌کند. هر بار مردم فکر می‌کنند که دارند پیروز می‌شوند و بعد تا مدت‌ها سرخوردگی و افسردگی گریبانشان را رها نمی‌کند.» و شروع می‌کند به توضیح مشخصات و ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی. حالا وقت دسر دست‌پخت سوفی است اما انگار نه چندان میلی به صرف دسر هست و نه چندان علاقه‌ای به ادامه بحث.

دنباله مطلب در صفحه ۵۱

کارمندی و تضییع حقوق، چندان فرصتی برای رشد و شکوفایی در اختیار افراد قرار نمی‌دهد. آدم‌های زیادی را در اطرافم سراغ دارم که اگر زنی را ببینند که خانه‌داری را ترجیح داده و از این انتخاب چندان ناراضی نیست، او را تنبل و بی‌مصرف و تلف‌شده می‌خوانند اما اگر زنی را ببینند که انتخابی غیر از خانه‌داری داشته و به علت شرایط زندگی و اجبارهای همسر و اطرافیان به آن دست نیافته، برای وی دل می‌سوزاند و او را در خور توجه و حمایت می‌دانند. به عبارت دیگر، ترجیح می‌دهند که زن خانه‌دار ناراضی و قربانی باشد تا راضی و خرسند.

خانه‌داری، بیهودگی و بی‌ثمری نیست. باید حق انتخاب زنان را که یکی از خواسته‌های فمینیسم است، محترم شمرد و به جای سرزنش کردن زنانی که ترجیحی دیگر دارند، ساختارهای آشکار و پنهان مردسالاری را آماج انتقاد قرار داد، همان ساختارهایی که ارزشمندی و سودمندی را طبق الگوهای خود تعریف می‌کنند و به بند می‌کشند. باید قیدوبندهای مردسالاری را که حتی بسیاری از برابری‌طلبان را نیز اسیر کرده بازشناخت و افشا کرد و همه انسان‌ها را با تمام ترجیحات و انتخاب‌های خود، زیر چتر حمایتی برابری‌خواهی گرد آورد.

ادامه مطلب **در دفاع از زن... از صفحه ۹**

از زاویه دیگری به این مسئله بنگریم: در بعضی مناطق ایران، دیگر این نگرش حاکم نیست که زن فقط و فقط باید خانه‌دار باشد. برای بعضی از مردان ازدواج با زن شاغل نوعی امتیاز محسوب می‌شود زیرا باران‌آوری را از روی دوش مرد برمی‌دارد و روی دوش زن می‌گذارد. این با آموزه‌های مردسالاری نیز سازگار است که زن را موجودی می‌داند که باید برای جلب رضایت و رفاه مرد بکوشد. اما این تغییر سبب نمی‌شود که مرد در بچه‌داری و امور خانه مشارکت کند و وظایف تقسیم شود. زن بیرون از خانه شغلی دارد و وقتی به خانه می‌رسد باید غذا بپزد، خانه را مرتب کند، ظرف‌ها را بشوید و به فرزندان و دیگر امور خانگی رسیدگی کند، در واقع، کار چنین زنی دوبرابر شده است. پولی که به دست می‌آید تمام و کمال خرج خانه می‌شود. این همان استثمار است که شکل جدیدی به خود گرفته. یک متغیر تغییر کرده اما متغیرهای دیگر دست نخورده باقی مانده‌اند و محکم و قبراق سر جای خود نشسته‌اند. با وجود این، شاید این زن همچنان ترجیح دهد که شاغل بماند زیرا اشتغال برایش امتیازاتی به ارمغان می‌آورد. برای مثال، می‌تواند چند ساعت از فضای خانه دور باشد، هویت اجتماعی دیگری هم پیدا کند و دایره دوستان و آشنایانش را گسترش دهد. یعنی نمی‌توان او را زن استثمارشده خواند. نمی‌توان با یک دستور برای همه نسخه نوشت و تنوع زندگی افراد را نادیده نگرفت و با این فرض که حق اشتغال زنان فراهم شده، دیگر جنبه‌های مردسالاری، تضییع حقوق زنان در بازار کار و فشار کارهای خانه بر دوش زنان شاغل، را بی‌اهمیت شمرد و حق انتخاب زنان را نادیده گرفت و فقط زنی را مستقل و قوی دانست که در آرزوی می‌کند.

طبق این الگو، زن خانه‌دار مصرف‌کننده بیهوده‌ای است که به فکر تعالی، ارتقای جایگاه خود، ارزش‌آفرینی و مبارزه با تبعیض‌های جنسیتی نیست و صرفاً در همان قالبی فرو رفته که مردسالاری برایش در نظر گرفته است. از یک طرف، بزرگان خانواده وی را سرزنش می‌کنند که چرا در حد اعلائی یک کدبانو در خانه تلاش نمی‌کند. از طرف دیگر، کسانی که معتقدند خانه‌داری نباید سرنوشت محتوم زنان باشد، او را سرزنش می‌کنند که زن مستقلی نیست، چنین افرادی با نادیده گرفتن استمرار دیگر متغیرهای تبعیض جنسیتی از او می‌پرسند چرا از شوهرش خرجی می‌گیرد و چرا به طور مضاعف نمی‌کوشد تا نقش درست خود را ایفا کند؟

بر اساس آمار سال ۱۴۰۰، شمار زنان خانه‌دار در ایران ۲۱ میلیون نفر است. آیا می‌توان همه آنها را به تنبلی و بی‌مسئولیتی و مصرف‌کنندگی متهم کرد؟ آن هم بی‌توجه به شرایط فرهنگی، خانوادگی، محیطی و اقتصادی که زندگی هر فرد را از دیگری متفاوت می‌کند؟ آیا می‌توان زنی که خانه‌داری را «ترجیح» داده، بیهوده و بی‌ثمر خواند؟ آیا می‌توان روی‌آهایی را از بیرون به او تحمیل کرد؟ یا باید اجازه داد که بدون عذاب وجدان، خودش بهترین تصمیم را برای زندگی خود بگیرد؟

خانه‌داری، فرزندداری، مراقبت از بیماران و سالمندان خانواده از فرط تکرار بی‌اهمیت و نادیدنی شده‌اند. در اطراف خود چند مرد را می‌شناسید که به مراقبت از فرزند یا اعضای سالمند و بیمار خانواده مشغول باشند و به همین علت فرصت‌ها و پیشرفت‌های شغلی را نادیده بگیرند؟ این‌گونه مراقبت‌ها عمدتاً بر عهده زنان است و اغلب بر تمام انتخاب‌ها و ترجیحات آنان تأثیر می‌گذارد. اگر زنی کارهای ریز و درشتی را که در طول روز در فرایند خانه‌داری انجام می‌دهد برنشمرد، چون آن‌قدر نادیدنی شده‌اند که اگر مستقیم درباره‌شان حرف نزنید به چشم نمی‌آیند، به تنبلی و بی‌فایده‌گی متهم می‌شود. این در حالی است که در بازار کار نیز زندگی

گروه همایش **دوستان**

هر چهارشنبه از ساعت ۷ عصر الی ۹:۳۰

در ZOOM با برنامه های متنوع

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 448 947 9662 Password: 426754

(408) 221-8624

انجمن **فردوسی**

دومین و چهارمین جمعه هر ماه

از ساعت ۷ عصر الی ۹ در ZOOM

اطلاعات برای وارد شدن به ZOOM

Code: 97091203116

Password: 987654

ادامه مطلب فرامرز اصلانی... از صفحه ۴۷

موفقیت شگفت‌انگیز «دلشغولی‌ها» گیتار آکوستیک را در موسیقی پاپ ایران باب کرد. بخش قابل توجهی از آهنگسازانی که پس از آزادی نسبی موسیقی پاپ در نیمه دوم دهه هفتاد به میدان آمدند، روی گیتار آهنگسازی می‌کردند و اغلب خوانندگان هم یا گیتار به دست بودند یا گیتار به دستانی کنارشان بودند. برای مثال می‌توان به گروه آریان (که همگی گیتار می‌نواختند)، ناصر عبداللهی و شادمهر عقیلی اشاره کرد. در پایان ذکر دو نکته جزئی دیگر هم ضروری به نظر می‌رسد. مدخل فرامرز اصلانی در «ویکی‌پدیا» سال تولد او را به اشتباه ۱۳۳۳ ثبت کرده است و اغلب رسانه‌ها نیز در اشاره به سال تولد وی مرتکب همین اشتباه شدند. در خاطرات شخصی این هنرمند فقید، در بخش مربوط به دوستی با بیژن الهی، چنین می‌خوانیم: «دوستی من و بیژن الهی از روز نخست دیدار هر روز بیشتر شد، و ویژه آن‌گاه که در یافتیم هردو در یک روز جمعه ۲۲ تیرماه به دنیا آمده‌ایم آن را به فال نیک گرفتیم...»

الهی متولد سال ۱۳۲۴ است و در نتیجه اصلانی نیز در همان سال به دنیا آمده. علاوه بر این، اصلانی در گفت‌وگوی سال ۱۳۸۳ با «بی‌بی‌سی فارسی»، که پیش‌تر به آن اشاره شد، با ارجاع به خاطره‌ای از سال ۱۹۷۲ در لندن می‌گوید که هفت هشت سالی بود که آنجا بودم. یعنی او حدود سال ۱۹۶۴ به لندن رفته بود. اصلانی در خاطرات خود نوشته که یک سال پس از دریافت دیپلم برای ادامه تحصیل به انگلستان رفته است. به عبارت دیگر، او در سال ۱۹۶۴ حدود ۱۹-۲۰ سال داشته است، که با تاریخ تولد ۱۳۲۴ هم‌خوانی دارد و نه ۱۳۳۳.

به هر روی، فرامرز اصلانی خواننده‌ای صاحب سبک بود که پیشینه روزنامه‌نگاری و مطالعه در حوزه ادبیات تأثیر آشکاری بر روند فعالیتش داشت و او را از دیگر هم‌تایانش متمایز می‌کرد. او هنرمند مؤلفی به شمار می‌رفت که تا آخرین اجراها بر روی صحنه همچنان خواننده‌ای جذاب، مسلط و رمانتیک باقی ماند.

شدن، به سرخی می‌زند و به دلیل پوک شدن درونی، ناگهان مجاله شده و در خود فرو می‌ریزد و فشرده و فشرده تر شده و نیروی جاذبه اش زیاد و زیاده‌تر می‌گردد و با درخششی شدید و با نور آبی، به فشرده شدن ادامه می‌دهد که در این حالت، معروف به کوتوله‌های آبی، می‌گردند و پس از زمانی شدت و فشرده‌گی آن بقدری زیاد می‌شود که حتی ذرات نور را هم جذب می‌کند و دیگر نوری که به سمت آن رفته، قادر به برگشت نیست و بنابراین، آن ستاره، دیگر دیده نمی‌شود و آن ناحیه سیاه به چشم می‌آید. آنگاه به آن ستاره، سیاهچال گفته می‌شود، دوباره گفت: «در ایران خیلی‌ها این مطلب را می‌دانند؟» گفتم: «برای چه تعجب می‌کنی؟» گفت: «برای این که در اینجا حتی بین همین همکلاسی‌هایمان که همه با سواد و متخصص هستند، به ندرت شاید کسی بداند و برای آنکه حرفم را باور کنی، روزی که به کلاس برگشتیم، همین سؤال را از همه خواهم کرد تا بدانی چند در صد از آنها، این مطلب را مطالعه کرده اند، و اضافه کرد: «این که من با تعجب سؤال می‌کنم به دلیل سرعت خبر رسانی است. چون این مطلب را خود من، تازه در مجله فضا خوانده‌ام، و دولا شد و کیف کتابهایش را برداشت و روی زانویش گذاشت، درش را باز کرد و مجله‌ای را از آن بیرون آورد و صفحه مورد نظر را ورق زد و تا کرد و داد به دستم. تصویری بود از فضا، که با رادیو تلسکوپ گرفته بودند و نیز عکس دیگری که از عمق فضا برداشته شده بود و دو سه سیاهچال را با خط پیکان نشان می‌داد. و مطلب نیز درباره سیاهچال (بلک هول) نوشته شده بود. نمی‌دانم چرا آن مجله این مطلب را دیر چاپ کرده بود. در حالی که من مطالب درباره سیاهچال‌های فضایی و دیگر ستارگان و سیارگان و ابرهای کهکشانی و غیره را دست کم دو سال پیش، در مجله ماهانه دانشمند، می‌خواندم و دنبال می‌کردم که آخرین گزارش‌ها، از دست آوردهای دانش را، ماه به ماه در اختیار خوانندگان قرار می‌داد، و چون دوست دانشمندی داشتم به نام دکتر محمد علی نجفی، که برای این مجله مطلب می‌نوشت و نیز ترجمه می‌نمود، گاهی هم مطالبی را به من می‌داد تا ترجمه کنم که به نام خودم چاپ شود. آرشویی از مجله دانشمند در خانه داشتم. آن شب از هر دری، سخنی گفتیم و او با اشتیاق تمام، خواهان دیدن ایران شده بود.

صبح فردا پس از صرف صبحانه، به پایگاه بسیار عظیمی رفتیم که از دو بخش تشکیل شده بود. یک بخش، فورت بنینگ که متعلق به هواینروز آمریکا بود، و بخش دیگر فورت میچل، که به نیروی هوایی آمریکا تعلق داشت. برنامه ما برای بازدید آن پایگاه و پایگاه‌های دیگر، برای بررسی میزان آمادگی و نیز درجه رعایت ایمنی آنها بود.

ادامه مطلب آمریکا... از صفحه ۳۷

وقتی استاد، شروع به درس دادن کرد، اعلام نمود که «امشب، ساک‌های خود را آماده کنید که فردا سفرمان شروع می‌شود». قرار شد با یک اتوبوس به این سفر برویم تا ایالات سر راه را هم ببینیم و مخصوصاً مسیر را طوری تعیین کرده بودند که از شهرهای بزرگ آن ایالات گذر کنیم. به راه که افتادیم، فضای داخل اتوبوس، درست شبیه به همان فضای اتوبوس‌هایی بود که در ایران در زمان سفرها داشتیم. پر از سر و صدا و شوخی و خنده بود. به بچه‌های ایرانی، اشاره کردم که با من دم بدهند و شروع کردیم به خواندن. با دم گرفتن ما، بچه آمریکائی‌ها هم به ما پیوستند و بدون این که بتوانند کلمات را ادا کنند، آهنگ را با ما همراهی می‌کردند و هر گاه که ما خسته می‌شدیم و می‌نشستیم، با سوت و سر و صدا، باز می‌خواستند ادامه دهیم. و البته خود آنها هم لابلای آهنگ‌های ما، از آهنگ‌های خود، دم می‌گرفتند و ما هم با آنها هم نوا می‌شدیم.

راننده اتوبوس به همه شهرهای مسیر آشنایی داشت و هر گاه لازم بود که شرحی از مکانی یا منظره‌ای بدهد، با بلندگو، یک، توجه کنید، می‌گفت و ما ساکت می‌شدیم و به اطلاعاتی که میداد توجه می‌کردیم.

از ایالت آلاباما وارد جورجیا و شهر کولومبوس شدید و یک راست به هتلی رفتیم که رزرو شده بود. هتل بسیار زیبایی بود با سرویس‌های عالی. در سالن انتظار، دری بود که به سالی دیگر باز می‌شد که در آن نوازنده‌ای همراه با نواختن پیانو، ترانه‌ای می‌خواند. شب، پس از صرف شام، وقتی در لابی نشسته بودیم و قهوه‌ای می‌نوشیدیم، از سالی که در آن پیانو نواخته می‌شد، صدای خواننده، آنچنان حزین اما دلنشین به گوش می‌رسید که بی اراده برخاستم و به داخل سالن رفتم. با نور فرا بنفش، روشنایی مختصری داشت و همه آرام بر روی صندلی‌هایشان نشسته بودند و بدون کوچکترین صدائی، به آوای خواننده گوش می‌دادند. ذهن من، برای صاحب آن صدا، دختری را ساخته بود که همچون دختر شاه پریان، ظریف و شکننده با اندامی لاغر ولی موزون، با گیسوانی ابریشمین و بلند، که با هر حرکت آن دختر، تارهای آن بر روی هم می‌غلتیدند و به این سو و آن سو پریشان می‌شوند. وقتی چشمانم به آن تاریکی عادت کرد و چند قدم به سوی خواننده نزدیکتر رفتم، دیدم زن سیاهپوست مسنی است که چاق است با موهای مجعد. اما چه صدای سحر انگیزی و با چه حزن‌ی که گویی از اعماق دور دست تاریخ، دارد همه دردهای دوران بردگی را احساس و نقل می‌کند. شاید داشت از زبان دختری می‌خواند که برده فروشان، در برابر چشمانش، معشوقش را بدم انداخته و کشان کشان به سمت سر نوشتی نامعلوم برده بودند. مدتی نشستم و به آوای آن زن گوش دادم. دلم نمی‌خواست آنجا را ترک کنم، اما چاره‌ای نداشتم چون خسته بودم و خواب آلود.

هر اتاق را برای دو نفر گرفته بودند. هم اتاقی من، همان همشاگردی بغل دستی ام بود که گفتم شاگرد اول دوره بود. فرصتی پیدا شد که با هم بیشتر گفتگو کنیم و حرفهایمان فراتر از مباحث مربوط به درس‌ها و پرواز باشد. از پیشرفت و موفقیت علمی کشورمان می‌پرسید و من با قدری اغراق درباره همه هموطنانم، از پیشرفتهای علمی همه جانبه مردم ایران تعریف می‌کردم. پرسید: «مثلاً درباره علوم فضایی هم در آنجا تحقیق می‌شود؟» گفتم: «بله، اما از لحاظ تکنولوژی ما هنوز راهی طولانی در پیش داریم. چون همانطور که انگلیس در مورد کشور شما، یعنی آمریکا، جنایات زیادی مرتکب شده، در شرق هم که ایران، از آن مستثنی نیست، جنایات بیشتری کرده. ولی شما خوشبخت بودید که توانستید با هم متحد شوید و او را بیرون کنید، اما در شرق چنین اتفاقی نیفتاد و قرن‌ها، آنچه که خواسته، کرده». پرسید: «میدانی سیاهچال چیست؟» گفتم: «منظور کدام سیاهچال است؟» گفت: «مگر چند سیاهچال می‌شناسی؟» گفتم: «در زمین و زیر زمین سیاهچال داریم و در فضا هم سیاهچال‌هایی هستند». با تعجبی زیاد گفت: «پس می‌شناسی چیست؟» گفتم: «آن را که همه می‌دانند، گفت: منظور از همه، چه کسانی هستند؟» گفتم: «منظورم در ایران است». باز تعجب کرد و گفت: «از چه راهی می‌دانند؟» گفتم: «مجلات زیادی هست که این مطالب و یافته‌های نو دانشمندان و محققین جهان را ترجمه و منتشر می‌کنند». گفت: «راجع به این سیاهچال‌ها چه میدانی؟» گفتم: «هر گاه ستاره‌ای به انتهای عمرش نزدیک شد، متورم می‌شود و چندین میلیون برابر حجم خود را پیدا می‌کند و آنقدر بزرگ می‌شود که همه سیاره‌های اطرافش را می‌بلعد و به این ترتیب، از درون پوک و تو خالی می‌شود که در آن حال، آن را غول سرخ می‌نامیم. چون رنگش به علت نسبتا سرد

ادامه مطلب **عجب شجاعتی... از صفحه ۴۹**

دو ماه بعد: دختر جوان کردی به نام مهسا-ژینا امینی از سقز به تهران می‌آید اما به اتهام عدم رعایت حجاب مطلوب گشت ارشاد بازداشت می‌شود و بر اثر اصابت ضرباتی به سرش در بازداشتگاه آسیب می‌بیند و پس از انتقال به بیمارستان کسری جان می‌سپارد. خبر قتل او به سرعت فضای ایران را ملتهب می‌کند و تظاهرات بزرگی در بسیاری از شهرهای کردستان به راه می‌افتد. در تهران غیر از تجمع اعتراض‌آمیز گروهی از زنان در برابر بیمارستان کسری در شب ۲۵ شهریور و همچنین تجمع تعدادی از دانشجویان دانشگاه‌ها خبری نیست.

دو روز پس از قتل ژینا-مهسا امینی، فراخوانی در شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌شود و تعدادی از فعالان زن مردم را به تظاهرات در خیابان بلوار کشاورز (تقاطع خیابان حجاب) در ساعت شش بعدازظهر ۲۸ شهریور ۱۴۰۱ دعوت می‌کنند. سوفی فراخوان را از طریق واتس‌آپ به دوستانش می‌فرستد. مرضیه و پروانه و سوفی با هم قرار می‌گذارند که ساعت پنج عصر، یعنی یک ساعت قبل از آغاز تجمع، در تقاطع خیابان حجاب و بلوار کشاورز حاضر باشند. آنها در میان جمعیت یکدیگر را سخت در آغوش می‌کنند. خوشحال‌اند اما نگرانی و ترس بیش از خوشحالی خودش را به رخ می‌کشند.

با بغضی در گلو هر یک زیر لب چیزی می‌گویند:

- عجب جمعیتی قبل از ما آمده، اصلاً فکرش را هم نمی‌کردم.

- همه هم جوان‌اند، دخترها بدون حجاب، دست در دست هم.

- عجب شجاعتی! گفتم که این جوان‌ها را دست کم نگیرید.

- بین هنوز هیچی نشده ون‌های یگان ویژه عده زیادی را دستگیر کردند.

- بمیرم برای این بچه‌ها که نمی‌دونند مأمورها چقدر وحشی و بی‌رحم‌اند.

- همه مأموران تهران را آوردند بلوار، یعنی دستور تیر دارند؟

- حکومت حریف این نسل نیست.

- انگار نیروهای سرکوب هم مثل ما غافلگیر شدند.

تهران: تهران شاید بیشترین گزارش‌ها را از سرکوب و ضرب و شتم مخالفان حجاب اجباری در رسانه‌های اجتماعی داشت. عکس‌ها و ویدیوهای زیادی از حضور گسترده مأموران در مناطق مختلف شهر منتشر شد و بسیاری هم روایت خود را از مواجهه رو در رو با سرکوبگران به اشتراک گذاشتند. «مریم»، یکی از زنان ساکن تهران می‌گوید: «من در مسیرم خانم چادری‌هایی که قبلاً برای تذکر حجاب می‌ایستادند ندیدم، اما حضور مأموران مرد با کاور سبز روشن و ماشین‌های سواری خیلی بیشتر از همیشه و چشمگیر بود. ون گشت که شهروندان را ببرد هم در مسیرم نبود، اما شاهد بودم که هفت-هشت مأمور، از جمله یک مرد سن بالا، داشتند چند دقیقه با دو دختر دانش‌آموز بر سر حجاب بحث می‌کردند.»

«حسین فقیهی»، فعال اجتماعی و عضو جمعیت منحل‌شده امام علی در تهران، در شبکه اجتماعی ایکس نوشت: «دخترچه نه‌هفت‌ساله‌ای را در خیابان ولیعصر، تقاطع عباس‌آباد، به طرز وحشتناکی دستگیر کردند و بردند. نرده‌ها را گرفته بود و گریه می‌کرد. مأمور زن با مشت روی دستش کوبید و مأمور مرد با دستانش مشت دخترک را باز کرد و گیس‌کشان به درون ون بردند. انگار داعشی گرفته بودند بی‌شرف‌ها، یکی روسری داد، ولی پلیس نگذاشت. یکی ممانعت کرد، ولی با تهدید پلیس که گاز اشک‌آور می‌زنم، کنار کشید. بیش از ۲۰ نفر از مردم هم با فریاد بی‌ناموس، آن‌ها را مشایعت کردند.»

«امیلی امرایی»، نویسنده و مترجم هم در ایکس نوشت: «جلوی سردر دانشگاه تهران، ون و اتومبیل پلیس و موتور رو چسبوندند کنار هم. توی پیاده‌رو هم پلیس سیاه‌پوش با دو همراه چادری و ماسک‌دار به سمت رهگذرها هجوم می‌آرن.»

از طرح نور چه می‌دانیم؟ «عباسعلی محمدیان»، فرمانده انتظامی تهران بزرگ، روز شنبه ۲۵ فروردین ۱۴۰۳ در گفت‌وگو با خبرگزاری «تسنیم» گفته است: «در اجرای طرح نور، افرادی که به هشدارهای قبلی پلیس توجه نکردند، از امروز به صورت ویژه در سطح شهر مورد تذکر قرار می‌گیرند و اقدام قانونی در مورد آنان انجام می‌شود. رعایت حجاب قانون است و سرپیچی از قانون جرم است. کسی که قانون را رعایت نمی‌کند، مرتکب جرم شده است. کشف حجاب مساوی با قانون‌شکنی است و پلیس براساس قانون، با قانون‌شکنان برخورد خواهد کرد.»

ادامه مطلب **طرح نور... از صفحه ۲**

نغمه می‌گوید در تعطیلات نوروز و همزمانی آن با ماه رمضان هم، کم مردم در شیراز اذیت و آزار نشدند: «توی باغ‌های قلات هم مامور می‌آمد، با این که اغلب باغچه و باغ‌های آنجا خصوصی شده است. توی باغ ارم و حافظیه و سعدیه هم مأمورهای پلیس و تذکردهندگان حجاب کم نبودند.» نغمه می‌گوید در یک سال و نیمی که از کشته شدن مهسا ژینا امینی گذشته، کمتر با خودروهای ون گشت ارشاد در شیراز مواجه شده است: «بیشتر لباس شخصی‌ها و بسیجی‌ها تذکر حجاب می‌دهند. یک مدتی هم حجاب‌بان‌ها که معلوم نبود از کجا دستور می‌گیرند توی ایستگاه‌های مترو بودند. مأموران حراست هم مراکز خرید و دانشگاه‌ها را کنتراست برداشته بودند و به زنان گیر می‌دادند، اما دیروز همه بودند. پلیس و نیروی انتظامی و آتش‌باختیار و بسیجی در کنار هم.»

کرمانشاه: «مأمورها می‌خواستند یک زن را ببرند، اما مردم کرمانشاه نگذاشتند.» این جمله را یکی از زنانی که روز ۲۵ فروردین ۱۴۰۳ شاهد برخورد نیروهای امنیتی با یک مخالف حجاب اجباری بوده می‌گوید: «حوالی غروب بود. زمزمه‌های جنگ ایران و اسرائیل بالا گرفته بود. من در مرکز شهر از سر کار برمی‌گشتم و منتظر تاکسی بودم. تعداد مأمورها زیاد بود، اما ما در کرمانشاه به این که یکباره شهر از مأمور و پلیس پر شود عادت کرده‌ایم. چون زمزمه‌های جنگ هم بود، گفتیم برای همین است. یکباره صدای جیغ زنی بلند شد. درست پشت سر ما یک مغازه بزرگ لوازم‌التحریر فروشی بود. دختر جوانی تقریباً ۲۲ یا ۲۳ ساله که با پوشش اختیاری بود را محاصره کرده بودند و می‌خواستند به زور سوار ماشین نیروی انتظامی کنند. مأمور زن همراهشان نبود، فقط مرد بودند، برای همین هم حاضران مداخله کردند و اجازه ندادند دختر را ببرند. قیافه مأمورها دیدنی بود.»

گیلان: «رویا» ساکن رشت است. شهری که در اعتراضات «زن، زندگی، آزادی»، یکی از کانون‌های اعتراض محسوب می‌شد. دیار «بهنام لایق‌پور»، مرد جوان هنرمندی که با شلیک مستقیم نیروهای امنیتی در خیابان‌های گل‌سار رشت جان باخت. رویا می‌گوید: «زنان رشت خیلی هزینه پرداخت کرده‌اند، اما پا پس نکشیدند. ما از بچه‌های این شهر که کشته و مجروح شدند شرمند می‌شویم اگر قرار باشد دوباره برگردیم به روزهای قبل از شهریور ۱۴۰۱.» به گفته رویا در میدان شهرداری رشت و خیابان‌های منشعب از آن و سر ورودی‌های بازار، تعداد مأمورها زیاد بود، اما زنان بی‌حجاب هم مثل همیشه بودند: «یکی دوتا برخورد هم پیش آمد بین زنان و مأمورها، نه در حد بازداشت، اما در حد همان تذکر هم آنقدر مردم زیاد بودند و وارد عمل می‌شدند و اجازه نمی‌دادند دخترها را ببرند که مأمورها خودشان نزدیک نمی‌شدند. ماشین‌ها را دورتر پارک کرده بودند و چند تا چند تا دور هم ایستاده بودند، وقتی هم می‌شد یک تذکری می‌دادند، ولی کسی را بازداشت نکردند. خدا می‌داند چه خوابی برایمان دیده‌اند، چون از هر چند مأمور، یک نفر انگار وظیفه فیلم و عکس گرفتن داشت.»

قم: «مهدی» جوان دهه هشتادی و از مخالفان حجاب اجباری است. او در شهری زندگی می‌کند که در طول بیش از چهار دهه گذشته، جمهوری اسلامی همه تلاش خود را کرده که به شهروندان ایران بقبولاند همه ساکنان آن شهر پیرو سیاست‌های ایدئولوژیک حاکمان هستند. مهدی می‌گوید: «من به عمد روز ۲۵ فروردین با دوچرخه بیرون رفتم تا بتوانم جاهای مختلفی از شهر را ببینم. به جز حوالی حرم که جو و اتمسفر آن همیشه متفاوت است، در بقیه جاها زنان بی‌حجاب می‌دیدم. تعدادشان زیاد نبود، اما مثل بقیه روزها بود. این دست‌کم به من که می‌دانم در قم چه مبارزه سختی میان زنان و حکومت در جریان بوده، این پیام را داد که زنان از تهدیدهای جمهوری اسلامی در مورد سخت‌تر شدن شرایط دیگر نمی‌ترسند.»

یزد: «پردیس» می‌گوید: «به‌عنوان زنی که در یزد زندگی می‌کند، احتمال این که با ضربه باتوم مأموران پلیس در خیابان کشته شوم، تا از این که با موشک‌های اسرائیل بمیرم بیشتر است.» پردیس یکی از زنان فعال در جنبش «زن، زندگی، آزادی» است. او به واسطه تن ندادن به حجاب اجباری از محل کار قبلی خود اخراج شده، اما همچنان مبارزه مدنی خود را در کنار زنان دیگر ایران ادامه می‌دهد. پردیس می‌گوید: «شهر پر از مأمور زن و مرد بود، ولی من و خیلی‌ها مثل من همچنان بدون حجاب بودیم. هر چند مجبور می‌شدیم مسیرها را دور بزنیم و از کوچه پس کوچه عبور کنیم و برای رسیدن به مقصدی که شاید سر راست سه چهار دقیقه زمان بخواهد، نیم ساعت وقت صرف کنیم.»

ادامه مطلب شناخت ذهن... از صفحه ۳۲

اگر کمی بیندیشید و به تجارب موفق یا ناموفق خود در روابط نگاهی بیندازید، حتما شما هم مهارتهایی دارید یا پیدا کرده اید که رعایت آنها به موفقیت در یک رابطه کمک می کند. آنها را یادداشت کرده و آگاهانه اصلاحشان کنید و در اختیار دیگران هم قرار دهید. اگر موفق شدید که با صبر و حوصله، تمامی مقالات ماهانه را در پژواک مطالعه کرده و اینک به این نقطه برسید، به شما تبریک می گویم. شما بدون این که بدانید، از نو متولد شدید و با مفاهیمی آشنا شدید که دیگر به شما اجازه نخواهند داد انسان قبل از مطالعه این مطالب باشید، اگر هم قبلا با این مفاهیم آشنایی داشته اید که مجددا آنها را برای شما یادآوری و زنده کرده ایم.

شما با واقعیت بزرگی به نام ذهن و من ذهنی خود آشنا شدید که سالهای سال با شما همنشین بود و قرار است سالهای سال نیز با شما همراه باشد. متوجه شدید که توانایی های زیادی از بابت همراهی او، دارید و در عین حال مصیبت ها و سختی ها و بدبختی های زیادی نیز از حضور او متحمل شده اید که ناشی از رها بودن و در کنترل نبودن او بوده است. متوجه شدید که علت مشکلات عمده ناهنجاری های کلان یک جامعه نیز تسلط همین من ذهنی در سطوح مختلف جامعه می باشد و جوامع ما نه جوامع انسانی، بلکه جوامع برده های انسانی است که در زیر یوغ زیاده خواهی من ذهنی خود به بیگاری کشیده شده اند.

احساس میکنم گفتنی ها را گفتیم و وظیفه خود را در نگارش تمام تجربیات و اندیشه هایی که از مطالعه و هم اندیشی و گفتگوهای زیاد در این زمینه به دست آورده بودم در قالب یک سلسله مطالب به جا آوردم و اینک حاصل همه تلاشهای خالصانه و بی منت اینجانب این تحفه سبزی شد که با تمام وجود به همه فارسی زبانان عزیز در این کره خاکی تقدیم می کنم، لطفا کاستی های آن را بر من ببخشید.

بدانید که از این پس توجه من ذهنی سایرین متوجه رفتار آگاهانه شماست، با آن مقاومت خواهند کرد تا شما را خسته و ناامید کنند که مبادا جبهه آگاهی روز به روز رشد کرده و من ذهنی را از تسلط و حکومت بر انسان ها ساقط کند. سعی کنید نگذارید ده ها همنشینی با من ذهنی باعث شود نور آگاهی شما به وجود او و اعمال نادرستش زود خاموش شود و مجددا شما را در گرداب خود غرق کند. بیشتر مطالعه کنید و در جمع دوستان و انسانهای آزاداندیش آگاه و اهل مطالعه بیشتر وقت صرف کنید و آرام آرام بدون اینکه حساسیتی را برانگیزید نسبت به آگاهی بخشی در زمینه من ذهنی اقدام کنید. سعی کنید اول از نزدیکان و اطرافیان صمیمی خود باب این بحث و گفتگو را آغاز کنید تا به یک کلونی آگاهی در کنار هم تبدیل شوید که در این صورت آگاهی و قدرت و دوام بیشتری خواهید داشت. سعی کنید آثار این آگاهی و شناخت و کنترل را ابتدا در رفتارهای شخصی و انتخاب های خود مثل خرید، گردش، گفتگو و... بروز دهید تا به دیگران نشان دهید که تغییر کرده اید تا احترام و تحسین آنها را نسبت به اندیشه خود برانگیخته و به بررسی و مطالعه اندیشه خود تشویق شان کنید. با این آگاهی از این پس زندگی شما زیباتر خواهد شد، این زیبایی را برای دیگران نیز بخواهید.

ادامه مطلب چگونه اختلال... از صفحه ۴۸

افراد دارای اختلال شخصیت ضد اجتماعی نمی توانند شغل خود را حفظ کنند زیرا آنها دستورات را دنبال نمی کنند و اغلب خود را درگیر مشکلات قانونی می کنند. برخی افراد مبتلا به اوتیسم به سختی شغل خود را حفظ می کنند به دلیل گرایش بیش از حد به غلبه بر اضطراب، دشواری در سازماندهی، و کاهش توانایی کنترل احساسات خاص مخصوصا نامیدی.

شروع و پایداری علائم را ارزیابی کنید: اختلال شخصیت اسکیزوئید معمولا خودش را تا اوایل بزرگسالی نشان نمی دهد. درحالی که افراد مبتلا به اوتیسم، نشانه های آن را از کودکی حتی گاهی از دو سالگی، نشان می دهند. اختلال شخصیت ضد اجتماعی در سراسر زندگی یک فرد فراگیر است، اگر چه افراد مبتلا به اختلال شخصیت ضد اجتماعی می توانند رفتارهای جعلی را به منظور بازی دادن دیگران یاد بگیرند. علائم اسکیزوئید ممکن است نشانه های اولیه اسکیزوفرنی باشد و در طول زمان بدتر شود. از آنجا که بیماران مبتلا به اختلال اسکیزوئید علاقه ای به ارتباط با دنیای بیرون ندارند و اصولی تفاوت هستند و نسبت به بیماری خود احساس ناراحتی نمی کنند، بنابراین بهتر است اطرافیان نشان آنها را ترغیب کنند تا با مشاور و روانشناس در ارتباط باشند و بهترین کار این است که در همان آغاز نشانگان این اختلال به روانشناس با تجربه مراجعه شود.

ادامه مطلب گاندی کیست؟... از صفحه ۱۰

وقتی از او می پرسند برای دیدار شاه و ملکه بهتر نبود لباس بیشتری می پوشیدید! پاسخ می دهد لباس شاه برای هر دو نفر ما کافی بود. اما چرچیل این خادم امپراتوری، افتخار دیدار و گفتگو با گاندی را از دست می دهد و حاضر نمی شود رهبر هند را ببیند. در بازگشت از انگلستان در سوئیس به دیدار نویسنده ای که یکی از پرآوازه ترین نویسندگان سرگذشت اوست می رود.

در رم پایتخت ایتالیا میل دارد با «پاپ» دیدار کند. پاپ که خود را «تشریفانی تر» از پادشاه انگلستان می داند، به دلیل تن پوش نیمه برهنه و دم پایی های گاندی حاضر به پذیرفتن او نمی شود. گویی اگر «مسیح» هم با لباس ساده اش درخواست دیدار از پاپ می کرد بزرگان واتیکان دست رد بر سینه اش می گذاشتند. در عوض گاندی با «موسولینی» دیدار می کند و بعد ها می گوید که «شبه قصاب بود».

تفرقه بینداز و حکومت کن! با این که گفتگوهای میز گرد در لندن به شکست می انجامند، اما زمانی که گاندی به هند باز می گردد، مردم از او به مانند «قهرمان ملی» استقبال می کنند. در این زمان امپراتوری انگلستان گاندی را خطرناک ترین دشمن خود می داند. انگلستان در نظر دارد در هند مشت آهنین خود را نشان بدهد و با خشونت هرچه تمام تر به سرکوبی مبارزان بپردازد. در آغاز سال ۱۹۳۲ گاندی بدون دلیل بازداشت و بدون محاکمه زندانی می شود. کنگره هند غیر قانونی اعلام می شود. تمام رهبران آن به زندان می افتند. در سراسر هند نافرمانی از قانون و سرپیچی از دستورهای زمامداران گسترش می یابد. در دو ماه اول همین سال بیش از ۳۲،۰۰۰ تن از مبارزان هند محکوم و به زندان فرستاده می شوند. پلیس با خشونت پیش از اندازه رفتار می کند. اعتراض ها، راه پیمایی ها و شورش ها با قدرت تمام سرکوب می شوند. انگلستان برای به زانو در آوردن هند به سلاح پرآوازه خود دست می برد: «تفرقه بینداز و حکومت کن». براساس نقشه ای که دولت انگلستان برای حکومت تازه در هند در نظر دارد، هند باید براساس مذهب و نژاد تجزیه شود. بنابراین برنامه در کشور باید بخش هندوها، بخش مسلمانان، بخش سیک ها، بخش اروپائیان و هم چنین «بخش نجس ها» پدید آید. هر یک از این بخش ها با استان ها حکومت جداگانه ای خواهد داشت. هدف نه تنها تجزیه هند و پاره پاره کردن آن است، بلکه براساس این نقشه مبارزان هند پراکنده و ناتوان خواهند شد و سرکوبی هر یک از آنها آسان خواهد بود.

گاندی پس از آگاهی از نقش موزیانه و هند برباد ده انگلیسی ها، به سختی آشفته می شود. با تمام نیرو و توانش دست به مبارزه می زند. وی اعلام می کند یا باید جدایی نجس ها از ملت هند از سوی مردم و به ویژه نجس ها محکوم شود یا دست به «روزه مرگ» خواهد زد. گاندی روباه صفتی انگلیسی ها را با زیرکی و هوشمندی پاسخ می دهد. هدف از روزه مرگ نه مبارزه با هدف انگلیسی ها، بلکه ضربه زدن به وجدان ملت هند است. گاندی به ملت هند یادآور می شود که نجس ها «فرزندان خدا» هستند و به ویژه می گوید دولت انگلستان تمام ملت هند را «نجس» می داند. وی از مردم هند می خواهد تا یک پارچگی ملی را پاسداری کنند و هرگز در دام تجزیه خواهی و جدایی افکنی ها نیافتند.

تیری که از کمان «قهرمان ملی هند» و «روح بزرگ» پرتاب می شود به قلب مبارزان هند می نشیند. خون غیرت هندیان به جوش می آید و دستور رهبر زندانی و ستمدیده خود را می پذیرند. رهبران سیاسی هند به ویژه رهبران مسلمانان و بزرگان نجس ها از گاندی هواداری می کنند. درهای نیایش گاه ها و معبد های مقدس هند بر روی نجس ها گشوده می شوند. بسیاری از هندیان، نجس ها را به عنوان یک انسان و یک هم میهن می پذیرند. گاندی هم چنان از زندان به مبارزه های خود ادامه می دهد و بسیاری از مردم هند که بیدار شده اند و به ویژه در جریان «مبارزه نمک» ترس شان ریخته است در راه رسیدن به استقلال به تلاش می پردازند. گاندی در زندان به سختی بیمار می شود. دولت از ترس مُردنش او را ابتدا به بیمارستان می فرستد و سپس آزادش می کند. در سال بعد بار دیگر به سفر در هند می پردازد. از خواست های نجس ها دفاع می کند، با دهقانان هند گفتگو می کند و می کوشد تا مردم از تعصب های سنتی دست بردارند. راه پیمایی بزرگی را رهبری می کند و به یک سال زندان محکوم می شود. در سال ۱۹۳۴ از کوشش های سیاسی گاندی به میزان بسیار چشمگیری کاسته شود. دریای توفانی مبارزه های مردم هند رفته رفته آرام می شود. در پاییز همین سال گاندی از عضویت کنگره هند کناره گیری می کند و بیشتر به آموزش مردم هند در زمینه های مذهبی و اخلاقی می پردازد.

ادامه مطلب روایت زنان از... از صفحه ۴۱

در خاطرات زندانیان بازمانده از دهه شصت، و به ویژه کشتار سال ۶۷، بارها و بارها به مجازات شلاق/تعزیر اشاره شده است. در قسمتی از کتاب (و در اینجا دختران نمی‌میرند) چنین می‌خوانیم: «برای سومین بار مرا به صلیب بستند تا تعزیر کنند. بازجو گفت: انگار از تعزیر خویشت اومده، تو فکر نمی‌کنی اونایی که چیزی سرشون می‌شه چرا تن به تعزیر نمی‌دن؟ برای اینکه از عواقبش باخبرن. حالا چندتا ش رو بهت می‌گم، به کلیه‌ها فشار می‌آد و در آینده اونا رو از دست می‌دی، به پرده چشمت آسیب وارد می‌شه، کمی که پا به سن گذاشتی راه رفتن برات دردناک می‌شه و کلی بیماری عصبی پیدا می‌کنی. بقیه‌اش رو بیرون که رفتی می‌تونی پرسی. سومین تعزیر را تحمل کردم و برای تنبیه به سلول کوچکی با شرایط بسیار بد فرستاده شدم، به عبارت دیگر، بازجو نه تنها از عواقب تعزیر باخبر است بلکه از گفت‌وگو درباره آن در بیرون از زندان هم نمی‌ترسد. عفت ماهباز، از زندانیان سیاسی دهه شصت، در کتاب فراموشم نکن از «شکنجه نماز» نام می‌برد. این شکنجه که مخصوص زندانیان زنی بود که نماز نمی‌خوانند، به دستور قاضی شرع از شهریور ۶۷ آغاز شد. بر این اساس، زندانیان زن در هر وعده نماز شلاق می‌خوردند.

وقتی که چهار دیواری اختیاری نیست: کمیته منکرات، کمیته هیولایی است که به هر مناسبی می‌تواند افراد را دستگیر کند. جوراب نازک، رژ لب، موی آشکار، آستین کوتاه لباس مردان، صرف الکل، زن و مرد در کنار هم در اتومبیل، نوار موسیقی، نوار ویدئو، لباس روشن... اطلاع دارم که خانم دکتر را فقط بدین دلیل دستگیر کرده بودند که در هنگام راه رفتن باسنش تکان می‌خورد. این خانم تا حدی فربه بوده و به‌رغم لباس بسیار پوشیده به همان دلیل دستگیر شده و از عجایب این که شلاق خورده بود. بلافاصله پس از انقلاب گشت‌های کمیته انقلاب اسلامی و جندالله برای مقابله و کنترل رفتارهای اجتماعی و ترویج قوانین اسلامی راه‌اندازی شد. این نیروهای خودسر که بعدها تحت عنوان «گشت ارشاد» گرد هم آمدند مسئول کنترل زندگی خصوصی شهروندان در عرصه‌های عمومی و خصوصی بودند. دوره‌های خصوصی، به‌ویژه مهمانی‌های مختلط و حتی فعالیت‌های روزمره در خیابان، برای کسانی که با تصویر مطلوب حکومت از یک مسلمان همخوانی نداشتند، خطر دستگیری، شلاق و زندان را در پی داشت.

آذر نفیسی در کتاب لولیتاخوانی در تهران خاطره‌ای از یکی از شاگردانش را روایت می‌کند که بر اساس آن حکومت اسلامی چنان سر در گریبان زندگی خصوصی افراد فرو برده که حتی لاک زدن هم مجازات شلاق را در پی دارد، مجازاتی که هم‌چنان اجرا می‌شود. محسنی اژه‌ای، رئیس وقت قوه قضائیه، در مصاحبه‌ای در تیر ۱۳۸۹ اعلام کرد: «هر کس عملاً در انتظار، اماکن عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی کند علاوه بر کیفر عمل، به حبس از ۱۰ روز تا دو ماه یا ۷۴ ضربه شلاق جریمه می‌شود و اگر مرتکب عملی شود که نفس آن عمل دارای کیفر نباشد ولی عفت عمومی را جریحه‌دار کند فقط به حبس از ۱۰ روز تا دو ماه یا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌شود»، او در همین مصاحبه گفت که مجازات افرادی که از البسه غیر شرعی استفاده می‌کنند «۱۰ تا ۲۰ ضربه شلاق» است.

به نظر می‌رسد که با استناد به همین قانون در ۱۳ دی ۱۴۰۲، هم‌زمان با تولد فاطمه زهرا (روز زن و روز مادر در ایران)، به جرم «جریحه‌دار کردن عفت عمومی» به رؤیا حشمتی ۷۴ ضربه شلاق زدند. در این شکل از مجازات، شلاق نه تنها به عنوان وسیله‌ای برای مجازات نقض قوانین اخلاقی یا مقررات پوشش بلکه همچون ابزاری برای کنترل بدن و رفتار زنانی به کار می‌رود که حکومت و روحانیون همواره در پی تهدید و تحدید خودمختاری و آزادیشان هستند.

بنا به گزارش اطلس زندان‌های ایران، از مهر ۱۴۰۱ و پس از آغاز خیزش «زن، زندگی، آزادی» تاکنون، دستگاه قضائی جمهوری اسلامی دست‌کم ۱۱۷ فعال مدنی و سیاسی، شامل ۱۳ زن و ۱۰۴ مرد، را با اعمال ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی و آخرین حکم صادرشده در هر پرونده مجموعاً به تحمل ۷۴۰۴ ضربه شلاق محکوم کرده است.

استفاده گسترده از شلاق به‌عنوان ابزاری برای مجازات زنان حاکی از تلاقی دین و قدرت سیاسی در ایران است، جایی که قوانین سخت‌گیرانه مذهبی به تداوم ستم و تبعیض جنسیتی و سلب حقوق و آزادی‌های اولیه زنان انجامیده است.

منازل مشاهده کرد! اثری که لطف تماشای آن در یک سینمای مجهز، چندین برابر خواهد بود و حیف که باید آن را در مانیپول‌های کوچک و تلویزیون‌های خانه دید!

ادامه مطلب دکامرون... از صفحه ۲۷

جعفر دوباره برگشت به تهران، دهه های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ و ادامه داد: «از صحبت‌های دکتر اصلا سر در نمی‌آوردم، سرانجام گفت: «در نود و نه درصد مواردی که این پیرمردان صاحب فرزند نمی‌شوند، مشکل از خودشون است. همسر جوانشون هیچ تقصیری ندارند. حالا وظیفه توست که درست مثل اون گاو هلندی حامله شون کنی. تو میشی معدن طلای من و خودت»، مدت‌ها طول کشید تا بتوانم داستان را هضم کنم. دکتر که نگرانی من را دید توضیحات بیشتری داد: «اصلاً نگران نباش. من قبلاً مشتری و یا به قولی بیمار را در موقعیت مناسب کاماسوترائی قرار می‌دهم. تو هم با توجه به قد و مشخصات فیزیکی بدنت میتونی در کمتر از پنج دقیقه کار تو بکنی و بدون این که نه تو صورت مشتری را ببینی و نه او تو را، از اطاق خارج بشی. نقش تو تموم میشه. بعد باید چند هفته صبر کنیم ببینیم نتیجه چی میشه»، جعفر دوباره در سکوتی عمیق فرو رفت. انگار داشت در پس ذهنش دنبال خاطرات قدیمی می‌گشت.

ماه‌های اولیه بعد از به اصطلاح تلقیح خیلی سخت گذشت. آزمایشات نشان دادند که حدود ۸۰ درصد مریض‌ها با همان تلقیح اول حامله می‌شوند. نتایج خیره‌کننده بودند. نوزادان بیشتر پوستی سفید و چشمانی رنگی داشتند. جعفر شده بود معدن طلا. نکته جالب شوهران پا به سن گذاشته این خانم‌ها بودند که واقعا باورشون شده بود که خودشان پدر بیولوژیک این نوزادان هستند.

جعفر بارها وارد جزئیات می‌شد. نقل می‌کرد که وقتی بچه‌هایش به دنیا می‌آمدند و همراه مادرشان برای چک آپ‌های پزشکی به دکتر مراجعه می‌کردند، از دور آنها را می‌دید و خیلی دلش می‌خواست که برود و عین یک پدر واقعی بغلشان کند، اما خوب می‌دانست این اتفاق عواقب وحشتناکی برایش خواهد داشت. جعفر از ثروت زیادی که از این راه کسب کرده بود خیلی صحبت کرد. چندین بار از دکتر به نیکی یاد کرد که هر قدر روش‌اش غیر اخلاقی بود، اما واقعا مزد و پاداش خوبی نصیبش می‌شد. از اوایل دهه ۱۳۵۰ دکتر برآورد کرده بود که دیگر پیرمردان طبقات مرفه تهران لازم نمی‌بینند مردانگی‌شان را با فرزندآوری ثابت کنند. آنها سرگرمی‌های بهتری یافته بودند. بخش فرزندآوری و یا به قول خودش باروری مطبش عملاً تعطیل شد. اغلب اعضای خانواده دکتر در مناصب کلیدی کشور بودند و همگی به این نتیجه رسیده بودند که انقلابی در پیش است. دکتر در سال ۵۷، هفتاد ساله شده بود و دوران بازنشستگی را می‌گذراند. آن قدر ناتوان بود که انقلابیان، با وجود رابطه خیلی نزدیکی که با دربار داشت، اصلاً مزاحمش نشدند.

جعفر هم همه ثروتش را به آمریکا منتقل و به سبک ایرانی‌ها به قول خودش خاکبازی را شروع و وارد کار املاک شد. حالا هم از ثروتمندان مشهور ایالت کالیفرنیا است. مردی که دست و دل باز است و به سازمان‌های خیریه کمک زیادی می‌کند. گاهی اوقات در خیابان‌های لس‌آنجلس که راه می‌رود، به اغلب عابران جوان مو بور نگاهی کرده و می‌گوید: «تو مثل فرزند من هستی. میدونی چقدر دوست دارم؟!» و مخاطبش با احترام دست جعفر را می‌فشارد و از محبتش تشکر می‌کند. در پایان ضبط داستان دکامرونی جعفر ادعا می‌کند که پدر واقعی اغلب ایرانیانی است که در حال حاضر در آمریکا و اروپای غربی سری تو سرها در آورده و به اصطلاح سلبیرتی و معروف شده‌اند. جعفر گاهی وقتها مغرور شده و زیر لب می‌گوید: «من هنوز هم معدن طلا»، اسم چند خواننده زن و مرد لس‌آنجلسی را می‌آورد و آنها را «بچه‌های من» خطاب می‌کند.

کتاب دکامرون قدوه در حال انتشار است. صاحب انتشاراتی گفته هیچ ایرانی بابت کتاب پول نخواهد داد. می‌توانی روی جلد و داخل صفحات، تبلیغات پیتزا، رستوران و آرایشگاه‌های ایرانی را چاپ و کتاب را به دوستان و فرزندان‌تان هدیه بدهید.

ادامه مطلب نقد و بررسی... از صفحه ۱۷

تیموتی شالامی در ادامه روند موفق بازیگری خود، به خوبی توانسته روند تغییر شخصیت پُل را به تصویر بکشد و به نظر می‌رسد که بهترین انتخاب برای حضور در فیلم بوده است. دیگر بازیگران مشهور فیلم همانند فلورنس پیو، اگر چه حضور کوتاه مدتی در فیلم دارند، اما به‌درستی توسط دنیس ویلنوو انتخاب شده‌اند. در مجموع باید گفت که فیلم «Dune: Part Two» قطعاً یکی از ارزش‌ترین آثار اکشن هالیوود در چند دهه اخیر است. فیلمی که چه در روند داستانی و چه در اکشن، سطحی جدید از کیفیت را به سینما ارائه داده و تماشایش یکی از واجبات هر علاقه‌مند به سینما به شمار می‌رود! شاید بزرگ‌ترین حسرت فیلم برای علاقه‌مندان به سینما این باشد که چرا می‌بایست اثر باشکوهی همانند «Dune: Part Two» را نه در سالن‌های سینما بلکه در

ادامه مطلب علی اکبر داور... از صفحه ۲۹

«این ملت برای زندگی عصر حاضر تربیت نشده، تازه باید تربیتش کرد. تمام صحبت اینجا است که به چه وسیله این کار ممکن است. به حرف احرار اگر گوش کنیم، دواى درد ما آزادى است. باید تخم خربیت را در ایران ولو کرد تا ویرانه امروز گلستان بشود، مردم به زندگى علاقه پیدا کنند، یأس و پژمردگی از ایران برود، احساسات ناپاک دگر در دل ایرانی پیدا نشود. متأسفانه به حرف احرار گوش دادیم، نتیجه برعکس شد. چون آزادى یونجه نبود که به هر زبان بسته‌هاى بشود داد. حریت‌بازى هجده‌ساله ما، فکر و احساس ایرانی را خراب‌تر و بی‌پاورقی‌تر از آنچه بود کرد. هر بی‌مغزى دوسه خروار در سال نامربوط گفت. هر فکر نامربوطى یک مشت معتقد احمق پیدا کرد و کار به جایی رسید که امروز دگر افکار ملت ما، بی‌مبالغه شبیه هذیان است. حالا چه باید کرد؟ تکلیف چیست؟ سهل و ساده: حرف احرار را ببیندازید دور.»

او انتقادهایش را از همان آغاز انتشار روزنامه مرد آزاد به روش حکمرانی مشروطه‌خواهان مطرح می‌کرد و در همان شماره اول این روزنامه در سرمقاله «فکر ما» با شرحی از ناکامی‌های ایران نوشت: «چرا ایران هنوز بیکار و گرسنه و تریاکی و بی‌سواد مانده؟ مملکت ما برای چه هیچ ترقی نکرد؟ برای آنکه قاندين و عمال مشروطیت ما یا کهنه فکر بودند یا کهنه نوکر. کهنه فکرها نمی‌فهمیدند تجدید چیست. کهنه نوکرها می‌دانستند به هر تقدیر تجدید مخالف منافع آنهاست.»

داور در مقالاتش در روزنامه مرد آزاد از انقلاب مشروطیت با عناوینی چون «حریت‌بازی هجده‌ساله»، «انقلاب قلابی» و «دوره هرج‌ومرج معروف به آزادی» یاد می‌کرد و معتقد بود که انقلاب مشروطه نتوانسته تغییرات بنیادین و اساسی در ساختار سیاسی کشور ایجاد کند و پس از انقلاب مشروطه نیز همان نیروهای حاکم گذشته دوباره به قدرت بازگشته‌اند. او آزادی و مساوات را «حرف مفت» می‌دانست و معتقد بود که تا زمانی که اساس زندگی اقتصادی مردم تغییر نکند، نمی‌توان از آرمان‌های سیاسی صحبت کرد. در مقالاتش به مشروطه‌خواهان طعنه می‌زد و می‌گفت: «تا مجالی هست، حرکتی نکنیم که فقر ایران درمان نشود. استقلال سیاسی مملکت را با فرقه‌بازی و نطق کج‌وکوله حفظ نمی‌شود کرد. استقلال اقتصادی باید داشت. این مقصود هم با مجبور کردن مستخدمین دولت به پوشیدن برک و چوخال حاصل نخواهد شد. «راه‌آهن و کارخانه لازم است.» داور به دنبال «چاره فقر عمومی» می‌گشت و می‌گفت باید دید از چه راه می‌شود «در این خرابه مملکت تولید کار کرد» و تأکید می‌کرد: «دنبال نان بروید، آزادی خودش از عقب شما می‌آید»، داور به دوستی و رفاقت و خوش‌مشربی شهره بود و از دوستانش حمایت می‌کرد. با کشف افراد لایق از آنها حمایت می‌کرد و آنها را به کار می‌گرفت. درحالی‌که تک‌روی سکه زمانه بود، او به کار گروهی اعتقاد داشت. برخی بر این عقیده‌اند که داور ظرفیت رهبری اصلاحات را داشت و می‌توانست کشور را به سمت ترقی و پیشرفت هدایت کند.

زمینه‌سازی برای قدرت گرفتن سردار سپه: ایده داور برای آینده کشور این بود که ایرانی به میل خود آدم نخواهد شد، بلکه سعادت را باید بر جامعه ایران تحمیل کرد و در این راستا رضاخان را تنها کسی می‌دانست که می‌تواند از عهده چنین کاری برآید: «باید ملت بیچاره را به حال خودش گذاشت و رفت کسی را پیدا کرد که به ضرب شلاق ایران را تربیت کند.»

با قدرت گرفتن رضاخان، داور در مقالاتش به دفاع از او می‌پرداخت و او را ناجی ایران معرفی می‌کرد. داور در اردیبهشت ۱۳۰۲ در مقاله‌ای به‌طور مستقیم به تعریف و تمجید سردار سپه پرداخت و نوشت: «دو سال قبل ایران را نگاه کنید: جنگل چه کرد؟ آذربایجان چه حالی داشت؟ خراسان نزدیک بود چه بشود؟ در مرکز و اطراف چشم همه به این نقاط پُر آشوب بود، فراموش کردید؟ همه از هم می‌پرسیدیم عاقبت کار به کجا می‌کشد، همین‌طور نبود؟ اگر نظام امروز را از سردار سپه داریم، اگر به واسطه وزیر جنگ است که با وجود حکومت بی‌قید و لایالی مستوفی، امنیت از ایران بیرون نرفته، به تاریخ، از دو سال پیش تا امروز، مراجعه کنید تا ببینید سردار سپه کیست، چه کرد و چه قسم ایران باید شکر گزار این وجود لایق باشد.»

داور بر تغییر بنیادی حکومت تأکید داشت و از سردار سپه به‌خاطر ایجاد قشون منظم حمایت می‌کرد و می‌گفت که اگر سایر وزرا هم مانند سردار سپه عمل می‌کردند، ایران «زندگی آبرومندی داشت». او منتظر حکومتی مقتدر بود تا «با سرنیزه تمام عادت ما را خرق بکند، به چرند احرار و تزهات قاندين بی‌سواد ملت بخندد و به هوجی بفهماند که باید ساکت شد. به ملت نشان بدهد که چه قسم باید کار کرد.»

داور از «حکومت مقتدر» حرف می‌زد و با اشاره به وضعیت فرانسه می‌گفت: «فرانسه را عزم و تدبیر یک نفر سردار نظامی نجات داد. کشمکش‌های احزاب را حکومت بناپارت از بین برد. آقای سردار سپه! شما که ایران را از ناامنی خلاص کردید، نمی‌خواهید از فقر نجاتش بدهید؟» برخی بر این باورند که انتقاد داور از انقلاب مشروطه وجه دیگری هم داشت و هدفش این بود که با ناکارآمد نشان دادن ساختار سیاسی، زمینه قدرت‌گیری رضاخان را فراهم کند. برای همین هم می‌گفت که ملت ایران قابلیت «آدم‌شدن» را دارد، اما باید مربی خوبی داشته باشد، بنابراین، باید از «زور» استفاده کرد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

در این زمان داور در حالی که آماده دفاع از رساله دکتری خود بود، با تغییر اوضاع سیاسی و کودتای ۱۲۹۹ درسش را رها کرد و به ایران برگشت. در پاییز ۱۳۰۰ به خدمت وزارت معارف درآمد و در تیر ۱۳۰۱ از ورامین نماینده چهارمین دوره مجلس شورای ملی شد و مدتی بعد در بهمن همان سال انتشار روزنامه مرد آزاد را شروع کرد. اسفند همان سال نیز «حزب رادیکال» را تأسیس کرد. حزب رادیکال از حدود ۱۵۰ نفر از جوانان تحصیل‌کرده تشکیل شده بود. به نوشته کتاب اول اصلاحات اقتصادی: «مرام این حزب شامل اصلاحات اجتماعی و سیاست عمرانی بود: جلب سرمایه خارجی، تشکیل دولت از عناصر شریف و درستکار، ساختمان راه‌آهن و بهره‌برداری از منابع طبیعی ایران.»

روزنامه مرد آزاد: داور در اولین شماره مرد آزاد در ۱۳۰۱ به مخالفت با نخست‌وزیری میرزا حسن مستوفی‌الممالک پرداخت و گفت که باید یک نفر جوان مأمور تشکیل کابینه شود، نه کسانی که در عهد استبداد با شال و قبا برای سلام حاضر می‌شدند. صراحت لهجه او در مخالفت با دولت مستوفی‌الممالک باعث شده بود تا مخالفان نیز بیکار نشینند. اما او حاضر نبود عقب‌نشینی کند: «افترا و تهمت و هتاک از آن حربه‌های کثیفی است که سیاست‌باف‌های نالایق ایران چند سال با آن زندگی کرده‌اند و برای مقهور کردن مخالفین خود همیشه به کار برده‌اند. این را تصدیق داریم، اما بالاخره این حربه بی‌جوهر برکنده شده. یقین کنید که دگر چندان مؤثر نیست. جز عده‌ای ساده‌لوح هیچکس باور نخواهد کرد که مخالفت با مستوفی در حکم محاربه با امام زمان، خیانت به مملکت و آتش‌زدن به بنای استقلال ایران است.» در این دوره، به نوشته کتاب تاریخ احزاب سیاسی، نوشته ملک‌الشعرای بهار که خودش نیز نماینده همان مجلس بود، علی‌اکبر داور به همراه سید حسن مدرس، میرزا هاشم آشتیانی، تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز گروه اصلاح‌طلبان را در مجلس تشکیل می‌دادند که اکثریت نیز با آنها بود.

داور کم‌کم در مجلس شورای ملی و در روزنامه‌اش، مرد آزاد، به چهره تأثیرگذار عرصه سیاست بدل شد. او سرمقاله‌های تندى در روزنامه‌اش می‌نوشت که بیشتر به وضعیت وخیم اقتصادی اختصاص داشت: «اوضاع ایران خراب است، این را همه تصدیق داریم. ولی معمول آنچه در آن اختلاف است، اصلاحاتی است که اول از آنها باید شروع کرد. مقدم بر هر اصلاح تربیت زندگانی مادی یا، به عبارت آخری، تغییر حیات اقتصادی است. تا «ملت نجیب» گرسنه است و «مملکت ۶هزارساله» گدانشین، سعی در اصلاح سیاسی و اداری و ادبی و سمس بر ابروی کور است: کوشش بی‌فایده... باید ایران را آباد کرد، آن‌وقت ایرانی آدم خواهد شد.»

در نوشته‌هایش از برنامه اقتصادی می‌گفت و این که «مدت‌هاست همه می‌گویند ایران محتاج به کار، سرمایه و ثروت است، ولی هنوز در این باب هیچکس اقدام مهمی نکرده». داور از همان ابتدای شروع فعالیت‌های سیاسی، بر دولتی‌کردن امور اقتصادی تأکید داشت و می‌گفت که همه امور اقتصادی باید در اختیار دولت باشد: «انگلیسی و آمریکایی را که کنار بگذاریم، بقیه نوع بشر اصلاح امور را از دولت می‌خواهند. اساس زندگی مردم را حکومت باید اصلاح بکند و چون پایه زندگانی تمول و دارایی است، اول باید وسایل تمول را فراهم بیاورد. مادام که انقلاب صنعتی ایران را به حرکت نیندازد، ما همان ملت بلاکش، گرسنه، بلاس‌پوش نجیبی که هستیم خواهیم ماند.»

مدام در نوشته‌هایش بر موضع خود در دولتی‌کردن پافشاری می‌کرد و می‌گفت: جامعه بی‌ثروت محکوم به تحمل جمیع مصائب دنیا است. افراد می‌توانند بدون ثروت زندگی کنند، به قوت لایموت بسازند، با عواید مختصر آبرومند بمانند، اما مملکت نمی‌تواند! شما ممکن است خانه مرتب نخواهید، حوالی سرقبر آقا منزل بگیرید، با جگرک خوش باشید، با شولا سر کنید. این زندگی کمرشکن نیست. سرمایه هنگفت نمی‌خواهد، بی‌تمول میسر است، ولی مملکت قلندری بر نمی‌دارد. از نظام و مدرسه صرف‌نظر نمی‌شود کرد، برای فقرا باید مرخص‌خانه ساخت، ایتم محتاج به مواظبت هستند، به کور و شل‌های جامعه باید توجه داشت، خل و دیوانه‌ها را باید به دارالمجانین برد. خلاصه هزار مؤسسه و اداره و درد بی‌درمان برای مملکت لازم است که هیچ‌کدام بی‌خرج و بدون سرمایه صورت‌پذیر نخواهد شد. وطن‌دوستی در گدا وضع زندگی کردن و از (مال دنیا) گذشتن نیست. وطن‌پرست آن کسی است که مردم را به کسب مال و ازدیاد تمول تشویق بکند.»

مخالفت با روش حکمرانی بعد از مشروطه: داور منتقد روش حکومت‌داری در دوره بعد از مشروطه بود و مدام انتقادهایش را تکرار می‌کرد و می‌گفت: «جماعتی که با وجود هفده سال تجربه هنوز نفهمیده‌اند، چه بایدشان کرد. هنوز نمی‌دانند تا اساس زندگانی اقتصادی‌شان به کلی برنگردد و عوض نشود، آزادی و مساوات و استقلال تمام حرف است و صحبت است و غزل. این جماعت هر چه بگویند، مستحق استهزا است. به هر چه بیافد، باید خندید.» او به طعنه مشروطه‌خواهان را «احرار» توصیف می‌کرد و می‌گفت:

ادامه مطلب علی اکبر داور... از صفحه ۵۴

داور به دخالت دولت در اقتصاد و حمایت دولتی باور داشت و معتقد بود بدون حضور دولت اجرای طرح‌های بزرگ غیرممکن است و می‌گفت: به عقیده من، در حال فعلی مملکت جز دولت هیچ قوه‌ای قادر به رفع بحران نیست. بله، دولت باید این اوضاع پرنکبت امروز ما را عوض کند، این رویکرد او باعث شد تا شرکت‌های دولتی گسترش پیدا کند و ادامه این وضعیت به ظهور اقتصادی دولتی منجر شد. کم‌کم دولت در همه امور دخالت می‌کرد و به صورت انحصاری منابع ثروت را در اختیار می‌گرفت. وقتی داور به وزارت مالیه رسید، به توصیه رضاشاه بودجه کشور را افزایش داد، بدون آنکه تغییری در درآمدهای مالیاتی در نظر گرفته شده باشد. برای بودجه ۱۳۱۳ مبلغی حدود ۶۲۱ میلیون ریال تعیین شده بود که در مقایسه با سال قبل ۰۰ میلیون ریال افزایش داشت. دولت به صورت مستقیم برای تأمین منابع مورد نیاز بودجه وارد فعالیت‌های بازرگانی و اقتصادی شد. او در این زمان شرکت‌های بسیاری ایجاد کرد، از جمله می‌توان به شرکت سهامی قند و شکر، شرکت سهامی حمل‌ونقل، شرکت سهامی کبریت‌سازی، شرکت نساجی، شرکت آبیاری، شرکت پنبه، شرکت برنج، شرکت پشم و پوست، شرکت بیمه و شرکت سهامی ساختمان ایران اشاره کرد.

آمار نشان می‌دهد که بیشتر از چهل شرکت بزرگ تحت مدیریت دولت تأسیس شد و با افزایش تعداد شرکت‌ها، دولت شرکت سهامی مرکزی را تأسیس کرد تا بر این شرکت‌ها نظارت کند. گسترش انحصار دولت در حدی بود که یک بار که صحبت از شرکت انحصار فرش به میان آمده بود، رضاشاه به شوخی گفته بود که داور نفس کشیدن را نیز انحصاری خواهد کرد. برنامه داور این بود که شرکت‌های بزرگ ایجاد کند و راه و روش کار را نشان بدهد و بعد از آن کار را به مردم واگذار کند. دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب دولت و جامعه در ایران از دو قانونی که تجارت خارجی را به انحصار درآوردند، یاد می‌کند و می‌نویسد: «این قوانین هم موجب افزایش قیمت‌ها به زیان مصرف‌کننده شدند و هم تجار را از دولت بیزار کردند. جایگزینی بخش تجاری با شرکت‌های دولتی مایه دردسر فراوان شد، حتی برای خود داور، وزیر مالیه شریف و قابلی که آنها را به وجود آورده بود.»

اصلاحات اقتصادی داور که با افزایش حجم فعالیت‌های دولت و دو برابر شدن بودجه همراه بود، دولت را با تعهدات سنگینی مواجه کرده بود. بودجه در سه سالی که داور وزیر مالیه شده بود دو برابر شد و به یک میلیارد ریال رسید. سیاست‌های بی‌پروای دولت احتمال بروز ورشکستگی را افزایش داد و برای همین دکتر یالمار شاخت، اقتصاددان آلمانی، ۱۵ آذر ۱۳۱۵ به دعوت داور به ایران آمد تا برای سر و سامان دادن وضعیت به دولت کمک کند. دکتر شاخت بعد از بازدید از بانک ملی و مؤسسات اقتصادی برای خروج از بحران به داور پیشنهاد داد تا مؤسسات اقتصادی کاهش یابد. مدت کوتاهی بعد داور میان فشار اقتصادی شدید و نگرانی از برخورد رضاشاه، شامگاه ۲۱ بهمن ۱۳۱۵ در ۵۱ سالگی با خوردن تریاک خودکشی کرد.

مرگ داور: داور شب تا صبح کار می‌کرد و به‌نوشته ابراهیم خواجه‌نوری در کتاب بازیگران عصر طلایی: «هرچه بارش زیادتر و سنگین‌تر می‌گشت گردنش خم نمی‌شد و روزی ۱۴ تا ۱۶ ساعت مداوم کار می‌کرد، کمیسیون پشت کمیسیون ایجاد می‌نمود، دستور می‌داد، تلفن می‌کرد، پیمان می‌بست و هر هفته کار جدیدی به وجود می‌آورد.» داور همیشه با سردار سپه همسو بود، جز در ماجرای جمهوری و سرکوب شیخ‌خزعل. وقتی در آبان ۱۳۰۳ رضاحان هم نخست‌وزیر و هم فرمانده کل قوا بود، بدون هماهنگی مجلس به خوزستان رفت و شیخ‌خزعل را سرکوب کرد. این کار با انتقاد داور و برخی دیگر از نمایندگان روبه‌رو شد و همین مخالفت، سردار سپه را از داور خشمگین ساخت تا آنکه با وساطت تیمورتاش و نصرت‌الدوله از واکنش علیه داور صرف‌نظر کرد. با این حال، داور در روند قدرت‌گیری رضاحان و رسیدنش به سلطنت نقش مهمی داشت و «ماده واحده واگذاری فرماندهی کل قوا و همچنین ماده واحده خلع سلطنت قاجار را تدوین کرد.»

داور در مجلس از خلع احمدشاه حمایت کرد. از داور، تیمورتاش و نصرت‌الدوله فیروز به عنوان بازیگران معنوی تغییر سلطنت یاد می‌شود. ابوالحسن ابتهاج، که در دوره داور چند ماهی بود به دعوت او کارش در بانک شاهی را رها کرد و مسئولیت نظارت بر شرکت‌های دولتی را بر عهده گرفته بود، از آخرین جلسه‌اش با داور می‌گوید. به گفته ابتهاج، داور در پایان آن جلسه گفت: «خدا بیامرز مرحوم مستوفی‌الممالک را که همیشه می‌گفت تا آدم نداشته باشیم، نباید به کاری دست بزنیم.» ابتهاج می‌گوید که داور حق داشت، اما از حرفش متعجب شده بود، چون سال قبل می‌گفت که اول باید کار را شروع کرد و بعد آدم پیدا کرد.

کاوه بیات در مقاله «اندیشه سیاسی داور و تأسیس دولت مدرن» در مجله گفت‌وگو معتقد است که «استبداد موردنظر داور بیش از آن که به‌عنوان پدیده‌ای واجب‌الوجود مطرح گردد، استبدادی بود با یک کاربرد مشخص و مبتنی بر ضرورتی کوتاه‌مدت.»

برای همین هم بود که داور می‌گفت: «باید ملت ایران را به‌زور، همچو کشان‌کشان، به‌طرف زندگانی آدم برد و هرکسی بنای زبان‌درازی گذاشت بدون یک دقیقه تأمل گرفت و در یک گوشه‌ای نگاه داشت و وقتی لااقل صد فرسخ راه‌آهن در ایران ساخته شد، چهل‌پنجاه کارخانه پیدا کردیم، طرق شوسه شرق و غرب ایران را گرفت، سد اهواز را بستیم، نسل سن وروامین و افتاد، ملخ را از ایران فراری دادیم، تجارت ما آب و رنگی به هم زد، هزاران نفر ایرانی از مدارس عالی بیرون آمد، آن وقت آزادی‌خواهان منفی و مرتجعین کهنه‌پسند را از محبس‌ها بیرون می‌کشیم و می‌گوییم: دیدید که می‌شود ایران را آباد کرد؟ پس از جسارتی که کرده‌ایم بگذرید.»

در مجلس پنجم از لار نماینده مجلس شد و نقش برجسته‌ای در تصویب طرح اضمحلال حکومت قاجار داشت و روی کارآمدن حکومت پهلوی ایفا کرد. داور برای وادار کردن نمایندگان مجلس به انحلال سلسله قاجار ۸۴ نماینده از حدود ۱۰۰ نماینده مجلس را به خانه سردار سپه کشانند و از آنها خواست که طرح ماده واحده‌ای را امضا کنند که براساس آن قاجاریه منحل شود. این قانون ۹ آبان ۱۳۰۴ در مجلس تصویب شد. پس از آن در ۲۲ آذر همان سال مجلس مؤسسان رضاحان را به پادشاهی برگزید و سلطنت را در خانواده او موروثی کرد.

در اولین کابینه محمدعلی فروغی در دوره رضاشاه، داور به سمت وزیر فواید عامه و تجارت منصوب شد و در عرض چند ماهی که سر کار بود، قانون اجازه ساختن راه‌آهن را به تصویب مجلس رساند و مدرسه تجارت را تأسیس کرد. در ماه‌های نخستین ۱۳۰۵ بار دیگر به عنوان نماینده لار وارد مجلس ششم شد. چند ماه بعد مجدداً در اواخر ۱۳۰۵ به عنوان وزیر عدلیه در کابینه میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک انتخاب شد. او هفت سال در این سمت بود و پست دادگستری را در دوران حسن مستوفی و مهدی‌قلی‌خان هدایت حفظ کرد. در این دوران برنامه تحول ساختار قضایی ایران را اجرا کرد. در اواسط ۱۳۱۲ در کابینه محمدعلی فروغی به وزارت مالیه رسید و در دولت محمود جم نیز در این سمت کار کرد و طرح دولتی کردن اقتصاد را به اجرا درآورد.

اقتصاد دولتی: اولویت اصلی داور ترقی اقتصادی بود و با مقایسه پیشرفت اقتصادی آلمان و ژاپن، اقتصاد را بنیان اصلی می‌دانست و معتقد بود که علت عقب‌ماندگی ایران فقدان اصلاحات اقتصادی است: «ایرانی اگر هنوز روزگار آدم پیدا نکرده و نکبتی مانده، فقط و فقط برای این است که، برخلاف تجربه دنیا، مخالف اصول مسلم علمی مغرب‌زمین اصلاحات اقتصادی را شرط اول و قطعی اصلاحات اداری و سیاسی ندانسته و گمان می‌کند که با وجود فقر می‌شود آدم شد.»

داور اصلاحات اقتصادی را بر اصلاحات سیاسی مقدم می‌دانست: اگر ما بخواهیم آدم بشویم، تمدن غرب را بی‌اما و اگر بپذیریم، به علوم جدید ایمان بیاوریم، با همان ابزاری که مردم اروپا کار می‌کنند پارچه بیافیم و جنس بیرون بدهیم، اصول سیاست و مملکت‌داری را از فرنگی‌ها یاد بگیریم، نان و ترب خوردن را فضیلت ندانیم و به کرباسی‌پوشی افتخار نکنیم، مسائل سیاست و دیانت را توی هم نریزیم، همان قسمی که برای علاج تب و معالجه درد کمرمان به بزرگ‌ترین عالم مذهبی رجوع نکنیم، همان شکل هم برای رفع بدبختی‌های اقتصادی‌مان از اهلش نسخه بخواهیم و با هر شدت و حرارتی لازم است دست‌درباری‌های اسقاطی و کهنه‌نوکرهای دیوان را از کار مملکت کوتاه کنیم.»

برای همین وقتی در ۱۳۱۲ به وزارت مالیه رسید، سعی کرد همان ایده را اجرا کند، گرچه پیش از ورودش به این وزارتخانه مداخله دولت در اقتصاد شروع شده بود. قانون انحصار قند و شکر و چای در ۱۳۰۴ برای تأمین مالی راه‌آهن تصویب شده بود. قانون کنترل اسعار خارجی در ۱۳۰۸ و قانون انحصار تجارت خارجی نیز در اسفند ۱۳۱۰ تصویب شده بود. از شروع فعالیت سیاسی‌اش ایده اقتصادی روشنی برای خودش داشت و مدام بر آن تأکید می‌کرد. برای همین هم در مقاله‌ای در روزنامه مرد آزاد با عنوان «بحران» نظریه اقتصادی خود را روشن توضیح داد که جایی برای عدم مصرف یا مصرف کم وجود ندارد. او باور داشت که ما باید از موهبت‌ها برخوردار شویم و ابزارها و کالاهای جدید را به کار ببریم، اما درعین حال باید تولیدات خود را براساس بازار جهانی مدیریت کنیم.

ادامه مطلب انگلیسی با لهجه... از صفحه ۳۶


ها کجا باید ورزش می کردند؟» گفتم: «مگر این ها گربه خانگی نیستند؟» گفت: «حیاط خلوت زمین بازی آنهاست. مگر رفتارشان را ندیدی؟ تو به گربه هایم آسیب روحی رسانده ای!» گفتم: «لازم نیست چیزی به من پرداخت کنید.» او پول را داد اما هیچ وقت دوباره نخواست مواظب گربه هایم باشم.

شغل بعدی به لطف دوستم کریس فراهم شد. به من خبر داد یکی از همسایگان ثروتمندش، که از قضا مادر یک طراح لباس خیلی معروف بود، دنبال کسی می گردد که نقره جاتش را تمیز کند. برای این کار شش دلار در ساعت می داد. کریس گفت که این زن، که برای حفظ ناشناسی او را وزه خانوم می نامم، کل کار را دست کم بیست دلار تخمین زده. دوچرخه را به طرف خانه اش راندم و یک صبح شنبه آفتابی سر ساعت هشت آنجا بودم. وزه خانم مرا برد سر میز ناهارخوری که کپه ای از نقره جات به ارتفاع یک متر رویش تلنبار شده بود. از زنگار سیاه شان معلوم بود آخرین بار که تمیز شده بودند، مردم هنوز با اسب و درشکه سفر می کردند. یک پولیش بدبو و دوتا پارچه نظافت به دستم داد.

ازش پرسیدم: «می شود یک دستکش لاستیکی به من بدهید؟» گفت که نه، چون ممکن است پولیش دستکش ها را خراب شان کند. اگر زندگی من فیلمنامه ای بود که یکی باهوش تر از خودم آن را نوشته بود، همان موقع بلند می شدم و به خانه می رفتم. البته بعد از آن که بهش می گفتم طرح های دخترش خیلی املی هستند. در زندگی واقعی بلند شدم و گفتم باید بروم خانه و یک دستکش بیاورم.

با دوچرخه شتاب زده به خانه رفتم و با دستکش های ظرف شویی مادر بازگشتم. دست به کار شدم. بی وقفه، در حالی که سعی می کردم بخارهای سمی را تنفس نکنم، به شدت ساییدم. تمام سوراخ سنبه های چنگال ها، قاشق ها، کاردها، کاردهای گوشت بری، و چنگال های صدف خوری را برق انداختم، و این سوای قطعاتی بود که کاربردشان را به کلی فراموش کرده بودم. تمام قطعات را در دسته های مرتب چیدم و به او خبر دادم که کار تمام شده. با صدای جیغ جیغوش گفتم: «باورم نمی شه تموم کرده باشی!» و زل زد به دسته های براق. من که به شنیدن این جمله از زبان معلم ها توی مدرسه عادت داشتم، فکر کردم این اظهار شگفتی به یک انعام چاق و چله منجر می شود. وزه خانوم در حالی که یک دسته پول در می آورد گفت: «خب، بگذار ببینم. یک ساعت و بیست دقیقه اینجا بودی. این هم هشت دلار.» به او یادآوری کردم: «اما من فکر می کردم این کار بیست دلاری است.» گفت: «نه برای تو عزیزم. برای تو که آن قدر طول نکشیدی.»

باید چندتا از چنگال های صدف خوری را پرت می کردم طرفش. اما در عوض ازش تشکر کردم و با دوچرخه به خانه برگشتم. او درباره یک چیز حق داشت. پولیش دستکش ها را خراب می کرد. از طریق دوستم مرلین با خبر شدم که سینمای محل برای تابستان دنبال فروشنده می گردد. برای کار توی بوفه سینما استخدام شدم و مسئول فروش غذاهایی بودم که باید همراهشان یک آنژیوگرافی مجانی هم ارائه شود. ذرت بو داده در چهار اندازه عرضه می شد: کوچک، متوسط، بزرگ، و خانواده. در تمام تابستان فقط سه نفر ذرت بو داده کوچک سفارش دادند. آنها اروپایی بودند و معلوم بود برای فیلم دیدن آمده بودند. اغلب مشتری های دائمی ذرت بو داده خانواده سفارش می دادند. خوراکی ای که از ظرفش می شد به جای وان حمام بچه استفاده کرد. سفارش ها همیشه یک جور بود: «لطفا پایین، وسط و بالایش کره بریزید. هیچ جای خشکی نداشته باشد» حتی وقتی خوبشانم در ماه رمضان افطار می کردند ندیده بودم کسی این قدر مواد غذایی مصرف کند. دیوار سالن انتظار با علایمی پوشانده شده بود که می گفت «ذرت های بو داده ما با کره واقعی درست می شود، با توجه به فروش پر رونق ذرت بو داده، به مدیرم پیشنهاد کردم شعار تبلیغاتی مشابهی می تواند فروش هات داگ ها را هم بالا ببرد: «هات داگ های ما با دل و روده واقعی درست می شود، درست مثل گالیله، ایده های من هم رد شد.

رایج ترین نوشیدنی آن تابستان تاب نام داشت. یک سودای رژیمی که مزه قوطی حلبی مایع می داد. متأسفانه دستگاه تاب ما همیشه خراب بود و نوشابه رژیمی دیگری هم نداشتیم. اکثر مردم بعد از خرید یک ذرت بو داده خانواده با کره اضافه، یک تاب بزرگ هم سفارش می دادند. این جا بود که اوضاع ناچور می شد. سر من جیغ می کشیدند: «چی؟ خراب شده؟» و بعد می خواستند مدیر سینما را ببینند، انگار که با پررویی دستگاه درست می شد. همیشه میل داشتم ذهن شان را روشن کنم: «ببینید، شما دارید ده هزار کالری چربی می خورید، پس نوشابه رژیمی و غیر رژیمی هیچ فرقی ندارد. چطور است قدری دل و روده به جای پیشنهاد کنم؟»  دنباله مطلب در صفحه ۵۷

بعد از آن سه ساعت هراس انگیز نگهداری از یک بچه وبال، متقاعد شدم که از آن حرفه یازنشست شوم. تصمیم گرفتم به مواظبت از خانه تغییر شغل بدهم، کاری بسیار آسان تر و بالقوه پردرآمد. به تمام دوستان و همسایه ها خبر دادم که نه تنها در تمام تعطیلات در دسترس هستم بلکه از گیاهان هم به خوبی نگهداری می کنم. مورد اخیر چندان واقعیت نداشت. نه خودم هیچ گیاهی داشتم و نه هیچ وقت از آن ها نگهداری کرده بودم. اما این را می دانستم که اگر خاکش خشک باشد باید آبش بدهم.

اولین مورد عبارت بود از آب دادن به گیاهان خانگی، مال خانواده ای که دو خیابان آن طرف تر از ما زندگی می کردند. دوشنبه صبح، قبل از مدرسه، با دوچرخه به خانه آن ها رفتم و هریک از گیاهان را، همان طور که گفته بودند، آب دادم. یک دفعه از یکی از اتاق های طبقه بالا صدای موسیقی بلند شد. یخ زدم. آب پاش به دست ایستاده بودم توی آشپزخانه و توان تکان خوردن یا جیغ زدن نداشتم. بعد از چند دقیقه، آب پاش را گذاشتم زمین، پاورچین از آشپزخانه بیرون رفتم، و از در جلویی دویدم بیرون. در حالی که تمام بدنم می لرزید به سختی توانستم تا خانه رکاب بزنم. پدر برای فروش خانه مان، در ایران بود و می دانستم از مادر هم کمکی بر نمی آید. فکر کردم به پلیس زنگ بزنم، اما از کجا می فهمیدم که چیزی دزدیده شده یا نه؟ به علاوه نمی دانستم چطور با آن خانواده تماس بگیرم. بنابراین تصمیم گرفتم هیچ کاری نکنم. چند روز که گذشت، فکر کردم لابد تمام گیاهان خشک شده اند. من که احساس گناه می کردم، تصمیم گرفتم زندگی ام را به خطر بیندازم و دوباره وارد آن خانه بشوم. درحالی که سیخ شومینه را محکم در دست گرفته بودم، دوچرخه را به آن جا راندم. در را که باز کردم، داد زدم: «پدر، جلوی سگ را بگیر، یک وقت کسی را گاز بگیرد. می دانی که چقدر وحشی است»

دویدم توی خانه و با آخرین سرعتی که می توانستم آب را پاشیدم روی تمام گیاهان. حتی روی آن هایی که گفته بودند کمی مرطوب شوند. همزمان به صحبت با پدر خیالی ادامه دادم. جیغ زدم: «قلاده اش را نگه دار.» چند روز بعد که آن خانواده برگشتند، به آنها گفتم لازم نیست به من پولی بدهند چون فقط دوباره به خانه شان رفته بودم، و گمانم دوشنبه قبل یک دزد توی خانه شان بود و توی یکی از اتاق های طبقه بالا موسیقی گوش می کرد. زن پرسید: «چه ساعتی اینجا بودی؟» گفتم: «هفت و ربع صبح.» گفت: «صدای رادیو را شنیده ای، او پول را داد اما هیچ وقت دوباره نخواست مواظب گیاهانش باشم. مدتی بعد خانواده دیگری از من خواست برای ده روز از گربه های خانگی شان مواظبت کنم. به جز ماهی قرمزی که هر سال برای عید می خریدیم من هیچ وقت حیوان خانگی نداشتم. اما کار را پذیرفتم. آنها چهار گربه داشتند: کچاپ، خردل، چاشنی، و مایونز. باید عقلم بیش از آن می رسید که خودم را با افرادی درگیر کنم که اسم گربه هاشان را از روی مخلفات انتخاب می کنند. اما عقل سلیم یک ویژگی اکتسابی است.

در اولین روز کار، با دوچرخه به خانه شان رفتم و همه چیز را همان طور که گفته بودند انجام دادم. ظرف فضولات را خالی کردم، کنسروهای بدبوی غذای گربه را باز کردم، دو پیمانه غذای خشک ریختم جلوی گربه ها، و ظرف آب را پر کردم. راستش با گربه ها بازی نکردم چون مثل اغلب خانه هایی که گربه از در و دیوارشان بالا می رود این یکی هم جای دلچسبی نبود. وقتی داشتم می رفتم، دیدم در حیاط خلوت چهارطاق باز است. آن را بستم و قفل کردم.

صبح بعد برگشتم تا مراحل را تکرار کنم. گربه ها بیشتر از روز پیش میومی می کردند. به حساب این گذاشتم که گشنه شان است. روز بعد، به شدت میومی می کردند و هرازگاهی جیغ می کشیدند. روز بعد، جیغ های هرازگاهی با جهیدن روی اثاث خانه همراه شده بود. فکر کردم اگر با آن ها بازی کنم شاید آرام بگیرند. مشکل اینجا بود که تا سراغ یکی شان می رفتم، پششش را قوز می کرد و خرناس می کشید. از ماهی قرمز من هیچ وقت چنین کاری سر نزده بود، اما به هر حال می توانستم علامت بین المللی «می خواهم چشم هات را از کاسه در بیاورم» را بفهمم. تا روز دهم، این گربه سانان ملنگ تمام روز در دایره هایی بی پایان دور خانه دویدند، جیغ کشیدند و همه جا را خط انداختند. این رفتار عجیب را به حساب دلتنگی برای صاحب جانسان گذاشتم.

همان شب صاحب جان تلفن زد. مادر خانواده سرم جیغ کشید: «در حیاط خلوت را چرا بسته بودی؟» جواب دادم: «بستمش چون باز بود.» دوباره جیغ کشید: «پس گربه

ادامه مطلب فردوسی در گفتار... از صفحه ۳۳

ادامه مطلب انگلیسی با لهجه... از صفحه ۵۶

مولانا جلال الدین (در گذشته به سال ۶۷۲ ه.ق) در غزل مشهور:
بنمای رُخ که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ادامه می دهد:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیرخدا و رستم دستانم آرزوست
آرزوی عارف «انسان کامل» است و این نشان می دهد که مولانا رستم را انسان کامل
می دانست و نمونه جوانمردی و قنوت که در ریشه های ژرفی در تصوف دارد.
سعدی شیرازی، هم از شاهنامه تاثیر فراوانی یافته بود و به عبارات آن بسی اشاره
کرده است از جمله در بوستان (۶۵۵ ه.ق) می گوید:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
مبازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
استاد جلال خالقی مطلق صورت اصلی این بیت فردوسی را در نسخه قدیمی شاهنامه
چنین یافته است:

مکش مورکی را که روزی کش است که او نیز جان دارد و جان خوش است
در گلستان سعدی (۶۵۲ ه.ق) هم می خوانیم:

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست به تطاول مال رعیت دراز کرده بود و
جور و اذیت آغاز کرده... باری به مجلس او در کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال
مملکت ضحاک و عهد فریدون. وزیر ملک را پرسید: «هیچ توان دانستن که فریدون
که گنج و ملک و حشم نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد؟» گفت: «آن چنان که
شیندی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.» گفت:
«ای ملک چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است تو مر خلق را پریشان چرا
می کنی؟»

مجد خوانی در کتاب روضه خلد (۷۲۷ ه.ق) می نویسد:
اگر سخن فردوسی نبودی داستان ملوک عجم و حدیث مردی رستم چون زبان در
دهان نیفتادی.

اگر شاهنامه نبودی چنین به وصف بزرگان ایران زمین
بزرگی خسرو که کردی بیان؟ ز مردی رستم که دادی نشان؟
ابن یمین فریومدی (در گذشته به سال ۷۶۹ ه.ق) در دیوانش راجع به فردوسی
آورده است:

سکه ای کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند تا پنداری که سخن از زمره فرسی نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن او دگر بارش به بالا برد و بر کرسی نشاند
آری، واقعا که زبان و ادب فارسی پس از یورش اعراب افول کرده بود ولی فردوسی
بار دیگر آن را به مرتبه ای رفیع رسانید و شاهنامه او در دورانی که خلفای عرب زبان
عربی را ترویج می دادند غرور ملی ایرانیان و ارزش ادب و زبان پارسی را تثبیت کرد.
عبدالرحمان جامی (در گذشته به سال ۸۹۸ ه.ق) در کتاب بهارستان به فردوسی چنین
اشاره کرده است:

«فردوسی رحمت الله. وی از اهل طوس است و فضل و کمال او ظاهر. کسی را که
چون شاهنامه نظمی بود چه حاجت به مدح و تعریف دیگران»
این سخن جامی مناسبت خوبی است برای پایان دادن این مقاله. فردوسی با شاهنامه
اش چه نیازی به مدح و تعریف و تمجید دیگران دارد.

به سر چشمه ها و یا جاهایی که آب وجود دارد برای آوردن آب می روند.
چادر نشینانی که دارای کودکان شیرخوار هستند معمولا در میان چادر یک گهواره
برپا می کنند، تا کودکان شان را در داخل آن بخوابانند. این گهواره ها تشکیل شده
از یک سطح چوبی به شکل مستطیل و چند طناب که اطراف آن می آویزند. طناب
ها در یک نقطه در زیر سقف چادر جمع می شود و به سقف متصل می شود و گهواره
به شکل پاندول میان چادر آویزان می گردد. این گهواره ها را که از جهت شکل
بسیار تازه و جالب هستند، مردان خراط کولی می سازند. مردان و پسران جوان در
جلوی چادرها به فاصله پنج شش متر مشغول ساختن سایه بان برای کار آهنگری،
می شوند. چهار تیر چوبی در زمین استوار می کنند و مرپعی شش در شش متر می
سازند و روی آن را با شاخه های پربرگ درخت و پوشال می پوشانند. ارتفاع سایه
بان تا زمین، معمولا دو متر و نیم الی سه متر می باشد و از این جهت ارتفاع سایه
بان را بلند می گیرند که یک نفر بتواند ایستاده پتک بر سندان بکوبد. البته بعضی از
افراد قبیله در زیر چادرهای اضافی که دارند به کار آهنگری می پردازند.

گذراندن تابستان توی سینما یک چیز را به من آموخت: «باید دنبال شغل
پر درآمدتری می گشتم». ترجیحا چیزی که با فروش هله هوله سر و کار نداشته
باشد. بعد از آن چند کار دیگر هم پیش آمد، اما هیچ کدام، هیچ وقت درآمد خوبی
نداشت. تلاش هایم برای مال اندوزی، موفقیت آمیز نبود. پدر که تلاش هایم را برای
پس انداز می دید پیاپی می گفت احساس خیلی بدی دارد که نمی تواند در پرداخت
شهریه دانشگاه کمک کند. روزها می نشست و غصه می خورد که چرا نتوانسته بود
وقوع انقلاب و زوال اقتصادی بعد از آن را پیش بینی کند. ورد زبانش این شده بود:
«باید خیلی وقت پیش همه چیز را می فروختم و پولش را می آوردم آمریکا»
با نزدیک شدن زمان دانشگاه، یک باره استعدادی را در خود کشف کردم که از
فروش ذرت بو داده یا پولیش نقره جات بهتر بود. شروع کردم به نوشتن نامه های
درخواست بورس تحصیلی. نامه پشت نامه نوشتم. درباره زندگی، آرزوها، و هدف
هایم. نوشتم که مدتی داوطلبانه به عنوان دلکف توی یک بیمارستان کودکان کار
می کردم. نوشتم که مترجم مادر بودم. نوشتم که از وقتی دختر کوچکی بودم آرزو
داشتم بروم دانشگاه. و نوشتم که عمه صدیقه باید می رفت دانشگاه اما به جای آن
ناچار شده بود در چهارده سالگی ازدواج کند. و پول ها سرازیر شد.

ادامه مطلب زندگی و پیدایش... از صفحه ۱۲

کولی ها در بیابان های خارج شهر و یا در اطراف دهات و در کنار جاده های خارج از
شهر چادر خود را بنا می کنند، زیرا در داخل دهات و یا شهرک ها، جا موجود نیست
و اگر جایی موجود باشد، ژاندارمری و صاحبان آن زمین اجازه نمی دهند، ولی در
بیابان های خارج شهر و اطراف جاده ها کسی مزاحم آنها نمی شود و برای آنها این
امکان وجود دارد که چند روز در آن مکان ها اقامت کنند. البته، سرپرست قبیله در
اثر تجربه زیاد، این آگاهی را دارد که کجا باید چادر بزنند تا کمتر با ماموران دولت
و صاحبان زمین ها درگیر شوند.

کولی ها، سعی می کنند تا جایی که امکان دارد نزدیک مکانی که دارای چشمه
آب آشامیدنی و یا جایی که نزدیک آن مسیر، جریان آب صاف وجود داشته باشد
چادرهای خود را برپا کنند تا مجبور نباشند برای تامین آب قبیله، راه زیادی را
پیمایند. وقتی که قبیله به مکان موردنظر خویش رسید، اثاثیه را از روی حیوانات
زمین می گذارند و مردان، به کمک زنان جوان و پسرهای خانواده، چادرها را برپا
می کنند. چادرها معمولا به دو شکل برپا می شوند:

۱- روشی که بسیار متداول است، روش چادر زدن به شکل خط مستقیم است.
در این شیوه، چادرها را به شکل زنجیر، پشت سرهم ردیف می کنند و جلو آنها،
به فاصله ده متر، آلاچیق و سایه بان هایی برای کار آهنگری برپا می کنند. چادر
«وتاف»، طوری برپا می شود که بر همه چادرها مسلط باشد. این روش را برای اقامت
کوتاه مدت درست می کنند.

۲- اگر کولی ها بخواهند مدت طولانی در یک مکان بمانند، چادرها را مخلوط و در
هم به شکل خط شکسته برپا می کنند تا بتوانند بهتر آنها را حفاظت کنند.

معمولا برای حفاظت و کنترل چادرها و این که هرکسی سرزده و ناخوانده وارد
محدوده آنها نشود، دور این چادرها که به مراتب جای کمتری را از شیوه زنجیری
اشغال می کنند، چاله ای به عمق سی سانتی متر به شکل خط کمربندی و به پهنای نیم
متر، حفر می کنند و در آن آب می ریزند و پشت این چاله در طرفی که چادرها قرار
دارند چند رشته سیم و آهن می کشند و پشت این سیم ها را باغچه ای می سازند و
در آن گل و گیاه و سبزی می کارند. چاله ای که دور چادر می کشند دو حسن دارد،
یکی این که عبور از چاله و بعد سیم و باغچه، کار بسیار مشکلی است و هرکسی نمی
تواند به چادرها وارد شود و همچنین آبی که در آن چاله می ریزند آب گیاهانی را
که در باغچه می کارند را تامین می کند.

کولی ها برای ورود و خروج، پلی بر روی چاله در وسط چادرها بنا می کنند و دری
از آهن برایش می سازند تا همه از این در وارد و خارج شوند و ضمنا ورود و خروج
افراد غریبه به چادرها کنترل گردد. معمولا چادر «وتاف» را پشت این در برپا می
کنند تا هرکسی خواست وارد شود و یا کاری با قبیله داشته باشد، مستقیما با خود
«وتاف» تماس بگیرد. وقتی که چادرها برپا شد و وسایل را در زیر چادرها چیدند،
زنان قبیله و دخترهای جوان، کوزه ها و سطل ها را برای آوردن آب بر می دارند و

ادامه مطلب خاطراتی از هنرمندان... از صفحه ۳۹

در نمایش کمیدی «امیرارسلان» که یکی از اولین نوشته های من برای صحنه بود، بهرامی نقش الماس خان داروغه را بازی می کرد و اکبر دست ورز، غلام سیاه امیر ارسلان که همیشه همراه اربابش بود، در صحنه ای که امیر ارسلان الماس خان را با شمشیر می کشد، یک شب دست ورز بالای سر بهرامی نشست و خطاب به امیر ارسلان گفت: «قربان، اجازه میدی بادش را خالی کنم؟» این جمله بهرامی را به خنده انداخت و در حالی که نقش مرده را ایفا می کرد شکمش از شدت خنده شروع به بالا و پائین رفتن کرد. تماشاگران که متوجه قضیه شده بودند کف زدند و احمد دهقان به خاطر همین بی احتیاطی همه هنرپیشگان را جریمه کرد.

بهرامی فعالیت سینمایی زیادی نداشت ولی در سال های آخر عمر در فیلمی از «ابراهیم گلستان» شرکت جست که نامش «اسرار دره جنی» بود. من این فیلم را ندیده ام و اطلاعی ندارم که آیا روی پرده سینما آمده است یا نه! بهرامی هنگام مرگ ۷۶ سال داشت.

ادامه مطلب حقایق شگفت انگیز... از صفحه ۴۵

- ♦ بیش از ۸۰ درصد از افراد، پس از گریه کردن، احساس بهتری دارند.
- ♦ انجام فعالیت های هنری، صرف نظر از مهارت افراد، موجب کاهش سطوح هورمون های تنش (استرس) در اغلب افراد می شود.
- ♦ دست کم شش نفر در جهان وجود دارد که دقیقاً شبیه شما باشند. احتمال این که یکی از آنها را در دوران عمر خود ملاقات کنید برابر با ۹ درصد است.
- ♦ غذاهای هواپیمای چندان خوشمزه به نظر نمی رسد زیرا حس بویایی و حس چشایی ما هنگام پرواز به میزان ۲۰ تا ۵۰ درصد کاهش می یابد.
- ♦ موز یک کمک کننده طبیعی برای خوابیدن محسوب می شود زیرا حاوی ملاتونین است که به تنظیم آهنگ زمانی طبیعی بدن، کمک می کند.

چوبک به مجسمه رضاشاه سوار بر اسب که در میدان راه آهن تهران بود چنین اشاره می کند: «به ناگاه چشمش به مجسمه عظیم خویش که پارینه سال امنای حضرت در شهر بر پای داشته و شادی ها کرده بودند، افتاد که همچون ابوالهول بر خنک بادپایی برنشسته خیره و دلاورانه در پیش همی نگرند و رعایای ملک همچون موران خرد و بی مقدار با گردن کج و رخسار زرد از زیر آن آیت قدرت همی گذرند.» ملک از دیدن همتای خود شادی بسیار می کند، بر خود آفرین ها می خواند و با خود می گوید: باید از این مجسمه بسیار برپا دارم، رابطه شاه و وزیرانش نیز مانند رابطه هر دیکتاتوری با زیردستان خود جالب است: «وزیر جنگ چون در برابر تخت شاهی به ایستاد چکمه برهم کوفت و دو تا گشت و نوک بینی بر قالی سود، در عوض شاه شاهان او را به باد فحش می گیرد و او از ترس «تنبان و ران را از پیشاب گرمتر» می سازد. اگر وزیر «امور حربیه» چنین از شاه جمجاه بترسد معلوم است که حال رعیت چه خواهد بود. چوبک با قدرتمندی و ظرافت ترس و خفقان مسلط بر کشور را در زمان رضاشاه به صورت طنز آمیزی ترسیم می کند.^(۶)

1- Vera Kubickova

2- "Persian Literature of the 20th Century," in History of Iranian Literature, Jan Rypka et al, eds. (Kordrecht: Karl Jahn, 1968) p. 414.

۳. برای بحثی درباره این داستان نگاه کنید به:

G. M. Wickens, "Bozorg Alavi's Portmanteau," University of Toronto Quarterly, 28 (January 1959), 130-32

۴. کامشاد، کتاب فود الذکر، ص ۱۲۸.

۵. رضا براهنی، قصه نویسی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۶۵۳. برای تحلیلی بسیار خوب و موثکافانه نگاه کنید به قصه نویسی - ص ۷۱۳-۵۳۹. همچنین نگاه کنید به «هنر طنز در نوشته های چوبک» از ع.د. در پیام نوین، شماره ۷، سال چهارم، فروردین ۱۳۴۱.

۶. «اسانه ادب» با فصلی از رمان مشهور یواسلاو هاشک به نام سرباز خوب شواپک قابل مقایسه است که در آن مگسی روی سیبل عکس امپراتور آلمان فضل انداخته و چون شواپک متذکر این مطلب می شود به زندان می افتد. در مورد تحلیل طنز چوبک نگاه کنید به مقاله جهانگیر در: ترجمه انگلیسی آن توسط تام ریک چاپ شده است:

Jahangir Dorri, "Satira Sadeka Chubaka," Narody Azii i Afriki (Moscow 4, 1979): 106 - 114. - Critical Perspectives on Modern Persian Literature, ed. Thomas M. Ricks (Washington, D.C.: The Three Continents Press, 1984), pp. 321 - 29

ادامه مطلب طنز در رمان... از صفحه ۴

کارمند عالی رتبه از ترس رسوایی سکنه کرده و می میرد. طنز عمیق داستان وقتی بیشتر محسوس می شود که می بینیم مردی وامانده و بیچاره بر بوروکراتی قدرتمند و متنفذ فایق می شود. در آخر داستان ضباط انگشت سبابه دست راستش را توی خاک گور تازه مأمور عالی رتبه فرو می کند و این شعر سعدی را می خواند:

دمی آب خوردن پس از بدسگال
به از عمر هفتاد و هشتاد سال

مانند صادق هدایت، چوبک نیز از کسانی که مذهب را مورد سوء استفاده قرار می دهند انتقاد می کند. در «سنگ صبور» شخصیت اصلی داستان دختر جوانی است که برای نان دادن به بچه کوچکش صیغه مردان مختلفی می شود و در این میان آخوند حیلہ گری ترتیب امر را می دهد و معلوم است که صادق چوبک او را مورد انتقاد قرار می دهد. طرح داستان پیچیده است و بیشتر از طنز هنر داستان نویسی چوبک در پروراندن سرنوشت غم انگیز قهرمان اصلی داستان گوهر و رابطه او با دیگر شخصیت ها مطرح است. عاقبت گوهر به دست قاتلی کشته می شود و داستان محنت بار زندگی او توأم با طنز طراحی نمی شود. فقط بعضی از صحنه های داستان نظیر مکالمه خر و انوشیروان و یا گفتگویی که بین خدا و شیطان وجود دارند تا حدی

طنز آمیز هستند. وصف بعضی از شخصیت ها و مخصوصاً شیخ محمود، خالی از طنز نیستند. روز اول قبر یکی از داستان هایی است که در مجموعه ای به همین نام در سال ۱۳۴۴ چاپ شده است. حاجی معتمد تاجر ثروتمندی است که آرامگاهی برای خودش بنا کرده و برای بازرسی آن آمده است. هنگامی که تنها در آنجا نشسته است به زندگی خودش و گناهانی که کرده است می اندیشد، مخصوصاً به دختری که در جوانی از راه به در کرده و چون آبستن شده و لاش کرده است. دختره هم بچه اش را انداخته و عاقبت به فحشا کشانده شده است. حاجی معتمد آدمی است مذهبی و آن هم فقط از ترس از خدا مایه می گیرد. او معتقد به جبر است و همه چیز را از خواست خدا می داند. در تنهایی خود با خدا بگوگو می کند و بار مسئولیت را نمی خواهد به دوش بگیرد. حاجی معتمد چون مرگ را نزدیک می بیند خیلی از سوالاتی را که همیشه در دلش بود از خدا می کند و افکار او در این مورد افکار خیام را به یاد خواننده می آورد. داستان حاجی معتمد کشاکش بین شک و ایمان است و او در عین مذهبی بودن خیلی از مسائل را هم قبول ندارد. طنز چوبک از ریاکاری و سالوس شخصیت حاجی به وجود می آید. حاجی معتمد وقتی که در قبر خود نشسته و به جبران گذشته ها می خواهد زندگی خود را عوض کند، مرگ به سراغش می آید و همانجا می میرد.

داستان دیگری که ذکرش در اینجا مناسب است «اسانه ادب» از مجموعه خیمه شب بازی است که فقط در چاپ اول ۱۳۲۴ وجود داشت و در چاپ های بعدی به درخواست ناشر و ترس از سانسور برداشته شده است. این داستان در مجموعه کامل آثار چوبک که توسط شرکت کتاب در لوس آنجلس به سال ۱۳۶۹ چاپ شده افزوده شده است. «اسانه ادب» که به شیوه تاریخ های قدیمی فارسی ولی با لحنی طنز آمیز و مسلماً تحت تأثیر هدایت نوشته شده، داستان فضل انداختن کلاغان بر مجسمه شاهنشاه است که او را سخت عصبانی می سازد و دستور به قلع و قمع آنها می دهد. این است که کلاغان از آن روز به بعد لباس عزا بر تن می کنند و صدای شان در نتیجه گریه و زاری خشن می شود. گذشته از طنز سیاسی، چوبک سبک تاریخ نگاری بعضی از تاریخ نویسان رسمی ایران را در گذشته مسخره می کند، و از این دیدگاه شاید او به فصل ۲۱ «وغ وغ ساهاب»، یعنی «غزیه داستان باستانی یا رومان تاریخی» نظر داشته است و داستان از طرف چوبک به دوستش هدایت تقدیم شده است. از همان اول معلوم است که شاه شاهان رضاشاه و مراد انتقاد از دیکتاتوری اوست. چوبک می نویسد: «در کتب ازرق فرنگان بخواندم که چون شاه شاهان را بلادری مسلم شد تیغ جور و جهل در میان دانایان و هوشمندان نهاد و کارهای خطیر به نابخردان و یغماگران و پاچه و رمالیدگان سپرد و مال های بی اندازه ستد و آسیب ستم وی به ضعفا رسید و از مردمان آن ستد که از حد شمار بگذشت تا آن جا که رعایای ملک از ستم وی به جان آمدند و از هول جاسوسان وی در امان نبودند.»

وصف قیافه شاه شاهان خواننده را به یاد رضاشاه می اندازد، می نویسد: «آن گاه شاه جمجاه دستی بر جمجمه بی موی خویش بمالید و جای چند زخم را که در زمان جهالت در ایام سوگواری تیغ همی زده و شاخ حسینی همی کرده بود و اکنون دیگر به کلی التیام یافته بود بمالید.» یکی از عادات «اعلیحضرت» این بود «که وی پیوسته خرج از کیسه مهمان کردی و هیچ از خزانه خود ندادی و آنچه هزینه می رفت بر چاکران منت نهادی و به کمک نایبان و بخوبران نصف از رعایای ملک و چاکران در گاه ستدی،»

ادامه مطلب جدالی بر جدل ها... از صفحه ۷

...فروزندگی این تمدن به مراتب از تمدن قرون وسطایی اروپا، که باید آن را تمدن مسیحی خواند، درخشانتر است. نمی توان گفت اسلام به خودی خود موجب توقف فرهنگی یا انحطاط اجتماعی شده است، چنان که مذهب مسیحی را هم که امروز مذهب عمومی مغرب زمین است نمی توان موجب یا مشوق فرهنگ پیشرفته شمرد، و الا مردم حبشه که مذهب مسیحی دارند باید روزگار بهتری می داشتند. اسلام را مسئول رکود شمردن همانقدر دور از حقیقت است که مصائب و عقب ماندگی ملل خاورمیانه و آمریکای لاتین را نتیجه استیلا و بهره کشی امپریالیسم دانستن. (ص ۲۶۱-۲۶۲)

اما واقعیت این است که غریبان به آسانی به جهان بینی علمی دست نیافتند. این دستاورد آنها حاصل چند قرن درگیری فکری و فلسفی با اهل دین بود. باید به یاد آورد که پیشرفت های علمی و صنعتی جهان مدرن، که ملل اسلامی از آن بازماندند، حاصل دو عنصر اصلی مدرنیته، یعنی خرد انتقادی و فردیت انسانی بود که موجب شد آراء عقلی جایگزین سنت احکام نقلی شود.

در قرن هجدهم، یعنی عصر روشنگری (enlightenment) بود که آگوست کنت، با فلسفه پوزیتیویسم، که علم بشری را مبتنی بر تجارب حسی و علوم تحقیقی می دانست و معتقد به علم حصولی بود، یعنی علمی که قابل حصول و وصول به حواس پنجگانه انسانی باشد، روشی را بنیان گذاشت که امور عالم را می خواستند تنها با تجربه دریابند. به این ترتیب فلسفه روشنگری بنیاد فکری تمام علوم و صنایع را گذاشت. از این به بعد بود که انسان مدرن با ذهن دیالکتیکی خود آغاز به شناخت کرد. میکروسکوپ و تلسکوپ جایگزین کتاب های مقدس برای دستیابی به واقعیت و حقیقت جهان و انسان شد. بعد از این با اعلامیه حقوق بشر در ۱۷۸۹ انسان از تبعیت کلیسا رها شد و برای شناخت نه به کتاب مقدس که به خود و به تجربه متوسل شد. اما در جامعه های اسلامی ایمان مذهبی بود که جای خرد انسانی را گرفته بود. از این رو آدمی در تمام زمینه ها به جای این که به خرد فردی و جمعی رجوع کند، به مرجع ماوراء طبیعی توسل جست و توجیه هر امری را از دین درخواست کرد. در این جوامع مسلمان این متکلمان بودند که مباحث فلسفی را با باورهای دینی هماهنگ می کردند. چنین است که برخلاف استنباط یارشاخ یکی از موانع مهم در راه پیشرفت مسلمانان سیطره جهان بینی اسلامی ایشان بود که نیروی خلاقیت و نوآوری را ضعیف و حتی زایل کرد و پیشرفت های علمی و صنعتی حاصل نشد.

۱. در یادداشت های بیست و چهار (کفر سیاسی) آورده: ما همانیم که محمد خوارزمی علم جبر را به اروپاییان آموخت و زکریای رازی الکل را کشف کرد. این نوشته ها جز آنکه ذهن های مسئولینگزیز را در فرار از حقایق تاریخی و ندیده گرفتن احوال واقعی ما راسخ تر کند و ناتوانی این جامعه را تمدید نماید چه ثمری دارد؟ (ص ۲۸۲)



باد زد، پرده کمی جست ز جا،
بوی نم، بوی بهار،
بوی پیراهن یار،
بوی نارنج گرفته است هوا،
چه دلم خواست تو را.

ادامه مطلب یک اشتباه... از صفحه ۳۸

هر دو وارد اتاق عمل می شویم. کبری بیمار مرد را تحویل اتاق عملی که برای زایمان آماده شده می دهد و من برانکار حامل بیمار زن را تحویل اتاق عملی که برای جراحی بینی آماده شده می دهم. از آنجا که پرستارهای اتاق عمل و مسئول بی هوشی بین بیمار و میز و صندلی فرقی قائل نیستند، متوجه اشتباه ما نمی شوند. این به بعد اتفاقات اتاق عمل را حدس می زنم. جراح زیبایی به بالین زن بیمار که که بیهوش می باشد می رود و با تعجب می بیند که بینی بیمار قبلا عمل شده و احتیاجی به جراحی ندارد و از آن دماغ باد کرده خرطومی و سیل های جارو توالتی خبری نیست. متعجب است که چطور باد بینی بیمار ته نشین شده و به شکمش سرایت کرده. کمی به مغزش فشار می آورد، اما چیزی دستگیرش نمی شود. بعد از کمی تفکر به این نتیجه می رسد که آن مشخصاتی که در ذهنش است مربوط به شخص دیگری است و او اشتباه می کند. جراح، بینی زن را عمل می کند. در آن سوی میدان خانم دکتر زنان و زایمان بر بالین بیمار نگون بخت حاضر می شود. ماسک اکسیژن، هویت و جنسیت بیمار را چون خورشید پشت ابرمخفی نگه داشته است. پزشک که از باد بینی بیمار متعجب شده است، بیمار را سزارین می کند. خانم دکتر هرچه با چراغ قوه نوزاد را سراغ می کند، جای بچه تر و از بچه خبری نیست.

خانم دکتر که از تعجب کم مانده شاخ درآورد، در جستجوی بچه، تمام دل و قلوب و قلب و کلیه بیمار را بیرون می کشد اما از بچه خبری نیست.

خانم دکتر که آمپرش روی هزار رفته، از اتاق عمل خارج می شود. شوهر زن بیمار به دنبال دکتر به راه می افتد و وضعیت زنش و جنسیت فرزندش را جویا می شود. اما از حرف های خانم دکتر که با خودش هم قهر است، چیزی دستگیرش نمی شود. در همین فاصله زن و مرد بیمار را به بخش می برند و شوهر خروج زنش را نمی بیند، لذا به بخش می رود. همسرش روی تختش خوابیده و ملحفه را روی سرش کشیده است. مرد همسرش را بغل می کند و قربان صدقه همسرش می رود، اما از دیدن مرد کریح المنظر شوکه می شود. پرستارهای بخش زنان با دیدن مرد بیمار با لنگ گفش به جانش می افتند و تا می خورد کتکش می زنند.

سر انجام زن بیمار در بخش جراحی پیدا می شود. زن و مرد بیمار مجددا راهی اتاق عمل می شوند و این بار به درستی جراحی می شوند. البته به هنگام ترخیص هر یک از این دو بیمار باید هزینه دو عمل جراحی مختلف را بپردازند چون کارمند قسمت ترخیص، اشتباه شده و بیمارستان سهل انگاری کرده و کلا از این جور حرفها سرش نمی شود و تا هزینه تمام و کمال دو عمل جراحی را نستاند ول کن معامله نیست.

ادامه مطلب علی اکبر داور... از صفحه ۵۵

قرار بود که داور در جلسه ای در دفتر ابتهاج شرکت کند، اما به گفته ابتهاج: «هرچه صبر کردیم، داور نیامد تا بالاخره گفتم به منزلش تلفن کنند. آمدند و گفتند حسن خان (پیش خدمت داور) می خواهد با من صحبت کند. وقتی رفتم پای تلفن، حسن خان گفت فوراً به اینجا بیایید. وقتی وارد شدیم، دیدم غوغایی برپاست. معلوم شد داور خودکشی کرده است.» درباره علت خودکشی داور نظریهای مختلفی ابراز شده است. ابتهاج می گوید: «حدس من این است که در یکی از آخرین شرفیابیها، رضاشاه سخت به او پرخاش کرده بود و این موضوع به داور خیلی گران آمده و برایش مسلم شده که دیر یا زود رفتنی است.»

دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب دولت و جامعه ایران، با اشاره به مرگ تیمورتاش، سردار اسعد و نصرت الدوله، که از دوستان داور بودند و در به تخت نشاندن رضاشاه نقش داشتند، می نویسد: «داور از ترس سرنوشت مشابهی خودکشی کرد.» برخی می گویند وضعیت اقتصادی، برخلاف تجربه موفق داور در وزارت عدلیه، وخیم شده بود و داور نمی توانست با وجود تمام تلاش هایش جلوی مشکلات اقتصادی را بگیرد. تصمیم رضاشاه مبنی بر کنار گذاشتن سیاست اقتصادی داور بلافاصله بعد از خودکشی او نشان می دهد که رضاشاه نمی توانست به نتایج احتمالی برنامه های داور امیدوار باشد.

داور حدود ده سال وزیر بود. میراث او هنوز بعد از نزدیک به یک قرن در دادگستری جاری است و دولت و شرکت های دولتی نیز همچنان دست بالا را در اقتصاد ایران دارند و سقف اقتصاد دولتی بر اقتصاد ایران گسترده تر شده است. با این همه، وقتی داور در گذشت، تنها ۱۵ تومان پول نقد در جیب پالتویش داشت، در حالی که به عنوان وزیر مالیه، اقتصاد کشور را زیر فرمان داشت، شاید برای همین هم در نامه ای از رضاشاه خواسته بود که به همسر و فرزندان کمک کند تا در تنگنای مالی نباشند.



The 67th San Francisco Film Festival

April 24 – 28

Jamileh Davoudi

“Less is More!” truly applies to 67th San Francisco Film Festival with five action-packed days (April 24 – 28) of 47 programs from 40 countries screening in SF Presidio and Marina neighborhood theaters and PFA in Berkeley. From opening night film *Didi* directed by Sean Wang to closing night film *Thelma* directed by Josh Margolin, any movies you choose to watch, you will not go wrong as this is a very good packed line up. Here are some highlights:

Empty Nets by Iranian born, raised in Germany director, Behrooz Karamizade who will be in attendance at the festival is set on Iran’s northern Caspian Sea coast. It is a love story of two young people that not only captures the growing rift between the wealthy and working-class people of Iran dealing with eco-

watching a very good film! With beautiful cinematography and a meditative mood, the story of a female journalist is revealed as she has returned to her childhood village trying to heal her trauma by living in isolation with nature. She learns what she really needs is healing her old friendships.

Imagine not wanting to go on a trip and intentionally going to the airport few hours late only to find out the flight is delayed and you have not missed it! *Sidonie in Japan* by French director Elise Girard is the story of a writer, played by Isabelle Huppert, who is known for her novel written as part of her dealing with her grief after losing her immediate family in a car accident. After many years of not writing, she gets invited to Japan to promote the reissued translation of her book, a trip she really doesn’t want to take as she is grieving again for the loss of her husband in another car accident.

Heartless is not just another coming-of-age story. With stunning cinematography, it shows the contrast between nature, a beautiful coastal village in Brazil, and the poverty of its citizens. It also contrasts the close friendships and understandings among teenagers and the brutal violence from closed minded adults. In-



Empty Nets



Wakhri



Woodland



Sidonie in Japan



Heartless



Greatest Absence

nomic hardship but also the alarming environmental harm to marine ecosystems caused by trash, plastic waste and illicit fishing in the waters of the Caspian Sea.

Rizoo by Iranian independent director Azadeh Navai, who will be attending the festival, will be shown as part of *Short series 1: I’m just a Girl!* It is about an Eight-year-old girl facing a challenging dilemma; does she take her summer school picture wearing the hijab as her mother insists, or does she follow her own heart and showcase her long hair one last time?

Wakhri directed by Pakistani American director Iram Parveen Bilal is a film inspired by the story of Qandeel Baloch who was Pakistan’s first social media celebrity. She often used her platform to speak out against the patriarchy, until her brother murdered her as act of “honor killing”. But, Iram Parveen who will be at the screening tells a different tale where the protagonists, a widowed school teacher and her queer friend, rather than being victims show resiliency in demanding equality within a flawed society.

From the opening shot in *Woodland* by Austrian director, Elizabeth Scharang who will be at the screening, you know you are

inspired by co-director Nara Normande’s own life, teenage Tamara meets a girl outside of the circle of her friends who is nicknamed “Heartless” for a surgical scar on her chest and gets obsessed with her and her different attitude toward living.

The opening shot of *Great Absence* directed by Japanese director Kei Chika-ura is quite unexpected when police raids a house that turns out to be an elderly man’s home, who is unarmed. This is how his son who has not seen his father for 20 years is contacted by the police to visit him. The movie artfully uses nonlinear time to explain the circumstances that led to the opening scene. The unfolding of the story is both mysterious and meditative.

There are number of powerful documentaries including *Black Box Diaries* directed by journalist Shiori Ito based on her own sexual assault in 2015. It took her five years of struggle to bring to justice the older, more powerful man who sexually assaulted her. Shiori Ito will be at the screenings.

For complete line-up, more information about SFFILM and membership, and how to purchase tickets, please visit:

<https://sffilm.org/>

Ryan 藍可嘉

KHOJASTEH

for District Attorney



Ryan Khojasteh is running to protect all San Francisco communities with a better way on public safety. Ryan is proud of his Persian heritage and will serve as one of only a handful of Persian District Attorneys in the entire country. As we celebrate the start of a new year, we invite you to join Team Khojasteh and help us build a safer San Francisco for all. Nowruz Mobarak!

JOIN OUR TEAM AT
www.RYANFORSFDA.COM

If you'd like to make a contribution to our grassroots campaign, please visit
WWW.RYANFORSFDA.COM/DONATE

PAID FOR BY RYAN KHOJASTEH FOR SF DISTRICT ATTORNEY 2024. FPPC# 1466416.
FINANCIAL DISCLOSURES ARE AVAILABLE AT SFETHICS.ORG



Caroline Nasserri
Attorney at Law

کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

تنها وکیل ایرانی در شمال کالیفرنیا
با بیش از ۳۳ سال تجربه

- ✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده
- ✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات
- ✦ مرگ بر اثر تصادفات
- ✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

(408)298-1500

دسترسی به معالجات پزشکی،
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،
از شما دریافت نخواهد شد!

Tel:(408)298-1500

e-mail: cnasserri62@yahoo.com

Fax:(408)278-0488

Website: carolinenasserilaw.com

675 North First Street, San Jose, CA 95112